

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد اردبیل

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)

رشته: الهیات و معارف اسلامی

گرایش: فقه و مبانی حقوق اسلامی

موضوع پایان نامه:

## ولایت و مرجعیت بانوان

استاد راهنما:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر فرج بهزاد

نگارنده:

محمد علمداری فر

سال تحصیلی: ۹۳-۱۳۹۲

## تشکر و قدردانی

سپاس بی‌کران پروردگار یکتا را که هستی‌مان بخشید و به طریق علم و دانش رهنمونمان شد و به همنشینی رهروان علم و دانش مفتخرمان نمود و خوشه‌چینی از علم و معرفت را روزیمان ساخت. و قدردانی از تمام آزاد مردانی که نیک می‌اندیشند و عقل و منطق را پیشه خود نموده و جز رضای الهی و پیشرفت و سعادت جامعه، هدفی ندارند. علما، بزرگان، و جوانمردانی که جان و مال خود را در حفظ و اعتلای این مرز و بوم فدا نموده و می‌نمایند.

بسی شایسته است از اساتید ارجمند، فرهیخته و فرزانه جناب آقایان دکتر سید حسن عاملی، دکتر جواد واحدی زاده بویژه حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر بهزاد که با کرامتی چون خورشید سرزمین دل را روشنی بخشیدند و گلشن سرای علم و دانش را با راهنمایی‌های کارساز و سازنده بارور ساختند، تقدیر و تشکر نمایم.

## تقدیم به :

این پایان نامه را در کمال افتخار و امتنان تقدیم می نمایم به:

- منجی عالم بشریت، حضرت صاحب الزمان (عج)؛
- به بارگاه ملکوتی ثامن الحجج؛
- به بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر انقلاب؛
- به امام فرزانه ام سید علی خامنه ای (مدظله العالی)؛
- به خانواده معزز شهدا و ایثارگران؛
- به آنان که در راه کسب دانش راهنمایم بودند؛
- به آنان که کرامت انسانی را پاس می دارند؛
- به آنان که در سودای جنگ نرم ایران تلاش می ورزند؛
- به آنان که نفس خیرشان و دعای روح پرورشان بدرقه ی راهم بود؛
- الها به من کمک کن تا بتوانم ادای دین کنم و به خواسته ی آنان جامه ی عمل بپوشانم
- پروردگارا حسن عاقبت، سلامت و سعادت را برای آنان مقدر نما.
- خدایا توفیق خدمتی سرشار از شور و نشاط و همراه و همسو با علم و دانش جهت رشد و شکوفایی ایران اسلامی عنایت بفرما.
- خداوندا جان ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده، و چشم ما را ضیای خود ده، و ما را از فضل و کرم خود آن ده که آن به.
- یارب دل ما را تو به رحمت جان ده      درد همه را به صابری درمان ده
- این بنده چه داند که چه می باید جست      داننده تویی هر آنچه دانی آن ده

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	چکیده:.....
۲	مقدمه:.....
۳	الف) بیان مسئله:.....
۴	ب) سوالات تحقیق:.....
۴	ج) پیشینه تحقیق:.....
۷	د) فرضیات تحقیق:.....
۷	ه) اهداف تحقیق:.....
۷	و) ساماندهی تحقیق:.....
۸	<b>فصل اول: کلیات (کلیات، مفاهیم، تاریخچه).....</b>
۹	۱-۱ معنای ولایت در لغت.....
۱۰	۲-۱ معنای ولایت در اصطلاح.....
۱۱	۳-۱ زوایای ولایت و انواع آن.....
۱۳	۴-۱ اقوال در باب ولایت و قضاوت.....
۱۵	۵-۱ معنای فتوا و مفتی.....
۱۶	۶-۱ اصول کلی در مرجعیت.....
۱۹	۷-۱ اجتهاد از دیدگاه عامه و امامیه.....
۲۰	۸-۱ تفاوت دیدگاه عامه و امامیه در مورد اجتهاد.....
۲۳	<b>فصل دوم: ولایت بانوان.....</b>
۲۴	۱-۲ ادله موافقان ولایت بانوان.....
۲۴	۱-۱-۲ آیات قرآن کریم.....
۲۴	۱-۱-۱-۲ جریان ملکه سبا.....
۲۷	۲-۱-۱-۲ آیه امر به معروف و نهی از منکر.....

- ۳۰..... سنت ۲-۱-۲
- ۳۰..... سیره نبوی ۱-۲-۱-۲
- ۳۱..... بیعت زنان ۱-۱-۲-۱-۲
- ۳۲..... خدیجه وزیر پیامبر ۲-۱-۲-۱-۲
- ۳۳..... مشاوره با ام سلمه ۳-۱-۲-۱-۲
- ۳۳..... حضور زنان در جبهه ۴-۱-۲-۱-۲
- ۳۵..... سیره امام علی (علیه السلام) ۲-۲-۱-۲
- ۳۵..... در جنگ جمل ۱-۲-۲-۱-۲
- ۳۶..... اعتماد به زنان در حکومت علی (ع) ۲-۲-۱-۲
- ۳۷..... ادله مخالفان ولایت بانوان ۲-۲
- ۳۷..... آیات قرآن کریم ۱-۲-۲
- ۳۷..... آیه شریفه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» ۱-۱-۲-۲
- ۳۸..... معنای «قوام» ۱-۱-۱-۲-۲
- ۳۹..... بررسی شان نزول آیه ۲-۱-۱-۲-۲
- ۴۰..... معنای «قوام بودن مردان بر زنان» ۳-۱-۱-۲-۲
- ۴۱..... بررسی تفاسیر گروه اول (اختصاص آیه به مسائل خانوادگی) ۱-۳-۱-۱-۲-۲
- ۴۳..... بررسی تفاسیر گروه دوم ۲-۳-۱-۱-۲-۲
- ۴۴..... علت قوام بودن مردان بر زنان ۴-۱-۱-۲-۲
- ۵۰..... نتیجه گیری از آیه ۵-۱-۱-۲-۲
- ۵۱..... آیه شریفه: «...لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» ۲-۱-۲-۲
- ۵۲..... آیه شریفه: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ...» ۳-۱-۲-۲
- ۵۴..... آیه شریفه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...» ۴-۱-۲-۲
- ۵۴..... روایات ۲-۲-۲
- ۵۴..... روایت مشهور «لَنْ يُفْلِحَ...» ۱-۲-۲-۲
- ۵۸..... روایات اختصاص قضاوت به مردان ۲-۲-۲-۲

- ۵۹..... ۳-۲-۲-۲ روایات ممنوعیت اطاعت از زنان
- ۶۱..... ۴-۲-۲-۲ روایات نقصان عقل زنان
- ۶۶..... ۵-۲-۲-۲ روایات نفی کننده ولایت زنان
- ۶۹..... ۶-۲-۲-۲ روایات بیان گر مقدم نداشتن زنان بر مردان
- ۷۱..... ۷-۲-۲-۲ روایات بیان گر ممنوعیت مشورت با زنان
- ۷۵..... ۳-۲-۲-۲ اجماع
- ۷۶..... ۴-۲-۲-۲ مقتضای اصول عملیه
- ۷۸..... ۵-۲-۲-۲ مذاق شارع
- ۷۹..... ۶-۲-۲-۲ ارتکاز متشرعه
- ۸۰..... ۷-۲-۲-۲ مجموع ادله پیشین
- ۸۰..... چند نکته و سوال:
- ۸۹..... فصل سوم: مرجعیت بانوان
- ۹۰..... ۱-۳ ادله مخالفان مرجعیت زنان
- ۹۰..... ۱-۱-۳ آیات قرآن کریم:
- ۹۰..... ۱-۱-۳-۱ آیه شریفه: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...»
- ۹۲..... ۲-۱-۳-۱ آیه شریفه: «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ...»
- ۹۲..... «...وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»
- ۹۲..... ۳-۱-۳-۱ آیه شریفه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...»
- ۹۴..... ۲-۱-۳ روایات
- ۹۴..... ۱-۲-۱-۳ روایات قضاوت و داوری
- ۹۶..... ۲-۲-۱-۳ روایات ولایت و رهبری
- ۹۷..... ۳-۲-۱-۳ روایات امامت جماعت
- ۹۸..... ۳-۱-۳ اجماع
- ۱۰۵..... ۴-۱-۳ مذاق شریعت

۱۰۸.....	۲-۳ ادله موافقان مرجعیت بانوان.....
۱۰۸.....	۱-۲-۳ آیات قرآن کریم.....
۱۰۸.....	۱-۱-۲-۳ آیه شریفه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...».....
۱۰۹.....	۲-۱-۲-۳ آیه شریفه: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ...».....
۱۱۰.....	۳-۱-۲-۳ آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ...».....
۱۱۰.....	۲-۲-۳ روایات.....
۱۱۱.....	۱-۲-۲-۳ روایتی از امام حسن عسکری (ع).....
۱۱۲.....	۲-۲-۲-۳ روایت اسحاق بن یعقوب از صاحب الزمان (عج):.....
۱۱۳.....	۳-۲-۳ عقل.....
۱۱۵.....	۴-۲-۳ اصل قابلیت قابل.....
۱۱۵.....	۵-۲-۳ اصاله الجواز.....
۱۱۶.....	۶-۲-۳ قاعده اشتراک همه مکلفان در احکام.....
۱۱۷.....	۷-۲-۳ سیره.....
۱۲۳.....	نتیجه:.....
۱۲۴.....	پیشنهاد:.....
۱۲۵.....	منابع و مأخذ.....
۱۳۰.....	<b>ABSTRACT</b> .....

## چکیده:

بحث ولایت و زعامت زن، از مباحثی است که در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیش‌تر مطرح شده است و با ایجاد زمینه اجتماعی و سیاسی، امکان حضور زنان با ایمان، با تحفظ و مراعات آداب و تکالیف شرعی فراهم شده است. این موقعیت جدید، باعث شده که این بحث، طرفداران و مخالفانی داشته باشد و هر یک بر نظر خود از آیات و روایات و دیگر ادله شرعی دلائلی ارائه کنند. در این پایان‌نامه، پس از بیان معنای ولایت، به ادله موافقان، از آیات و روایات پرداخته شده و میزان دلالت آنها بر موضوع، روشن گردیده، آن‌گاه سیره معصومان بیان گردیده که پاسخ‌گوی بخشی از شبهات مخالفان است. سپس ادله مخالفان و آیات و روایاتی که در این‌باره به آنها استناد و استدلال شده، مورد توجه و بحث قرار گرفته و میزان دلالت آنها به بوته نقد و بررسی نهاده شده است. و با بررسی‌های بعمل آمده مشخص می‌گردد که ولایت زنان و زعامت آنان بر مردان و زنان جز در موارد استثنایی امکان پذیر نیست. در فصل بعدی موضوع مرجعیت زنان مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در این فصل نیز ادله قائلین به ممنوعیت مرجعیت زنان از آیات قرآن، روایات و اجماع مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. سپس دلایل کسانی که مرجعیت بانوان را می‌پذیرند مورد واکاوی قرار می‌گیرد که آنها هم با استناد به آیات و روایات و عقل و بعضی از اصول عملیه، استدلال خود را بیان نموده‌اند. در پایان این فصل هم می‌توان چنین نتیجه گرفت که مستندات مخالفان مرجعیت، دلالتی بر ممنوعیت مرجعیت زنان ندارد و حتی در صورت پذیرفتن بعضی از دلایل مخالفان، فقط قائل به ممنوعیت مرجعیت زنان نسبت به مردان خواهیم بود و مرجعیت زنان برای زنان چه در احکام عمومی و چه در احکام ویژه زنان اشکالی نخواهد داشت. والله اعلم

کلید واژه‌ها: ولایت زن، مرجعیت زن، مفتی، فتوا

## مقدمه:

در بینش اسلامی، زن و مرد هر دو انسانند، هویتی یگانه دارند و از گوهری واحد برآمده‌اند. اسلام، طبیعت زن را نه پست تر از مرد می‌داند و نه همانند او؛ از آن جهت که یکی زن است و دیگری مرد، در بسیاری از جهات طبیعی و غریزی مشابه هم نیستند. این اختلاف و عدم تشابه، نه موجب امتیاز یکی است و نه دلیل نقص دیگری. تداوم حیات بشر و نیاز زندگی اجتماعی او، طبیعت این دو را ناهمگون و نامساوی خواسته تا مکمل یکدیگر گردند و در تکاپوی زندگی هماهنگ با هم. این تمایزهای طبیعی، ایجاب می‌کند، زن و مرد از جنبه‌های حقوقی، کیفری و پذیرش مسؤولیت‌های فردی و اجتماعی نیز، یکسان نباشند و تفاوت‌هایی هرچند اندک، در این زمینه‌ها داشته باشند. حتی دنیای غرب، که شعار تساوی حقوق زن و مرد را می‌دهد و می‌خواهد بسیاری از تفاوت‌های غریزی و طبیعی را نادیده بگیرد، در عمل شعارش رنگ می‌بازد و زن هرگز حقوق مساوی با مرد را پیدا نمی‌کند. از آن جا که اسلام دینی است فطری و همساز با طبیعت و سرشت انسان، در برنامه‌هایی که برای هدایت و کمال انسان می‌دهد، تفاوت‌های موجود را در نظر دارد. در ارتباط با مسائل زنان، زمینه‌های تحقیق بسیار است و کارهای برجای مانده فراوان؛ از جمله موضوعات بایسته تحقیق، «ولایت و مرجعیت بانوان» است. ولایت زنان در مسائل اجتماعی - سیاسی، از مباحث دشوار و چالش‌زای امروز است. این موضوع، که دارای زوایای گوناگونی است، موافقان و مخالفانی دارد و هر گروه برای دیدگاه خود برهان‌هایی اقامه می‌نمایند و به ردّ دیدگاه گروه مخالف خود می‌پردازند. اهمیت مطلب از آن جهت است که نیمی از افراد جامعه را زنان تشکیل می‌دهند و امروزه، برخلاف گذشته، آنان از جهت علمی در سطح قابل قبولی قرار دارند و حضور آنان در مدیریت جامعه، در سطح کلان بسیار تأثیرگذار است. تعیین میزان حق مدیریت آنان در اجتماع، می‌تواند در میان این جمع، تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. آنچه در این نوشتار مورد توجه و نظر است، بررسی موضوع، از چشم انداز آیات و روایات و زوایای فقهی آن است که از دیر زمان، مورد بحث بوده است و مباحث اختلاف برانگیز گوناگونی را در پی داشته است. در این پایان‌نامه اثبات خواهد شد زن نمی‌تواند ولایت داشته باشد مگر در حالات استثنایی که شرح آن در فصل دوم خواهد آمد. در ارتباط با مرجعیت زنان نیز بنابر نظریه رایج در میان فقیهان معاصر، زن نمی‌تواند مفتی و مرجع مردم در مسائل و احکام دین گردد، هرچند اعلم علمای عصر خویش باشد. ما برآنیم در فصل سوم، این موضوع را از چند زاویه

نواکاو و بررسی کنیم. در این بررسی، روشن خواهد شد که آیا زن از تصدی مقام افتاء و مرجعیت ممنوع شده است یا خیر و به فرض ثبوت، شامل مرجعیت زن در احکام اسلامی برای زن و مرد است یا فقط برای زنان یا اینکه فقط اختصاص به احکام ویژه زنان می‌باشد.

## الف) بیان مسئله:

بحث ولایت و زعامت زن، و همچنین مرجعیت زنان از مباحثی است که در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیش‌تر مطرح شده است و با ایجاد زمینه اجتماعی و سیاسی، امکان حضور زنان با ایمان، با تحفظ و مراعات آداب و تکالیف شرعی فراهم شده است. حال با این شرایط، این سوال مطرح می‌شود که روایات و آیات مطروحه در این باب، تا چه میزان بر ولایت یا عدم ولایت زنان تاکید دارد؟ میزان دلالت آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» بر ولایت و قیمومیت مردان بر زنان به چه میزان است؟ آیا جایگاه فردی و اجتماعی زنان با ولایتشان خدشه‌دار می‌شود؟ آیا زنان می‌توانند مفتی و مرجع تقلید شوند؟ میزان اعتبار حکم شرعی مفتی زن تا چه میزان است و برای چه کسانی اعتبار دارد؟

با بررسی دلیل‌های مختلف می‌توان به این نکته اشاره کرد که اصل در مسئله، عدم ولایت و عدم وجوب اطاعت است<sup>۱</sup>. مگر آنکه دلیلی بر آن اقامه شود. طرفداران جواز ولایت زن به آیات قرآن کریم و سیره نبوی و علوی تمسک کرده‌اند<sup>۲</sup>. اما در مقابل، مخالفین با ولایت زنان، به ۴ آیه، از جمله «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...»، احادیث متعددی مثل احادیث باب القضاء، روایاتی مانند «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» استناد کرده‌اند<sup>۳</sup>. که در نهایت با پاسخ به ادله مخالفان و مرجوح دانستن ولایت زنان در بخش کوچکی از حیطه‌های مشخص شده، در خصوص منصب‌های گسترده جامعه به عدم جواز سوق داده شده است.

---

۱- مطهری، مرتضی، یادداشتها، ج ۵، ص ۲۹۰ - طباطبایی، محمد حسین، بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۴  
۲- طباطبایی؛ محمد حسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۱۴ - مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۲ - فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۰۷ - تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۵  
۳- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۸۵ - طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۷۲ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۰ - طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۸۱ - ابومحمد الحسن الحرائی، تحف العقول، ص ۳۵ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۸

در موضوع مرجعیت زن نیز، مرد بودن مرجع تقلید را اکثر فقها شرط دانسته‌اند. و دلیل‌های مختلفی نیز در این ارتباط بیان نموده‌اند.<sup>۱</sup> در این بررسی مشخص خواهد شد که زن می‌تواند مفتی شده و مرجع تقلید برای زنان و برای احکام ویژه بانوان گردد ولی اینکه بتواند مرجع تقلید برای مردان و زنان نیز گردد جای بسی تأمل می‌باشد که ادله نیز نشان از ممنوعیت آن است.<sup>۲</sup>

### ب) سوالات تحقیق:

- نظر اسلام در مورد ولایت و مرجعیت زنان چیست؟
- به کدام آیات می‌توان برای اثبات یا نفی ولایت و مرجعیت زنان استدلال کرد؟
- دلیل عمومیت داشتن اعتبار حکم شرعی زن مجتهد برای عموم مردان و زنان یا اختصاص آن به زنان چیست؟

### ج) پیشینه تحقیق:

مسئله «زن» و مطالب متنوعی که در این ارتباط نوشته شده آنقدر زیاد است که شاید مجالی برای طرح مباحث مربوط به آن در این مختصر نباشد؛ اما در خلال تحقیقات انجام شده مطالبی در ارتباط با تفاوت‌های زن و مرد با توجه به موضوع تحقیق، نوشته شده است.

علامه شهید مرتضی مطهری (ره) می‌نویسند: «تفاوت‌های زن و مرد «تناسب» است نه نقص و کمال. قانون خلقت خواسته است با این تفاوتها تناسب بیشتری میان زن و مرد - که قطعاً برای زندگی مشترک ساخته شده اند و مجرد زیستن انحراف از قانون خلقت است به وجود آورد»<sup>۳</sup>.

در ارتباط با «ولایت» نیز کتابها و مقالات مفصل و جامعی نوشته شده و تحقیقات فراوانی در این راستا به رشته تحریر در آمده است. پیرامون لفظ ولایت گفته شده «مراد از ولایت، تولیت سلطنت و ملک و مملکت و تدبیر و تربیت و هر چیزی است که مربوط به آن است»<sup>۴</sup>.

---

۱- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۶۵ - خویی، ابو القاسم، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۱ ص ۲۲۵ - شهید اول،

محمد بن مکی، ذکری الشیعه فی احکام الشریعه، ص ۲ - موسوی خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۷ ص ۶

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰ - موسوی الخمینی، روح الله، (امام خمینی)، الاجتهاد و التقليد، ص ۹۹ - مجلسی، محمد

باقر بن محمد تقی، بحار الانوار ج ۱، ص ۲۸ - رجبی، فاطمه، زنان و فمینیسم، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، زمستان ۷۹، ص ۲۱۵

۳. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۶۱

۴. میرجهانی طباطبایی، سید حسن، ولایت کلیه، ص ۱۰

راغب در خصوص کلمه ولایت از نظر موارد استعمال می‌گوید: «ولایت (به کسر واو) به معنای نصرت است و اما ولایت (به فتح واو) به معنای تصدی و صاحب اختیاری یک کار است؛ و گفته شده که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است»<sup>۱</sup>

در خصوص بحث «ولایت زنان» بحث مستقلی مطرح نشده است؛ زیرا کلیت آن مورد ابتلا نیست؛ بلکه بیشتر مصادیق آن (مثل قضاوت و...) مورد نیاز بوده است ولی باید دانست که بیشتر ادله‌ای که فقها برای اشتراط مرد بودن قاضی مطرح کرده‌اند اختصاصی به قاضی بودن ندارد بلکه هرگونه اعمال ولایی را نیز شامل می‌شود. بنابراین از این بحث بطور کلی می‌توان برای دیدگاه آنان درباره «ولایت زنان» در امور عمومی (اعم از قضاوت، رهبری و امور ولایی دیگر) پی برد.

شهید مطهری، در یادداشت‌های خود ادله ممنوع بودن ولایت عامه و زعامت زن را بیان کرده، سپس به بیان ادله باورمندان و موافقان به ولایت و زعامت زن پرداخته و بدون اظهار نظری به جریان ملکه سبا نیز اشاره کرده است و در نهایت به ادله کسانی که جایز می‌دانند اشاره کرده و آنها را در ۵ قسمت بیان می‌کند<sup>۲</sup>. ایشان در اظهار نظر نهایی خود عنوان می‌کنند که «در مجموع، یعنی به موجب مجموع مزایایی که دو طرف دارند، مرد به حسب خلقت برای حکومت در خانواده ساخته شده، نه زن»<sup>۳</sup>.

علامه طباطبایی (ره) در ذیل آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» می‌فرماید: «عمومیت علتی که حکم «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» در آیه بر آن ترتب شده دلالت دارد که این حکم مخصوص شوهران نیست؛ یعنی قوام بودن، مخصوص مرد بر همسرش نیست. بلکه این حکم از سوی خداوند برای نوع مردان به نوع زنان در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو دارد قرار داده شده است. بنابراین در امور زیر مردان بر زنان قیومیت دارند: الف) جهات عمومی و اجتماعی که با برتری مردان مرتبط است مانند حکومت و قضاوت که حیات جامعه به آن وابسته است و قوام این دو به تعقل است که طبعاً در مردان بیشتر از زنان وجود دارد. ب) دفاع در میدان نبرد که نیازمند قدرت بدنی و قوت عقلانی است. بنابراین آیه (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) دارای اطلاقی تام و تمام است»<sup>۴</sup>.

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، کتاب الواو، ص ۵۳۳

۲. مطهری، مرتضی، یادداشتها، ج ۵، ص ۲۹۰

۳. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۶۳

۴. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۸۱

در مقاله‌ای در فصلنامه فقه و حقوق، بعد از بیان ادله عدم ولایت زنان و فلسفه آن و نقد و بررسی اشکالات وارده، در پایان اظهار می‌دارد: «آنچه مهم است اینست که در حالات استثنایی، آیا زن مجاز به تصدی مناصب ولایی هست یا خیر؟ در پاسخ باید گفت اگر حالات استثنایی باعث شکل گرفتن مصلحتی شود که رعایت آن در شریعت اسلام از رعایت حکم اولی متعلق به موضوع مهمتر باشد بدون شک به خاطر تحقق عنوان ثانوی این امر بلاشکال است. فلسفه عدم ولایت زن، نقصان ذاتی زن نیست بلکه رعایت مصالح زن و مرد است که از جمله این مصالح، اجتناب از اختلاط زن با مرد است»<sup>۱</sup>.

در خصوص موضوع «مرجعیت زنان» نیز همچون ولایت زنان کتاب مستقلی در این ارتباط نوشته نشده است و این بحث را نیز باید در شرط مرد بودن مرجع تقلید جستجو کرد.

از یک طرف تعدادی از فقهای متأخر و معاصر به طور کلی ذکوریت را شرط مرجعیت به حساب می‌آورند؛ به عنوان نمونه مرحوم سید محمد کاظم یزدی در عروه الوثقی، در هنگام بیان شرایط مفتی و مرجع تقلید، مرد بودن را در ردیف عدالت و بلوغ از شرائط مرجعیت به حساب آورده است: «یشترط فی المجتهد امور: البلوغ والعقل والأیمان والعدالة والرجولیة...»<sup>۲</sup>.

فقهای معاصر، نوعاً به پیروی از ایشان در ابتدای رساله‌های عملیه خود، در موقع بیان شرائط مرجع تقلید، مرد بودن را شرط مسلم گرفته‌اند.

آیت الله بروجردی در رساله عملیه خود می‌نویسد: «... از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و... باشد»<sup>۳</sup>.

اما از طرف دیگر بعضی از فقها و اصولیون، شرط ذکوریت را در شروط اجتهاد بیان نکرده‌اند؛ از جمله: صاحب معالم (ره): «یعتبر فی المفتی الذی یرجع الیه المقلد مع الاجتهاد ان یکون مؤمناً عدلاً...»<sup>۴</sup>. امام خمینی (ره): «ثم اعلم ان موضوع جواز الافتاء ایضاً عین ما ذکر فانه اذا اجتهد واستنبط الحكم الواقعی او الظاهری فکما یجوز له العمل به یجوز له الافتاء به وهذا واضح» بدانکه شرایط جواز فتوا، همانند شرایط حق اجتهاد است که از آن یاد شد. وقتی کسی بتواند اجتهاد کند و حکم واقعی یا ظاهری شرع را استنباط کند، همانطور که خود می‌تواند بدان عمل کند، می‌تواند فتوا دهد. این روشن است. این عبارت،

۱. ارسط، محمدجواد، ولایت زن، فصلنامه فقه و حقوق، پاییز ۸۷، شماره ۱۸، ص ۱۳۵

۲. طباطبایی، سید محمدکاظم، عروه الوثقی، مسأله ۲۲، احکام تقلید

۳. بروجردی، سید حسین، رساله توضیح المسائل، احکام تقلید، مسأله ۲

۴. ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین، معالم الدین، مصحح علی محمدی، ص ۲۳۹

با توجه به آن که ایشان این مطلب را پس از بیان شرایط اجتهاد ذکر کرده و در آن جا مرد بودن را جزء آن شرایط به حساب نیاورده است، صراحت دارد بر جواز افتاء زنان<sup>۱</sup>.

#### د) فرضیات تحقیق:

- اسلام با ولایت زنان در مسائل ویژه و اساسی مخالف است؛ اما در ولایت‌های جزئی و خاص مخالفتی ندارد؛ در مرجعیت زنان، اسلام، مرجع بودن زن را فقط برای خودش می‌پذیرد.
- آیاتی همچون «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» صرفاً مربوط به روابط خانوادگی و زن و شوهر نیست و به مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه نیز می‌توان بسط داد و مباحثی همچون ولایت و مرجعیت مردان بر زنان را از آن استفاده نمود.
- اسلام مرجعیت زنان و اعتبار حکم شرعی زن مجتهد را برای عموم مسلمانان اعم از زن و مرد را نمی‌پذیرد اما مفتی بودن زن برای خودش و یا سایر زنان را می‌پذیرد.

#### ه) اهداف تحقیق:

- بررسی میزان ولایت زنان بر مردان و زنان و بیان نظرات فقهای شیعه و سنی در این ارتباط.
- شناخت آیات و روایات مربوط به ولایت، مرجعیت و اجتهاد بانوان.
- واکاوی ادله موافقان و مخالفان ولایت، اجتهاد و مرجعیت زنان.

#### و) ساماندهی تحقیق:

این تحقیق از یک مقدمه و سه فصل و نتیجه‌گیری تشکیل شده است. در فصل اول، به کلیات، مفاهیم، تعاریف و تفاوتها و... پرداخته شده و در فصل دوم درباره ولایت زن، ادله مخالفان و موافقان از طریق آیات و روایات و بعضی اصول عملیه پرداخته سپس با برشماری مصادیق و نمونه‌هایی در نهایت اثبات می‌شود که زن نمی‌تواند ولایت داشته باشد. در فصل سوم، درباره مرجعیت زن تحقیق شده و ابتدا دلایل ممنوعیت مرجعیت زنان مورد واکاوی قرار گرفته است. در ادامه، ادله موافقان مرجعیت زن بیان شده و با استدلال‌ها و دلایل مختلف اثبات می‌شود که مرجعیت زن برای احکام اختصاصی و عمومی زنان ایرادی ندارد و ادله مخالفان، توانایی مقابله با دلایل موافقان را ندارد.

۱. موسوی خمینی، روح الله، (امام خمینی)، الرسائل، ج ۲، ص ۹۹

# فصل اول: کلیات

(مبانی، مفاهیم و تاریخچه)

در فصل اول، کلیاتی از مباحث ضروری و مورد نیاز از تعاریف ولایت در لغت، از کتب مختلف ارائه شده و تعاریف اصطلاحی نیز در ادامه بیان شده است. سپس به بیان زوایای ولایت و انواع آن پرداخته شده و سعی گردیده تا اقوال مختلف در باب ولایت و قضاوت به صورت مختصر بیان گردد. با توجه به اینکه موضوع مورد بحث، درباره مرجعیت زنان نیز می‌باشد اصول کلی در مرجعیت مورد بحث و واکاوی قرار گرفته و معنای فتوا و مفتی نیز بیان گردیده و در ادامه، نظر علمای شیعه و سنی در ارتباط با اجتهاد نیز بیان شده است.

### ۱-۱ معنای ولایت در لغت

«ولایت» از ریشه «ولّی» به معنای قرب و دنوّ و نزدیکی است. معجم مقاییس اللغة می‌گوید: ولّی (الواو واللام و الیاء) أصلٌ صحیحٌ يدلُّ علی قربٍ. من ذالک، الولی: القرب. يُقال: «تباعَد بعد ولی» آی: «قرب» و «جلس مما یلینی» آی: «قارینی»<sup>۱</sup>

راغب نیز می‌گوید: دو چیز، هرگاه چسبیده و کنار هم قرار گیرند و شیء سوم، میان آن دو، فاصله‌ای پدید نیارد و پیوندشان را از هم نگسلد، واژه «ولی» معنا و مفهوم پیدا می‌کند.<sup>۲</sup>

از آنجا که توجه انسان به جهان ماده و محسوس، چه از نظر یک فرد در طول حیات خویش و چه از نظر اجتماع بشری در طول تاریخ، بر امور فراحسیّی مقدّم است، به نظر می‌رسد که انسان، نخست این به هم پیوستگی و پیوند را در جسمانیات و روابط مکانی و زمانی اشیا، تجربه کرده، آن گاه به طور استعاره، در امور غیر مادی از آن بهره برده است.

«ولّی» ریشه اشتقاق لغات فراوانی مانند «مولی»، «ولی»، «والی»، «ولایت»، «تولّی» است که در همه آنها، معنای قرابت و به هم پیوستگی وجود دارد و در معانی مختلف و یا متضادی که گاه برای برخی از این واژه‌ها، مثل «مولی» می‌شمارند، همه، مشترک معنوی‌اند و نه مشترک لفظی. معانی گفته شده برای واژه ولایت، در کتب لغت، عبارت است از: محبّت، نصرت، تدبیر، قیام به امر و ملک امر، امارت دولت، سلطان، خطّه، شهر و موطن هر کس.<sup>۳</sup>

۱- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱

۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، کتاب الواو، ص ۵۳۳

۳- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۰ - ۴۰۲؛ الطریحی؛ شیخ فخرالدین مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵ - ۴۵۸؛ فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۴، ص ۵۸۲

ولی چنان که گفته شده؛ ولایت، در ریشه و اصل، همان قرابت و پیوند است و این پیوند، از مقوله اضافه و یک حقیقت دوسویه است. پیوند و به هم پیوستگی افراد و گروه‌های اجتماعی را از حیثیات مختلف می‌توان در نظر گرفت: پیوند و قرابت فامیلی، پیوند از جهت حبّ و عشق، پیوند از جهت پیمان و تعهد و غیره. با توجه به شکل‌های متنوع قرابت و پیوند است که انواع متفاوت ولایت مانند ولایت حبّ، ولایت نصرت، ولایت حلف، ولایت ابن العمّ، ولایت عتق، عهد، حکم، امر پدید می‌آید. این موارد، در واقع، معانی متنوع برای ولایت نیستند که در هر مورد، ولایت وضع لغوی مخصوص دارا باشد، بلکه در اینها، رابطه اتحاد و پیوندی مطرح است که این پیوند، موجب نوعی حقّ تصرف و مالکیت تدبیر خواهد بود. این اولویت، برای کسانی که از دو طرف این رابطه و پیوند نیستند، وجود ندارد!

یکی از مشتقات «ولی»، «تولی» است. «تولی» هرگاه به شکل مفعول بی‌واسطه و «متعدي بنفسه» به کار رود، از یگانگی و پیوند حکایت دارد و قبول ولایتش را نشان می‌دهد، مانند «يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»<sup>۱</sup> و «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»<sup>۲</sup> و هرگاه به شکل مفعول با واسطه و با حرف جرّ «عن» لفظاً یا تقدیراً متعدي شود، مفهومی متضاد با سابق خواهد داشت و بر اعراض و ترک یگانگی و قرابت دلالت می‌کند.<sup>۳</sup> مانند «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» و «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ»<sup>۴</sup>

## ۲-۱ معنای ولایت در اصطلاح

(ولایت) همان حکومت و سرپرستی است که در ریشه‌ی لغوی آن نهفته است. البته این بدان معنی نیست که تمام اختیارات مردم به ولی سپرده شود به طوری که مردم اصلاً به حساب نیایند. در مورد ولایتی که شخص بر اموال صغار دارد، صغیر اصلاً به حساب نمی‌آید، ولی در مورد ولایتی که ولی امر بر مردم دارد این‌گونه نیست که مردم هیچ انگاشته شوند.

۱- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۰۲-۴۰۳ و ج ۶، ص ۹-۱۰

۲- سوره مائده، آیه ۸۰

۳- سوره نحل، آیه ۱۰۰

۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۴؛

۵- سوره نجم، آیه ۲۹

۶- سوره آل عمران، آیه ۶۳

برخی (ولایت) را به معنای (قیمومیت) که لازمه‌ی آن تداعی (مجبوریت) در مولی‌علیه است پنداشته‌اند و نوشته‌اند: «ولایت به معنای قیمومیت، مفهوماً و ماهیتاً با حکومت و حاکمیت سیاسی متفاوت است؛ زیرا ولایت حق تصرف ولی‌أمر در اموال و حقوق اختصاصی شخصی مولی‌علیه است، که به جهتی از جهات، از قبیل عدم بلوغ و رشد عقلانی، دیوانگی و غیره، از تصرف در حقوق و اموال خود محروم است، در حالی که حکومت و حاکمیت سیاسی به معنای کشورداری و تدبیر امور مملکتی است...»<sup>۱</sup>

این چنین تعریفی که نویسنده ارایه داده است، با صراحت سخنان فقها که بعد خواهد آمد، منافات دارد. مقام معظم رهبری می‌فرماید: «معنای (ولایت) در اصطلاح و استعمال اسلامی این است: یعنی حکومتی که در آن اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی نیست؛ جزم و عزم قاطع هست اما استبداد به رأی نیست»<sup>۲</sup>

### ۱-۳ زوایای ولایت و انواع آن

ولایت، زوایای گوناگونی دارد. مهم‌ترین آن، ولایت امر و حکومت کلی است که از آن تعبیر به امامت کبری یا ولایت کبری و به عقیده شیعه ولایت معصوم است؛ یعنی این که زن، حاکم و ولی تمام مسلمین باشد. گاهی این ولایت در محدوده پایین‌تر است مانند: مدیریت شهر، وزارت خانه و قضاوت و مانند آن، که ولایت محدود است.

فقهای شیعه امامیه، در کتب فقهی خود و همچنین متکلمان آنان در مباحث کلامی، به ذکر شرط مرد بودن امام نپرداخته‌اند؛ زیرا آنچه در مباحث کلامی مطرح است، سخن از امام معصوم است و نص درباره امامت وی و صفات عالی که یک حاکم باید داشته باشد، مانند این که باید عالم‌ترین، با فضیلت‌ترین، شجاع‌ترین افراد و... باشد؛ از این روی، تقدیم مفضول را بر افضل جایز ندانسته و گفته‌اند: امام علی (ع) برترین فرد صحابه است و پیش داشتن هرکسی بر او، تقدیم مفضول بر افضل است و ناروا.

۱- حایری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۸

۲- خامنه‌ای، سید علی، سخنرانی، روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۷۸، ص ۱۵

ابن ابی الحدید معتزلی، در کتاب شرح نهج البلاغه خود، تقدیم مفضول بر افضل را، که علی (ع) باشد روا دانسته است.<sup>۱</sup> و اساساً محور بحث متکلمان شیعه، اثبات حقانیت امامت حضرت علی (ع) و فرزندان وی بوده است و از آن تعبیر به امامت اصلی و عامه کرده‌اند، گرچه تعریفی که از امامت ارائه شده، ممکن است در مواردی، دیگران را نیز شامل شود، یا آنان ادعای چنین مقامی داشته باشند.

در تعریف امامت گفته‌اند: «الامامة، هي رئاسة عامة في امور الدين و الدنيا بالاصالة»<sup>۲</sup> امامت اصلی، ریاست عمومی امور دینی و دنیوی است.

قید عامه، برای خروج امامت در موارد خاص است، مانند قضاوت و امامت شهر و روستا و قید بالاصاله، برای خارج کردن نایبان امام و والیان از طرف وی بر شهرها و مناطق است.

چنین امامی دارای صفاتی است که از عهده هر کس بر نمی‌آید، از این روی، بحث از مرد بودن را لازم ندانسته و مرد بودن وی را امری پذیرفته شده می‌دانستند و زمانی که واژه امام در روایتی و کتب فقهی به کار می‌رفته، آن را حمل بر امام معصوم می‌کردند که با نص، امامت‌شان ثابت شده است.

در منابع اهل سنت، ولایت به دو قسم کلی تقسیم شده و برای هر یک اقسامی ذکر شده است. ولایت عامه و ولایت خاصه. برای ولایت عامه انواعی ذکر شده که مهم‌ترین آن، امامت کبری است. تعریفی که برای امام از شیعه نقل کردیم، علما و متکلمان اهل سنت، برای امامت کبری آورده‌اند: «و هي الرئاسة العظمی فی حراسة الدین و سیاسة الدنیا خلافة عن النبی(ص)» و آن ریاست عالی برای پاسداری دین و دنیاست به جانشینی از پیامبر.

قید عظمی برای اخراج امامت جماعت و امارت شهر و مانند آن است.<sup>۳</sup> با نگاهی به این تعریف، همانندی آن با تعریف امامت روشن می‌شود.

ولایت خاصه: مانند ولایت بر وقف، ولایت بر وصیت و نظارت بر نحوه اجرای وصیت نامه، ولایت بر افراد قاصر و محجور، ولایت اولیاء خون در انتخاب قصاص یا دریافت دیه و امثال آن.

آنچه مسلم است در ولایت خاصه، در بیش‌تر موارد تفاوتی بین زن و مرد نیست، فقط در ولایت بر دختر این حق از آن پدر و جد پدری است.<sup>۱</sup>

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳

۲- ابن میثم، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۴

۳- موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۵، ص ۴۵۲

از انواع ولایت عامه، در امامت کبری تردیدی در شرط مرد بودن به نظر نمی‌رسد. بنابراین محل بحث در نمونه‌های دیگری از انواع ولایت است. شماری از علمای اهل سنت، اصولاً ولایت عامه را برای زن جایز نمی‌دانند و چون قضاوت مهم‌ترین آن است، فقهاء در این بحث، شرط مرد بودن قاضی را یادآور شده‌اند و این موضوع بیش‌تر مورد توجه بوده است. چون امارت همراه با جنگ و درگیری بوده، و به طور کلی از عهده زنان بر نمی‌آمده، به این شرط کم‌تر توجه کرده‌اند.

البته امروزه نمونه‌های بیش‌تری از ولایت عامه مطرح است. مثلاً عضویت مجلس قانونگذاری، عضویت در شورای شهر، ریاست شهرداری، مدیریت شرکتهای عمومی و خصوصی، ریاست هیأت امنای و هیأت مدیره شرکتهای، مؤسسات، سازمانها و کارخانهها، تعاونیها، ریاست دانشگاهها، بیمارستانها و مانند آن که از نوع ولایت عامه است که درباره جمع تصمیم‌گیری می‌شود.

واقعیت این است که مدیریتها در گذشته، با آنچه اکنون مطرح است، بسیار تفاوت داشته است؛ مانند کسی که می‌خواسته زکات یا خراج گرد آورد، باید با مرکب از این آب‌گاه به آب‌گاهی دیگر برود و با افراد متعددی سر و کار داشته است. این رفت و آمدها خطرات جانی و مالی به دنبال داشته است که از عهده زنان بر نمی‌آمده است؛ اما امروزه مأمور گردآوری زکات و... به راحتی می‌تواند وارد مغازه، کارخانه و هر کارگاهی شود و با توجه به درآمدها به تعیین مالیات پردازد. و در بسیاری، این موارد برابر قراردادهای اجتماعی قابل حل است.

#### ۱-۴ اقوال در باب ولایت و قضاوت

از آنجا که یکی از مهم‌ترین موارد بحث، قضاوت است و از گذشته مطرح بوده است، با محور قرار دادن آن می‌توان ادله موضوع ولایت را بحث کرد. اقوالی که در این مورد وجود دارد، به عنوان یک شاخص مطرح می‌کنیم؛ چون فقهاء در بحث قضاوت این موضوع را مطرح کرده‌اند. و در این باره، سه قول، مجال طرح یافته است.

۱. زن به طور مطلق حق قضاوت ندارد. این قول مشهور بین فقهای شیعه است. شیخ طوسی، در مسأله ششم قضاء کتاب خلاف<sup>۱</sup> و مبسوط<sup>۲</sup>، محقق در شرایع<sup>۳</sup>، علامه در قواعد<sup>۴</sup> و کتب دیگرش، شهیداول<sup>۵</sup>، شهیدثانی<sup>۶</sup> و دیگران.

۱- همان، ص ۴۸۰

۲- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶ ص ۲۱۳

از اهل سنت، شافعی، که در کتاب خلاف نظر وی آمده است، ابویعلی فراء<sup>۶</sup> ماوردی<sup>۷</sup>، ابن رشد<sup>۸</sup>، ابن قدامه<sup>۹</sup> و دیگران چنین نظری دارند.

۲. مرد بودن قاضی شرط نیست، به طور مطلق؛ از علمای اهل سنت، طبری چنین نظری دارد که شیخ طوسی در خلاف، دیدگاه وی را نقل کرده است. از عبارات محقق اردبیلی در مجمع الفائده<sup>۱۰</sup>، میرزای قمی<sup>۱۱</sup> و خوانساری در مدارک<sup>۱۲</sup> و موسوی اردبیلی در فقه القضاء<sup>۱۳</sup> تمایل به این نظر، تا حدودی استفاده می‌شود؛ چرا که در ادله‌ی این شرط تردید می‌نمایند.

۳. قول به تفصیل که از ابوحنیفه نقل شده که در موارد جواز شهادت زن، قضاوت وی نیز جایز است. نظر وی را شیخ در خلاف آورده است<sup>۱۴</sup>.

به نظر می‌رسد اهل سنت و جماعت، اجماع دارند که رئیس حکومت مسلمانان و دولت اسلامی، باید مرد باشد؛ اما در لزوم این شرط در قاضی و مسئولیت‌های کم‌تر از ریاست دولت اختلاف نظر دارند<sup>۱۵</sup> و به این نکته در منابع گوناگون آنان اشاره شده است. ابن حزم، در کتاب شهادات المحلی، مرد بودن امام مسلمانان را اتفاقی دانسته، اما درباره کم‌تر از امامت کبری، مانند قاضی و امام شهرها گفته است که لازم نیست مرد باشد و حدیث پیامبر «لن یفلح...» را حمل بر امامت کبری می‌کند و بر مدیریت

---

۱- همان، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۸، ص ۳۰۷

۲- محقق حلی، جعفر بن حسن، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۴، ص ۴۸۰

۳- علامه حلی، حسن، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۴۲۱

۴- شهید اول، محمد بن مکی - الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج ۲، ص ۶۵

۵- زین الدین بن علی بن احمد عاملی شامی، المسالک، ص ۳۲۸

۶- ابویعلی فراء، الاحکام السلطانیة، ص ۶۰

۷- ماوردی، الاحکام السلطانیة، ص ۱۰۹

۸- ابن رشد، بداية المجتهد، ج ۲، ص ۴۶۰

۹- ابن قدامه، المغنی، ج ۱۱، ص ۳۸۰

۱۰- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱۲، ص ۱۵

۱۱- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، الرسائل، ج ۲، ص ۵۹۸

۱۲- موسوی خوانساری، احمد، جامع المدارک، ج ۶، ص ۷

۱۳- موسوی اردبیلی، عبد الکریم، فقه القضاء، ج ۱، ص ۱۳۰

۱۴- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶، ص ۲۱۳

۱۵- شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المرآة لتولی السلطه، ص ۴۳۴

زن به حدیث نبوی استناد می‌کند که فرمود: «الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى مَالِ زَوْجِهَا وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا»<sup>۱</sup> زن محافظ مال همسرش می‌باشد و مسؤول زبردستان خود است؛ و می‌افزاید: مالکی‌ها، وصی و وکیل بودن زن را اجازه داده‌اند و نص و دلیلی شرعی بر ممنوعیت زن در برخی موارد، نقل نشده است و این که خلیفه دوم زنی به نام شفاء را بر بازار گمارد؛ یعنی امور حسبه را به او وانهاد.<sup>۲</sup>

اما فقهای شیعه، که در گذشته به این شرط در امام و رهبر جامعه نپرداخته‌اند، امروز که حکومتی دینی و شیعی از سوی مردم، برای اجرای احکام اسلامی تشکیل شده است، شرط مرد بودن امام را مطرح کرده و زن را برای ریاست حکومت صالح ندانسته‌اند. در گذشته، لزوم مرد بودن قاضی را مطرح و دلائلی در نفی قضاوت زنان آورده‌اند که برای نفی ریاست زنان نیز قابل استناد است. شماری، نیز دلائلی بر جواز اقامه کرده‌اند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در شرایط رهبر به این موضوع اشاره نشده که به نظر می‌رسد خبرگان آن را امری مسلم گرفته‌اند که رهبر، مرد خواهد بود. اما در شرایط ریاست جمهوری که احتمال حضور زنان وجود داشته، در اصل ۱۱۵ آمده است: «رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد...».

برای روشن شدن موضوع، باید ادله آن را مورد توجه قرار داد و این که دلالت دلیل‌های ذکر شده بر نفی قضاوت و حکومت زنان، در صورت اثبات تا چه مقدار است.

ما در این مقال، بحث را در محدوده خاص قرار می‌دهیم و به ولایت عظمی نمی‌پردازیم و فقط ولایت زنان را به بوته بحث می‌گذاریم که آیا زنان می‌توانند ولی، وکیل و یا قاضی بشوند؟ چنانچه این ادله کافی باشد، شامل آن قسم هم می‌شود. بحث افتا و تقلید از زن نیز از مباحث مهم است که در فصل سوم به این موضوع پرداخته خواهد شد.

## ۱-۵ معنای فتوا و مفتی

در معنای فتوا و مفتی تعاریف گوناگونی ارائه شده است که برخی از آن به شرح زیر است: «اصل واژه فتوا از «فتی» است و «فتی» جوان بانشاط و قوی است. گویی مفتی با بیان فتوا اشکالات مردم درباره

۱- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللیالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، ج ۱ ص ۲۵۵- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک

الوسایل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۸ - بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعة، ج ۲، ص ۲۵۵

۲- انصاری، قدرت الله، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، ج ۸، ص ۵۲۷

احکام را برطرف ساخته و آنرا تقویت می‌کند در نتیجه آن احکام تجدید شده و گویا احیاء می‌شوند.<sup>۱</sup> «فتیا با یاء و ضمه و فتوا با واو و فتحه فاء چیزی است که فقیه درباره آن فتوا صادر کرده است. گفته می‌شود من از فقیه در مسئله طلب فتوا کردم سپس او فتوا داد. «و تغالوا الی الفقیه اذا ارتفعوا الیه فی الفتیا.»<sup>۲</sup>

مرحوم سید محمد کاظم یزدی در عروۃ الوثقی، در هنگام بیان شرایط مفتی و مرجع تقلید، مرد بودن را در ردیف عدالت و بلوغ از شرائط به حساب آورده است: «یشترط فی المجتهد امور: البلوغ والعقل والأیمان والعدالة والرجولیة...»<sup>۳</sup>

فقهائ معاصر، نوعاً به پیروی از ایشان در ابتدای رساله های عملیه خود، در موقع بیان شرائط مرجع تقلید، مرد بودن را شرط مسلم گرفته‌اند.

آیه‌الله بروجردی در رساله عملیه خود می‌نویسد: «... از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد و بالغ و عاقل و... باشد».<sup>۴</sup>

مشابه این عبارت در رساله عملیه حضرت امام و بعضی از آیات عظام موجود است. قرار دادن (ذکوریت) در ردیف عدالت و بلوغ، می‌رساند که مرد بودن، شرط لازم برای مرجعیت است. به طوری که اگر زنی به مقام عالی اجتهاد برسد، حق تصدی مقام افتاء را ندارد و فتوای او برای دیگران حجت نیست.

#### ۱-۶ اصول کلی در مرجعیت

روح تعالیم اسلام و اصول کلی آن، اقتضاء می‌کند که زن نیز همانند مرد در صورت داشتن شرایط، بتواند عهده‌دار مسئولیت افتاء گردد و به عنوان مرجع تقلید، برای دیگران فتوا بدهد. قبل از نقد و بررسی دلایل کسانی که تصدی مقام افتاء را برای زن جایز نمی‌دانند، اشاره گذرا داریم به برخی از این اصول کلی و توضیح بیشتر در ضمن نقد و بررسی خواهد آمد:

۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ص ۱۴

۲- الطریحی؛ شیخ فخرالدین؛ مجمع البحرین، ص ۱۳۶۵

۳- مسأله ۲۲ از احکام تقلید

۴- احکام تقلید مسأله ۲

۱. تعلیم و تعلم در اسلام، جایگاه باارزش و والایی دارد؛ هم زنان و هم مردان به فراگیری دانش ترغیب شده‌اند: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة»<sup>۱</sup>

اسلام، آموختن دانش دین را برای زنان تا به آن حد از اهمیت قرار داده که زن می‌تواند فراگرفتن بخشی از دین را به عنوان مهریه خود قرار دهد. سنتی که پیامبر گرامی اسلام، از همان ابتداء بنیان گذاشت، تا به جاهلیت آن روز، که نه به زن ارزش می‌داد و نه مجال دستیابی به ارزش‌ها، بفهماند که هم کسب علم و دانش برای زن ارزش است و هم در دستیابی به آن همسان با مردان.

۲. همان طور که آموختن دانش در اسلام اختصاص به طبقه‌ای خاص ندارد، پیمودن مراحل عالی آن نیز در انحصار گروهی خاص نیست. هرکس به مقدار توانایی و استعداد خویش، می‌تواند در کسب علم و دانش بکوشد و در هر رشته‌ای از علوم به مراحل عالی دست یابد، زن باشد یا مرد. وجود زنان دانشمند، محدث، فقیه در تاریخ اسلام، بویژه سده‌های نخستین، شاهد این مدعاست.

۳. اظهار نظر در دین و مسائل آن، اگر از روی بصیرت و آگاهی و برخاسته از مبانی صحیح و پذیرفته شده باشد، نه تنها جایز که برای تلاشگر آن اجر و پاداش فراوان در بر دارد، زن باشد یا مرد.

وقتی پذیرفتیم که زنان می‌توانند دانش دین بیاموزند و به مراحل عالی اجتهاد و استنباط دست یابند، افتاء و بیان نظریه را نیز، که ثمره طبیعی حق اجتهاد و استنباط است، باید بپذیریم. زن و یا مرد بودن، نه بر قوت و اعتبار علمی چیزی می‌افزاید و نه از قوت و اعتبار علمی چیزی می‌کاهد. از این روی، همگان اتفاق نظر دارند: فتوا و نظریه مجتهد زن، درباره خود او معتبر است.

۴. عمومیت جواز تقلید؛ از آن جا که دستیابی به احکام و وظایف شرعی، براساس اجتهاد و استنباط برای همگان ممکن نیست، اسلام اجازه داده است که آن دسته از افراد که توانایی فهم وظایف شرعی خویش را، براساس اجتهاد ندارند از کسانی که به مقام اجتهاد نائل آمده‌اند، با ملاحظه شرایط دیگر، پیروی کنند و نظر آنان را ملاک عمل خویش قرار دهند. دلایل جواز تقلید که مهمترین آنها سیره عقلاست و مورد تأیید شرع، عمومیت دارد. زیرا سیره عقلا، در تمامی امور بر رجوع به خبره و متخصص است، خواه مرد باشد یا زن و این سیره، همانگونه که فتوای فقیه مرد را برای دیگران اعتبار می‌دهد، فتوای فقیه زن را نیز مشروعیت و اعتبار می‌بخشد.

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷

۵. اصل اشتراک در تکالیف؛ طبیعت زن و مرد، در بسیاری از امور متفاوت است و این تفاوت، موجب تمایز آنان در برخی از احکام و مقررات شریعت می‌گردد، ولی نباید فراموش کرد که نسبت این تمایزها به موارد تشابه بسیار اندک است. زیرا مخاطب تبشیرها و اندازهای الهی و محور تکالیف و دستورات اسلامی، انسان است. این اوست که بار سنگین مسؤولیت پذیری را که آسمانها و زمین و کوهها، با تمامی عظمتشان، تحمل پذیرش آن را نداشتند، بر دوش گرفت: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»<sup>۱</sup> ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان، آن امانت بر دوش گرفت...

جای جای تعالیم و دستورات اسلامی بر این حقیقت تأکید دارد. قرآن کریم، پیامها و دستوره‌های خود را گاه با واژه‌هایی فراگیر، مانند: انسان، بنی آدم، الناس بیان می‌کند، که این واژه‌ها بر نوع بشر، بی هیچ تمایز و تشخیصی بین زن و مرد، اطلاق می‌شوند و گاه به صراحت هر دو را کنار هم قرار داده و مورد خطاب خویش قرار می‌دهد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup> هر زن و مردی که کار نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد، زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد.

و بالاخره تبلور این همبستگی و هم پیوندی را در آیه دیگر، این گونه به تصویر می‌کشد: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا.»<sup>۳</sup> خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راستگوی و زنان راستگوی و مردان شکيبا و زنان شکيبا و مردان خدای ترس و زنان خدای ترس و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و زنانی که شرمگاه

۱- سوره احزاب، آیه ۷۲

۲- سوره نحل، آیه ۹۷

۳- سوره احزاب، آیه ۳۵

خود را حفظ می‌کنند و مردانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، آمرزش و مزدی بزرگ آماده کرده است.

در این آیه شریفه، اساس تکالیف و ارزش‌های الهی، به صورت یکسان بیان گردیده است. بنابراین، چون موضوع و محور در تکالیف و مسؤولیت‌های اسلامی، انسان است، اصل در تکالیف و وظائف دینی بر اشتراک می‌باشد، مگر آن جا که دلیل خاص بر اختصاص داشته باشیم.

با توجه به همین اصل، در مواردی که خطابات شرعی به صیغه‌های مذکر آمده، مانند: «یا ایها الذین آمنوا» و یا ضمائر مذکر: (کم) و (هم)، هم فقهاء و هم مفسران، بالاتفاق، حمل بر عموم می‌کنند، مگر آن جا که قرینه خاص باشد.

نتیجه اینکه هر جا که در اختصاص حکمی از احکام شریعت، به زن یا مرد، تردید داشته باشیم، باید به سراغ دلیل محکم برای اثبات اختصاص برویم، نه به دنبال دلیل جهت اثبات اشتراک؛ لذا باید دلائل کسانی را که مدعی ممنوعیت هستند، به دقت بررسی کنیم، تا ببینیم آیا این دلائل برای چشم پوشی از این اصول و اثبات ممنوعیت کافی است، یا نه؟

#### ۷-۱ اجتهاد از دیدگاه عامه و امامیه

اهل تسنن اجتهاد را به معنی رأی و نظر شخصی می‌دانند یعنی آنجایی که آیه و روایتی نیافتند و رأی و نظر شخصی خودشان مراجعه می‌کنند و بر اساس قیاس، استحسان، مصالح مرسله و ترجیحات عقلی حکم می‌کنند. آیت الله حکیم نظر شافعی را در رابطه با اجتهاد نقل می‌کند: «بینما رادف الشافعی بینه و بین القیاس، فقال: إنهما اسمان لمعنى واحد»<sup>۱</sup>.

و نظر ابی‌بکر رازی را این چنین نقل می‌کند: اجتهاد بر سه معنی واقع می‌شود که یکی قیاس است.<sup>۲</sup> آیت الله مطهری تحت عنوان اجتهاد ممنوع دیدگاه اهل تسنن در مسأله اجتهاد، با نقدش این چنین بیان می‌دارند: مجتهد حکمی را که در کتاب و سنت نیست با فکر خودش و رأی خودش وضع کند، این را در اصطلاح اجتهاد رأی می‌گویند... اهل سنت آنرا جایز می‌دانند، آنها منابع تشریح و ادله شرعیه را که ذکر می‌کنند می‌گویند: کتاب، سنت و اجتهاد. اجتهاد را که مقصود همان «اجتهاد رأی» است در عرض کتاب و سنت قرار می‌دهند.

۱- حکیم، سید محمد تقی، اصول عامه للفقہ المقارن، ص ۵۵

۲- همان منبع

... اهل تسنن می‌گویند احکامی که به وسیله‌ی کتاب و سنت تشریح شده محدود و متناهی است و حال آنکه وقایع و حوادثی که پیش می‌آیند نامحدود است، پس یک منبع دیگر غیر از کتاب و سنت لازم است معین شده باشد برای تشریح احکام الهی و آن همان است که از او به «اجتهاد رأی» تعبیر می‌کنیم<sup>۱</sup>.

اما اجتهاد از دیدگاه شیعه غیر از آن است که اهل سنت مطرح نموده‌اند از نظر شیعه آن اجتهادی را که آنها قبول دارند، مشروع نیست. از نظر شیعه و ائمه‌ی شیعه اساس اولی این مطلب یعنی این که احکام کتاب و سنت وافی نیست، پس احتیاج به اجتهاد رأی است، درست نیست؛ اخبار و احادیث زیادی در این زمینه آمده است که حکم هرچیزی بطور کلی در کتاب و سنت موجود است.

در کتاب کافی بعد از باب «البدع و المقاییس» بابی دارد به این عنوان: «باب الردّ إلى الكتاب و السنة إنه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج إليه الناس إلا و قد جاء فيه كتاباً او سنة»<sup>۲</sup>.

ائمه اهل بیت (ع) از قدیم الایام به مخالفت با قیاس و رأی شناخته شده‌اند.<sup>۳</sup> پس شیعه اجتهاد را به معنی مطلق جهد و تلاش برای بدست آوردن احکام شرعی از راه ادله‌ی آن می‌دانند.

## ۸-۱ تفاوت دیدگاه عامه و امامیه در مورد اجتهاد

مهمترین فرقهای این دو نظریه عبارتند از:

۱- مجتهد از دیدگاه اهل تسنن بر اساس رأی شخصی خودش عمل می‌کند، یعنی نظر خود را در استنباط حکم شرعی بر اساس مصلحتی که درک می‌کند و یا مشابهتی که بین یک مسأله و مسأله‌ای دیگر می‌بیند، اعمال می‌کند. ولی مجتهد از دیدگاه شیعه تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد که حکم شرعی را بر اساس ضوابط و قوانین از نصوص شرعی استخراج کنند.

۲- از نظر اهل سنت اجتهاد یکی از مصادر احکام شرعی حساب می‌شود، در کنار قرآن و سنت ولی درجه‌اش بعد از کتاب و سنت است یعنی هنگامی که نص از قرآن و سنت نیابد نوبت به

---

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۶۴.

۲- کلینی، یعقوب، کافی، العلم، باب رجوع به کتاب و سنت، به نقل از کتاب مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۱۶۵

۳- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

رأی می‌رسد. ولی اجتهاد از نظر شیعه دلیل حکم شرعی نیست، دلیل شرعی از نظر شیعه منحصر است در نصوص شرعی و مجتهد برای پیدا نمودن این نصوص تلاش نموده بعد از بدست آوردنش آنرا بر فروع تطبیق می‌نماید. بنابراین اجتهاد از نظر شیعه همان عملیه‌ی استنباط و جستجوی دلیل‌های شرعی است.

۳- اجتهاد از نظر اهل سنت - اجتهاد رأی - اعترافی است به کوتاهی و نبود نصوص شرعی در خیلی از مسائل، و اعترافی است به این که نصوص شرعی اعم از آیات و روایات دربرگیرنده‌ی تمام جهات و جوانب حیات انسانی نیست، زیرا فروع فرضی و مسائل جدید را شامل نیست. لذا است که به ناچار دنبال دلیل دیگری راه می‌افتد که در پاره‌ای از مسائل بسوی آن استناد کنند (اجتهاد رأی).

موضعی که عمر بن خطاب بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام اتخاذ کرد اهل سنت را در این تفسیرش از اجتهاد خیلی کمک کرد، عمر بعد از رحلت پیامبر (ص) روایت حدیث، یادداشت (کتابت) و مذاکره‌ی حدیث را ممنوع نمود. رسول جعفریان می‌نویسد:

یکی از اصول فکر خلیفه (عمر بن خطاب) آن بود که تنها می‌کوشید قرآن را حجت بدان و به همین دلیل اعتنایی به حدیث نداشت، این سخن که او گفت: «حسبنا کتاب الله»<sup>۱</sup> در بسیاری از مآخذ تاریخی و حدیثی آمده و هیچ معنای جز این ندارد که نیازی به حدیث وجود ندارد.<sup>۲</sup>

۴- بعضی از اصحاب رأی تا بدانجا پیش رفتند که حتی در مقابل نص هم ایستادند، این قدر به اجتهاد رأی شان اعتبار دادند، آنجایی که نصوص با ادراکات شخصی آنان تعارض می‌کرد یا تأویل می‌کردند و یا طرد می‌نمودند، چون با آنچه که خودش درک کرده بودند و مصلحت و مفسده‌ای می‌دیدند جور در نمی‌آمد، و این بدعت آشکار را موضع گیری بعضی از صحابه در زمان رسول خدا (ص) کمک نمود آنانکه در برابر نص اجتهاد می‌کردند.

---

۱- جعفریان، رسول، تاریخ خلفاء، ص ۸۸

۲- همان

ابن ابی الحدید از قول استادش می‌نویسد: آن مردم خلافت را در شمار معالم دینی همچون نماز و روزه نمی‌دانستند، بلکه آنرا از امور دینوی و در شمار مسایلی چون امارت بلاد، تدبیر جنگ و سیاست رعیت می‌دانستند و در این موارد نیز اگر مصلحت می‌دید مخالفت با نص رسول خدا (ص) را جایز می‌شمردند. به عنوان مثال پیامبر (ص) دستور داد تا ابوبکر و عمر در سپاه اسامه حاضر شوند اما آنان چون آنرا به دولت نمی‌دانستند نرفتند!

۵- قائلین به اجتهاد رأی تا بدان حد بی‌راهه رفتند که قایل به تصویب شدند و گفتند آراء و ظنون مختلفی‌ان آنان در یک مسأله ممکن است درست و صواب و مطابق با واقع باشد و آنچه که ظنون مجتهد به آن می‌رسد حکم واقعی خداوند است.

---

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲

## فصل دوم: ولایت بانوان

در فصل دوم ولایت بانوان مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت که در آن موافقان و مخالفان ولایت زنان، ادله خود را بیان نموده‌اند؛ موافقان ولایت زنان، ادله خود را در چند بخش: آیات قرآن کریم، سنت پیامبر(ص) و سیره امام علی(ع) ارائه نموده‌اند. در استدلال خود به آیات قرآن کریم، جریان ملکه سبا و آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر را دلیل و مدرک خود عنوان کرده و در استدلال به سنت، سیره پیامبر اکرم(ص) در ارتباط با بیعت با زنان، قضایای حضرت خدیجه(س)، مشاوره با ام سلمه و حضور زنان در جبهه در زمان ایشان بعنوان نمونه ذکر کرده‌اند. در ادامه، سیره امام علی(ع) را در جنگ جمل و همچنین در حکومت ایشان شاهد مثال آورده و دلایل و استدلال‌های خود را بیان نموده‌اند. مخالفان ولایت زنان نیز ادله خود را در ۷ بخش ارائه کرده‌اند؛ در دلیل قرآنی، مهمترین دلیل آنها آیه ۳۴ سوره نساء می‌باشد که از نگاه تفاسیر مختلف بحث و بررسی خواهد شد و در ادامه به آیات دیگری نیز استناد شده است. بخش بعدی مربوط به ذکر روایات است که به ۷ نوع روایت که هر کدام دارای چندین حدیث از ائمه معصومین(ع) است اشاره شده و در ادامه به دلیل‌هایی همچون اجماع، مقتضای اصول عملیه، مذاق شارع، ارتکاز متشرعه و مجموع ادله ذکر شده استناد شده است.

## ۲-۱ ادله موافقان ولایت بانوان

### ۲-۱-۱ آیات قرآن کریم

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که می‌توان بر جواز ولایت زنان به آنها استدلال کرد. روشن است چنانچه دلالت این آیات کامل باشد، هر خبری که مخالف آن باشد اعتبار نخواهد داشت.

### ۲-۱-۱-۱ جریان ملکه سبا

در قرآن، در سوره نمل، از قول هدهد نقل شده که با تعجب مشاهده کرده در سرزمین سبا، که مردم آن خورشید پرستند، زنی حکومت می‌کند: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ»<sup>۱</sup> سلیمان پس از آگاهی از این حکومت، نامه‌ای به حاکم آنجا نوشت و او را دعوت به تسلیم کرد. هدهد نامه را در درون قصر ملکه سبا انداخت. بلقیس بزرگان حکومت را برای مشورت گرد هم آورد و از آنان نظر خواهی کرد. آنان قدرت و توانایی حکومت را مطرح کردند که می‌توانند به خوبی با هر

۱- سوره نمل، آیه ۲۳.

قدرتی در بیفتند و به نبرد پردازند. ولی ملکه، سخن حکیمانه‌ای گفت: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»<sup>۱</sup> پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آن‌جا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه است.

ملکه سبا، دستور داد برای جلوگیری از خطر هجوم دشمن، هدایایی برای سلیمان ارسال شود، تا ببینند آیا او اهل دنیاست و یا دنبال حقیقت است. کارگزاران و سران کشور اعلام کردند هر تصمیمی که ملکه بگیرد برای آنان قابل پذیرش است.

استدلال به این آیات این گونه است: خداوند این موضوع را مطرح کرده و حکومت ملکه سبا را نادرست معرفی نموده است. بلکه سخن حکمت آمیز وی را درباره ویژگی پادشاهان در هنگامی که وارد مناطق مسکونی می‌شوند آنها را ویران می‌کنند، تأیید کرده «وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» و عقل و درایت ملکه را نیز ستوده است.

شماری از مفسران، «كذلك يفعلون» را ادامه سخن بلقیس و گروهی سخن خدا دانسته‌اند، مانند: قمی<sup>۲</sup>، فیض کاشانی<sup>۳</sup>، حویزی<sup>۴</sup>، ابن قتیبه<sup>۵</sup> و این نظر از سعید بن جبیر<sup>۶</sup> و از عبد الله بن عباس نقل شده است: «قال ابن عباس هذا قول الله تعالى للنبي (ص) قال: و كذلك يفعلون تصديقا لقول المرأة قال الحسن: هذا قول بلقيس اى سليمان و جنوده كذلك يفعلون و اكثر المفسرين على خلاف ذلك»<sup>۷</sup>

برابر روایتی که ذکر خواهد شد، عقل ملکه سبا به جهت این اظهار نظر مورد تأیید قرار گرفته است. یکی از مفسران و از اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی، در زمان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، در سخنرانی خود در مدرسه فیضیه قم، برای بیان موقعیت سیاسی و اجتماعی زنان در اسلام، به جریان ملکه سبا اشاره کرد و یادآور شد که قرآن با آن مخالفت نکرده است. به نظر می‌رسد در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، این موضوع مطرح بوده است.

۱- سوره نمل، آیه ۳۴

۲- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۸

۳- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۰۷، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۵

۴- حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۸۶

۵- ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تاویل مشکل القرآن، ص ۲۹۴

۶- نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن، ج ۳، ص ۱۴۴

۷- ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ج ۹، ص ۲۸۷۷، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۰۷

برخلاف آنچه مشهور است که زنان کم عقل هستند، ملکه سبا در این جا زیرکی و توانائی خود را به خوبی نشان داده و در روایتی، وی جزو زنان عاقل و هوشمند معرفی شده است. برابر این نقل، در قرآن در دوازده مورد به زنان اشاره شده است و ده خصلت برای زنان در آنها بیان گردیده که از ملکه سبا به جهت عقل و درایتش ستایش شده است: «توبه برای حواء، شوق برای آسیه و مهمان داری برای ساره و عقل برای بلقیس و حیا برای زن موسی (دختر شعیب) و احسان برای خدیجه و...»<sup>۱</sup>

در ادامه بیان می‌کند: خداوند ده چیز را به ده تن از زنان داده است، با این که در مواردی نامهای زنان، با آنچه به آنان داده شده تغییر کرده، اما اعطائی بلقیس باز عقل ذکر شده است.

شماری به این استدلال پاسخ داده‌اند که عمل ملکه سبا، حجت نیست؛ زیرا وی مسلمان نبوده است. اگر پس از این که با سلیمان آشنا شد و ایمان آورد، بر سر حکومت باقی می‌ماند، قابل استناد بود، ولی پس از ایمان به خدا و پیروی از حضرت سلیمان، ما دلیلی نداریم که به حکومت خود ادامه داده باشد.

در پاسخ باید گفت: نخست آن که، استناد به تأیید خداوند شده، نه به کفر و ایمان ملکه سبا. در همین داستان، آن جا که سخن از شرک و خورشید پرستی است، عملکرد مردمان آن سرزمین ناشایست انگاشته شده و از آنان دعوت شده که به پرستش خدای یگانه روی آورند: «أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ.»<sup>۲</sup> چرا سجده نمی‌کنند برای خدایی که نهان‌ها را در آسمان و زمین بیرون می‌آورد و آنچه را پنهان می‌کنید و آنچه را آشکار می‌سازید می‌داند. اما در آیه ۳۴ سوره نمل با تعبیر «كذالك يفعلون» سخن ملکه سبا و عقل و درایتش تأیید می‌شود.

دیگر آنکه: چگونه است که وقتی رسول خدا می‌شنود دختر کسری بر مردم ایران حکومت می‌کند، می‌فرماید: «لن يفلح قوم ولوا امرهم إمرأة»؛ و آنها هم برای به کرسی نشاندن نظر خود به این حدیث استناد می‌جویند؛ اما در داستان ملکه سبا، که بدون هیچ ایرادی، بلکه با تأیید و یا با تقریر، سخنان ملکه سبا نقل می‌شود، قابل استناد نیست.

شهید مطهری، در یادداشت‌های خود ادله ممنوع بودن ولایت عامه و زعامت زن را بیان کرده، سپس به بیان ادله باورمندان به ولایت و زعامت زن پرداخته و بدون اظهار نظری به جریان ملکه سبا نیز اشاره کرده است: «ادله کسانی که جایز می‌دانند: الف. اصل عدالت و تساوی زن و مرد در انسانیت ب. بیعت

۱- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۲۰- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲

۲- سوره نمل، آیه ۲۵

در اسلام با شرکت زنها بوده ج. قرآن داستان ملکه سبا را نقل کرده، با تجلیل از ملکه و بیان نکته‌هایی از زبان او، بدون آن‌که کوچک‌ترین اشاره انتقادی داشته باشد. د. هر طبقه‌ای باید از خود در دستگاه اداری مملکت، نماینده داشته باشند تا مدافع حقوق آنها باشد. زنان نیز باید طبقه‌ای از خودشان که واقف به دردهای آنهاست مدافع داشته باشند ه. آمدن حضرت زهرا(س) به مسجد و خطبه در حضور جمع خواندن. همچنین خطابه حضرت زینب دلیل بر جواز است.<sup>۱</sup>

## ۲-۱-۱-۲ آیه امر به معروف و نهی از منکر

در قرآن کریم، آیات بسیاری درباره امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است و هیچ یک از آنان را نمی‌توان ویژه مردان دانست؛ بلکه مخاطب قرآن، امت اسلامی به طور عام است، در سوره توبه در این باره می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۲</sup> مردان با ایمان و زنان با ایمان، بعضی‌شان سرپرستان بعضی دیگرند به معروف امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارند. نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسول‌اش را اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است.

علامه طباطبائی «اولیاء» را به سرپرستان ترجمه کرده است.<sup>۳</sup> و ولایت در این جا را «ولایت در تدبیر» دانسته است.<sup>۴</sup> ایشان در مقاله ولایت و زعامت، معتقد است: ولی و اولیاء در این آیه و آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۵</sup>، آیه اولی الامر<sup>۶</sup> و آیه ولایت<sup>۷</sup>، به معنی ولی و سرپرست است و اگر کسی آن را به معنی دوستی بگیرد، واژه را از معنی اصلی آن منحرف کرده است: «البتة جماعتی ولایت را در این آیات به معنای دوستی یا معنای یاری گرفته‌اند، ولی جز این‌که کلمه را از معنای حقیقی ماده اصلی آن سلخ نموده‌اند کاری انجام نداده‌اند»<sup>۸</sup>

۱- مطهری، مرتضی، یادداشتها، ج ۵، ص ۲۹۰

۲- سوره توبه، آیه ۷۱

۳- طباطبائی؛ محمد حسین؛ قرآن در اسلام، ص ۱۱۶

۴- همان؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۱۴

۵- سوره احزاب، آیه ۶

۶- سوره نساء، آیه ۵۹. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

۷- سوره مائده، آیه ۵۵. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

۸- طباطبائی، محمد حسین، بررسی های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۴

شهید مطهری نیز ولایت را در این جا به معنی سرپرستی دانسته است و می نویسد: «مؤمنین و مؤمنات بعضی شان حامی و راعی و سرپرست بعض دیگر هستند؛ که چه می کنند؟ امر به معروف و نهی از منکر می کنند.»<sup>۱</sup>

پس در دفاع از حقیقت، هیچ فرقی میان مرد و زن نیست، و هر دفاعی، اولین شرطش شجاعت و قوت و نیرومندی است که زنان و مردان هر یک به سهم خود می توانند در آن نقش آفرین باشند و از آن جا که در برخی مراتب امر به معروف و نهی از منکر، ولایت شرط است خداوند این ولایت را برای زنان قائل شده است.

در این آیه، زنان و مردان مؤمن، بدون هیچ تفاوتی بر یکدیگر ولایت دارند و بر همین اساس، وظیفه دارند امر به معروف نموده و از منکر نهی نمایند و پی گیر اجرای تمام احکام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه باشند. پی گیری و همکاری با حکومت برای مدیریت درست جامعه و انتقاد از عملکرد خلاف و نادرست حکومتها، اختصاص به گروه خاصی ندارد. چه مردان و چه زنان، باید به انجام این کار مهم پردازند. به همین جهت بی تفاوتی در این امر، برابر روایات، باعث چیرگی افراد فاسد و شر بر سرنوشت مسلمانان خواهد شد.<sup>۲</sup>

در روایت معروف تحف العقول از امام حسین (ع) و به نقلی از امام علی (ع) پس از اشاره به لعن بنی اسرائیل به جهت ترک این امر مهم، به این آیه اشاره شده که جامعه اسلامی از زن و مرد، نباید بی تفاوت باشند: «فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لَعَلَّهُمْ بَانَهَا إِذَا أُدِّيتُ وَأَقِيمَتِ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئَهَا وَصَعْبُهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةِ الْفِيءِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا»<sup>۳</sup> پس خداوند در آغاز، امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک فریضه و واجب مطرح کرده است؛ زیرا می داند که هر گاه آن ادا شود و در جامعه پیاده شود، تمام واجبات، از آسان و دشوار، برپا داشته می شود و این به آن جهت است که امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است، با رد ستمگری ها و مخالفت با ستمگر و تقسیم عادلانه بیت المال و گرفتن زکات از موارد وجوب آن و صرف زکات در جایگاه حق آن.

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۶۳۰

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۷ «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَيِّلَ عَلَيْكُمْ أَسْرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ»

۳- ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۳۷ - مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۹

چنانچه ما تشکیل دولت و حکومت را برای امر به معروف و نهی از منکر و اجرای احکام الهی بدانیم، اهمیت مشارکت زنان در مسائل سیاسی و اثبات این حق برای آنان، بسیار روشن خواهد بود، این آیه، نشان می‌دهد برخلاف آنچه شماری مدعی هستند، زنان بر مردان ولایتی ندارند، خداوند بیان کرده که زن و مرد بر یکدیگر ولایت دارند، چنانچه اجرای حکم شرعی نیاز به حضور زنان داشته باشد، باید در صحنه سیاسی اجتماعی و مدیریتی جامعه حاضر شوند.

جالب است که توجه کنیم برابر نقلی، امام صادق(ع) قیام‌های پس از پیامبر(ص) و قبل از ظهور امام عصر را در صورتی روا و درست معرفی کرده و فرموده از آنها حمایت می‌کند که به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر باشد. به همین جهت، حمایت از محمد بن عبد الله بن حسن را مشروط به آن دانست که مدعی مهدویت نشود و برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کند. امام، در پاسخ عبدالله بن حسن، که از ایشان خواست با محمد بیعت کند، فرمود: «إِنْ كُنْتَ تَرَى يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ أَنْ أَبْنِكَ هَذَا (یعنی محمد) هُوَ الْمَهْدِيُّ فَلَيْسَ بِهِ وَلَا هَذَا أَوَانُهُ وَإِنْ كُنْتَ إِتْمَا تُرِيدُ أَنْ تُخْرِجَهُ غَضَبًا لِلَّهِ وَ لِأَمْرٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَدْعُكَ وَ أَنْتَ شَيْخُنَا وَ نَبَايِعُ أَبْنِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> اگر می‌بینی ای عبد الله که این فرزندی (محمد) که قیام کرده و با او بیعت می‌کنند به عنوان امامت عظمی و جانشینی از پیامبر است) و او مهدی امت است، مردود است. او، مهدی نیست و وقت آن نرسیده است (و من با آن مخالف هستم و بیعت‌اش باطل است). اما اگر تو او را برای غَضَبِ برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر به قیام واداشته‌ای (قیام‌اش قابل تأیید است) ما تو را تنها نمی‌گذاریم؛ زیرا بزرگ ما هستی و با فرزندی در این کار بیعت می‌کنیم.<sup>۲</sup>

موسی بن جعفر (ع) نیز در تجلیل از حسین شهید فخر، بر تلاش وی برای امر به معروف و نهی از منکر تأکید کرد و بر او درود فرستاد.<sup>۳</sup> با این که در آغاز از حضرت خواست با وی بیعت کند.<sup>۴</sup> با توجه به این که برابر آیه شریفه، زن و مرد در امر به معروف و نهی از منکر مشترک و مسؤول و بر یکدیگر ولایت دارند، زنان حق دارند در مدیریت امور سیاسی دخالت داشته باشند و چون اکنون سخن از ولایت عظمی مطرح نیست، دخالت زنان بی‌اشکال خواهد بود.

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۸ و ج ۴۷ ص ۲۷۷  
۲- این پاسخ مناسب به کسانی است که هر گونه قیام اصلاحی را قبل ظهور مردود می‌دانند و به روایات باب ۱۳ کتاب جهاد و مسائل الشیعه استناد می‌کنند  
۳- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵- «مضى والله مسلماً صالحاً صواماً آمراً بالمعروف ناهياً عن المنكر، ما كان في أهل المدينة مثله»  
۴- همان، ص ۱۶۹

در این جا، توجه به دو نکته لازم می‌نماید:

۱- با توجه به آیه امر به معروف و نهی از منکر، اصل عدم ولایت زنان بر مردان جایی ندارد و زنان، همچون مردان، حق ولایت دارند؛ زیرا اجرای احکام اسلامی از باب امر به معروف است که اجرای آن بر هر دو گروه لازم است و طبرسی، صاحب مجمع‌البیان، با توجه به این آیه، آن را واجب عینی می‌داند.<sup>۱</sup> شیخ طوسی نیز آن را واجب عینی شمرده است.<sup>۲</sup>

۲- در ادامه آیه، چند ویژگی دیگر برای مؤمنان ذکر شده است: پرداخت زکات و اطاعت از خدا و رسول خدا. اطاعت از خدا را عمل به دستورات الهی دانسته‌اند و اطاعت از رسول را هم اجرای دستورهای حکومتی وی. بنابراین، ولایتی که زنان دارند مشروط به آن است که در مواردی دیگر، خداوند و یا پیامبرش آن را محدود نکرده باشند که اگر چنین مطلبی ثابت شد، در مثل به اثبات رسیدن زنان حق قضاوت ندارند، برابر همین آیه، ولایت زنان در این مورد محدود می‌شود ما در هر مورد باید دلائل مخصوص آن را بررسی کنیم، تا حکم شرعی آن را، که همان فرمان خدا و رسول است، به دست آوریم؛ که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

## ۲-۱-۲ سنت

سنت شامل قول و عمل (سیره) و تقریر معصوم می‌شود. در بیان جواز مشارکت حضور زنان در صحنه‌های سیاسی - اجتماعی، موافقان از سیره معصومان استفاده کرده‌اند که برای رد و نفی ادله مخالفان، توجه به آنها مناسب است، گرچه آنها را نمی‌توان دلیلی مستقل برای اصل ولایت زنان برشمرد؛ اما مشارکت آنان را در مسائل گوناگون می‌رساند و مواردی از ولایت‌های عامه را که ذکر شد دربر می‌گیرد.

## ۲-۱-۲-۱ سیره نبوی

گرچه در سیره کلی پیامبر(ص) موردی از حضور زنان در مدیریت کلان جامعه دیده نمی‌شود و شاید این نکته روشن باشد که با توجه به تسلط فرهنگ جاهلی که به زنان به دیده تحقیر می‌نگریستند، هنوز زنان به رشد کافی نرسیده بودند که به کارهای مهم بپردازند؛ اما در عین حال، رسول خدا در

۱- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۷۷، «و فی الآیة دلالة علی أن الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر من فروض الأعیان لأنه جعلهما من صفات جمیع المؤمنین و لم یخص قوما منهم دون قوم»

۲- طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، ص ۱۴۷

مواردی خاص به زنان مسلمان اجازه می‌دادند در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی نظامی حاضر شوند که در نوع خود مهم است. بیان این موارد، زاویه نگاه پیامبر را روشن می‌کند و در ضمن خود پاسخی است به برخی شبهه‌ها و اشکالهایی که مخالفان مشارکت زنان در امور اجتماعی مطرح می‌کنند.

## ۲-۱-۱-۲-۱ بیعت زنان

بیعت زنان با رسول خدا (ص) و سپس با علی (ع) به دستور حضرت، یکی از موارد مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی است. در بیعت عقبه دوم، که در سال آخر حضور پیامبر (ص) در مکه در ایام حج رخ داد، در جمع ۷۳ مرد از مردم مدینه که با رسول خدا (ص) بیعت کردند، دو زن نیز دیده می‌شود که با بیعت با آن حضرت، قول وفاداری و همکاری با حضرت را دادند.<sup>۱</sup>

در فتح مکه، وقتی که مردان با رسول خدا (ص) بیعت کردند، زنان نیز به دستور خدا به صف بیعت‌کنندگان پیوستند و آن حضرت با شراطی با زنان مکه بیعت کرد که در آیه قرآن ذکر شده است؛ پیامبر ظرف آبی قرار داد و دست خود را در آن نهاد و زنان نیز با قرار دادن دست خود در آب، با آن حضرت بیعت کردند.<sup>۲</sup>

در غدیر خم، پس از اعلان جانشینی علی (ع) به جای پیامبر (ص)، پیامبر، دستور دادند که مردان با آن حضرت بیعت کنند و به علی (ع) تبریک بگویند، مردان چنین کردند و پس از آن زنان به خیمه‌ای که حضرت در آن قرار داشت رفته و امامت را به علی تبریک گفتند.<sup>۳</sup>

پس از کشته شدن عثمان، که مردم با علی (ع) بیعت کردند، حضرت از حضور زنان در این بیعت سخن گفته است. گرچه از سخن حضرت، بیعت خاص زنان استفاده نمی‌شود؛ اما از حضور شوق‌انگیز آنان در این رخداد مهم حکایت دارد.<sup>۴</sup>

---

۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۸ ص ۳۳۴  
۲- سوره ممتحنه، آیه ۱۲. «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَاعِنَكَ عَلَيَّ أَنْ لَا يَشْرُكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»  
۳- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲ ص ۳۲۸  
۴- شوشتری، نورالله بن شریف‌الدین، احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۲ ص ۴۷۳-۴۷۴-امینی، عبدالحسین، الغدير فی الكتاب والسنة والادب، ج ۱ ص ۵۱۰  
۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

## ۲-۱-۲-۱-۲ خدیجه وزیر پیامبر

در کتب تاریخی و حدیثی در توصیف خدیجه آمده است که او وزیر صادقی برای پیامبر بود. علامه مجلسی می نویسد: «و کانت خدیجة وزیر صدق علی الإسلام، و کان یسکن إليها.»<sup>۱</sup> خدیجه وزیر و حامی صادقی برای پیامبر بود و آن حضرت به او اعتماد و تکیه می کرد.

ابن هشام، درباره حضرت خدیجه، همین تعبیر را آورده است: «کانت له وزیر صدق علی الاسلام»<sup>۲</sup>

خدیجه برای پیامبر حامی راستینی در حمایت از اسلام بود.

از رسول خدا (ص) در باره وزیر، حدیثی نقل شده که می فرماید: «إذا أراد الله بالأمر خيراً جعل له وزير صدق إن نسی ذكره وإن ذكر أعانه...»<sup>۳</sup> خداوند زمانی که به امیر و فرماندهی اراده نیکی نماید، برای او همکار صادقی قرار می دهد که اگر فراموش کند، به یادش آرد و اگر به یادش باشد او را یاری نماید. واژه وزیر در قرآن دو مرتبه درباره هارون، برادر موسی، به کار رفته است: در یک مورد موسی در خواست می کند که خداوند شخصی از خاندانش، یعنی برادرش هارون را، به عنوان کمک وی قرار دهد تا به خوبی از عهده دعوت فرعون برآید: «و اجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی اشدد به أزی.»<sup>۴</sup> در مورد دوم، خداوند می فرماید: «و جعلنا معه أخاه هارون وزیراً»<sup>۵</sup>. هارون را وزیر و همکار موسی قرار دادیم. یعنی درخواست وی پذیرفته می شود و پس از آن، هر دو برای دعوت هارون به توحید، به سوی کاخ فرعون می روند.

رسول خدا(ص) نیز در اولین دعوتی که از اقوام خود، بنی هاشم، داشت فرمود: «هر کس که به من ایمان بیاورد وزیر و وصی و جانشین من خواهد بود» پس از آن که تنها علی(ع) اظهار اسلام کرد و دیگران پاسخ منفی دادند، او را به عنوان وصی و وزیر خود معرفی کرد.<sup>۶</sup> و به گزارش طبری: «فرمود: چه کسی از شما مرا حمایت می کند؟ علی(ع) پاسخ داد من وزیر و حامی تو خواهم بود»<sup>۷</sup>.

۱- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۵ ص ۱۸۵

۲- ابن هشام، عبد الملک بن هشام، السیرة النبویه، ج ۱ ص ۴۲۶

۳- نهج الفصاحه، ص ۳۰ حدیث ۱۶۰

۴- سوره طه، آیه ۲۹

۵- سوره فرقان، آیه ۳۵.

۶- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۸ ص ۲۲۲

۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱ «و قد أمرنی الله تعالی ان ادعوکم الیه، فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی ان یکون اخی و وصی و خلیفتی فیکم؟ قال: فاحجم القوم عنها جمیعاً، و قلت: و انی لاحدثکم سناً، و أرمضهم عیناً، و اعظمهم بطناً، و أحمشهم ساقاً، انا یا نبی الله، اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی، ثم قال: ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا.»

و آن زمان که مردم برای بیعت با علی(ع) آمدند فرمود: من وزیر شما باشم بهتر است برای شما از آن که امیر و فرمانده شما باشم. «وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»<sup>۱</sup>.

در کتب لغت برای وزیر دو اشتقاق ذکر کرده‌اند: وزیر مشتق از وِزْر به کسر واو به معنی بار سنگین است؛ یعنی وزیر از جانب سلطان آن‌چه از تدبیر مملکت سنگین است به عهده می‌گیرد. دوم از وِزْر مشتق است. وِزْر به کوهی گفته می‌شود که به آن پناه می‌برند، تا از هلاکت نجات یابند، وزیر هم به معنای کسی است که به رأی و تدبیر او در امور اعتماد می‌شود و به وی پناه برده می‌شود<sup>۲</sup>. با توجه به این که خدیجه در مکه با پیامبر (ص) بوده است، وزیر بودن وی به معنی حامی و مشاور بودن اوست.

#### ۲-۱-۲-۱-۳ مشاوره با ام سلمه

در صلح حدیبیه، که کفار به مسلمانان اجازه طواف کعبه را ندادند، پیامبر(ص) از مسلمانان خواست در همان‌جا که هستند از احرام خارج شوند. مسلمانان به سخن حضرت توجه نکردند و آن را بر خلاف آداب گذشته خود می‌دانستند. رسول خدا، که نگران بود، موضوع را با ام سلمه مطرح و در این باره با وی مشورت کرد. ام سلمه پیشنهاد کرد: اول خودتان از احرام خارج شوید پس از آن مسلمانان برابر آن عمل خواهند کرد. پیامبر(ص) نیز، برابر این نظر عمل کرد و مسلمین از پیامبر(ص) تبعیت کردند و از احرام خارج شدند<sup>۳</sup>.

ابن حجر با توجه به نظر ام سلمه، در توصیف وی می‌نویسد: «كانت ام سلمه موصوفةً بالجمال البارِع والعقل البالغ والرأى الصائب وإشارتها على النبي يوم الحديدية تدلّ على وفور عقلها و صواب رأيتها»<sup>۴</sup>. ام سلمه زنی دارای جمال تمام و برجسته و عقل کامل و نظر درست بود و اشاره وی به پیامبر در روز صلح حدیبیه دلالت بر زیادی عقل و درستی نظر او دارد.

#### ۲-۱-۲-۱-۴ حضور زنان در جبهه

با این که جهاد بر زنان واجب نبود، رسول خدا آنان را به جبهه می‌برد تا به مداوای مجروحان بپردازند و به رزمندگان آب بدهند.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷ ص ۵۸۹

۳- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲ ص ۶۳۷

۴- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۸ ص ۴۰۶

از یکی از صادقین (ع) در کتاب کافی و تهذیب چنین نقل است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) خَرَجَ بِالنِّسَاءِ فِي الْحَرْبِ حَتَّى يُدَاوِينَ الْجَرْحَى وَ لَمْ يَقْسِمِ لَهُنَّ مِنْ الْفَيْءِ شَيْئاً وَ لَكِنَّهُ نَفَّلَهُنَّ»<sup>۱</sup>. رسول خدا زنان را به جنگ می‌برد تا مجروحین را مداوا کنند و سهم معینی از غنائم و فیه به آنان نمی‌داد، بلکه مقدار برای آنان تعیین می‌نمود.

در منابع اهل سنت، از ابن عباس نقل شده است: «زنان در جنگها شرکت می‌کردند و آنان به جهاد می‌رفتند و به مداوای مجروحان می‌پرداختند از این رو بهره‌ای از غنائم داشتند»<sup>۲</sup> به این نکته، شیخ طوسی در خلاف تصریح کرده است<sup>۳</sup>. و ابو صلاح حلبی بهره‌مندی زنان را از غنیمت در جبهه، جزو سنتهای پیامبر (ص) دانسته است؛ زیرا آنان به مداوای مجروحان، پرستاری مریضان و اصلاح و ترمیم وسائل مجاهدان می‌پرداختند<sup>۴</sup>.

در جنگ احد و حنین، که مسلمانان دچار شکست شدند، زنان به نبرد و دفاع پرداختند. درباره ام عماره نسیبه، دختر کعب، که از بزرگان زنان صحابی بود، گفته‌اند: همراه پیامبر (ص) در جنگها شرکت می‌کرد و به مداوای مریضان و مجروحان می‌پرداخت و گاهی دست به سلاح می‌برد و با دشمنان می‌جنگید<sup>۵</sup>. وی از زنانی بود که در بیعت عقبه حضور داشت و در احد جزو کسانی بود که ثابت قدم باقی ماند و به دفاع از پیامبر (ص) پرداخت و چهارده جراحت برداشت و حضرت از وی تجلیل کرد. در خیبر، حدیبیه، عمره القضاء و حنین حضور داشت و در نبرد با مسیلمه کذاب یک دستش قطع شد<sup>۶</sup>.

اسماء، دختر یزید بن سکن، که از او به عنوان سخنران زنان یاد می‌شود و درباره حقوق زنان از پیامبر (ص) پرسش کرد و هشتاد و یک حدیث از او نقل شده است. در فتح مکه حاضر بوده و در جنگ یرموک شرکت داشته و نه نفر از رومیان را با چوب خیمه‌اش کشته است<sup>۷</sup>.

در جنگ خندق که مسلمانان به نبرد رفتند، گروهی از زنان در حصن حسان بن ثابت بودند که دیدند در اطراف حصار، مردی یهودی جاسوسی می‌کند. صفیه، عمه پیامبر (ص)، از حسان بن ثابت، که از ترس

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵ ص ۴۵

۲- علامه حلی، حسن بن یوسف، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۴ ص ۳۲۵

۳- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴، ص ۱۹۸.

۴- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، کافی فی الفقه، حلبی ص ۲۵۹

۵- ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۴ ص ۱۹۴۸

۶- زرکلی، خیر الدین، الاعلام (قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، ج ۸ ص ۱۹

۷- حسون، محمد، اعلام النساء المومنات، ص ۶۷

به جبهه خندق نرفته بود، خواست از حصن پایین رفته و او را بکشد، زیرا وی برای یهودان اطلاعات و خبر می‌برد و برخی کاستی‌های مسلمانان را گزارش می‌دهد و پیامبر(ص) هم درگیر نبرد با دشمن است، اما حسان ترسید و حاضر نشد از حصن پایین برود و با مرد یهودی درگیر شود. صفیه، خود از حصن پایین رفت از پشت با عمودی به آن مرد حمله کرد و او را از پای در آورد و به حصن بازگشت. از حسان خواست به جست‌وجوی لباسهای وی بپردازد، باز هم حسان نپذیرفت.<sup>۱</sup>

#### ۲-۱-۲-۲ سیره امام علی(علیه السلام)

در سیره امام علی(ع) به مواردی بر می‌خوریم که آن حضرت، مسؤولیت‌های مهمی را به زنان داده و یا در موارد خاص، دیدگاه‌های آنان را ملاک عمل قرار داده است و این سیره، برخلاف سخنانی است که از حضرت درباره زنان نقل شده است و این نشانه آن است که سخنان حضرت جهت خاصی داشته است.

#### ۲-۱-۲-۱ در جنگ جمل

در جنگ جمل، عایشه و ناکثین شکست خوردند، طلحه و زبیر کشته شدند، مروان اسیر و مورد عفو علی(علیه‌السلام) قرار گرفت. آن حضرت اجازه تقسیم غنائم را نداد و برخورد کریمانه با اسرا کرد و همه آنها آزاد شدند. احترام لازم را حضرت نسبت به عایشه روا داشت. برابر نقل مورخان، امیرالمؤمنین علی(علیه‌السلام) عایشه، همسر پیامبر را، همراه چهل زن، با عزت و احترام کامل به مدینه فرستاد. البته عایشه در مدینه متوجه شد که همراهان و مستخدمان وی زن هستند، چون همه به دستور علی(علیه‌السلام) مانند مردان کلاه و عمامه پوشیده بودند. آنان مسیر طولانی بصره به مدینه را طی کردند و این نشانه اعتماد حضرت به زنان است که چنین مسؤولیت مهمی را به آنان واگذار کرده است.

از گزارش شیخ مفید استفاده می‌شود که همه گروه را زنان تشکیل می‌دادند. آنان از زنان قبیله عبد القیس و همدان بودند که شمشیر به دست اعزام شدند.<sup>۲</sup>

شکایت عایشه از علی(ع) در طول سفر که چرا مردان را با وی اعزام کرده، نشانه آن است که همراهان عایشه به تصور او، همه مرد و نامحرم بودند. از آنجا که موضوع مهم است گزارش شیخ مفید را نقل می‌کنیم: «و هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) تصمیم گرفت به کوفه برود، به عایشه دستور داد به

۷- ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷ ص ۱۷۲

۲- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲ ص ۳۸۸.

مدینه بازگردد و تدارک آن را دید. همراه عایشه چهل زن فرستاد، بر آنان کلاه پوشاند و به شمشیر مسلح‌شان نمود و به آنان دستور داد او را از راست، چپ و پشت سر محافظت نمایند. عایشه در مسیر راه، به علی بن ابی طالب(ع) بد می‌گفت و او را نفرین می‌کرد، به جهت آن که مردان را با او فرستاده است و حرمت رسول خدا را درباره‌اش رعایت نکرده است. وقتی به مدینه رسیدند، زنان عمامه‌ها و شمشیرها را کنار گذاشتند و بر عایشه وارد شدند وقتی عایشه آنان را دید از اظهارات خود در مذمت و سرزنش علی(ع) پشیمان شد و گفت: خدا به علی بن ابی طالب(ع) پاداش خیر دهد که حرمت رسول خدا را حفظ کرد.<sup>۱</sup>

این گزارش، در تاریخ الفتوح ابن اعثم کوفی<sup>۲</sup> و تاریخ فخری<sup>۳</sup> و با تفاوتی در مروج الذهب آمده است.<sup>۴</sup> این گزارش بدون اختلاف، نشان می‌دهد که پوشیدن لباس مردان برای زنان و تشبّه آنان به مردان، برای غرض عقلانی منع شرعی ندارد و زنان می‌توانند فرماندهی را در امور نظامی و انتظامی به عهده بگیرند.

## ۲-۱-۲-۲-۲-۲-۲ اعتماد به زنان در حکومت علی(ع)

از دوران امیرالمؤمنین، گزارشهایی وجود دارد که آن حضرت، به گفته زنان اعتماد کرده و به جهت این اعتماد، افرادی را عزل و نصب کرده است. جریان سوده، دختر عماره همدانی، از این قبیل است. او از کارگزاری، که به منطقه آنان اعزام شده بود، به حضرت شکایت کرد. حضرت نیز برابر این شکایت، کارگزار خود را از منطقه عزل کرد و از او خواست که اموالی که در اختیار دارد. به کارگزار بعدی تحویل دهد.

یادآوری این نکته لازم است که در نظام اسلامی، رهبر محور اصلی نظام است و دیگر افراد، تحت امر و فرمان او هستند و مسؤولیت‌های آنان در طول مسؤولیت رهبری است و او حق ولایت دارد. زمانی که رهبری جامعه اسلامی احساس نیاز نماید که زنان باید وارد صحنه سیاسی شوند، این کار روا خواهد بود.

---

۱- مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصره لسید العترة فی حرب البصرة، ص ۶۱۵ - و لما عزم أمير المؤمنين(ع) علی المسیر إلى الکوفة أنفذ إلى عائشة يأمرها بالرحیل إلى المدینة فتهیات لذلك و أنفذ معها أربعین امرأة ألبسهن العمام و القلائس و قلدهن السیوف و أمرهن أن یحفظنها و یکن عن یمینها و شمالها و من ورائها فجعلت عائشة تقول فی الطریق اللهم افعل بعلی بن أبی طالب بما فعل بی بعث معی الرجال و لم یحفظ بی حرمة رسول الله ص فلما قدم المدینة معها ألقین العمام و السیوف و دخلن معها فلما رأتهن ندمت علی ما فرطت بدم أمير المؤمنين(ع) و سبه و قالت جزی الله ابن أبی طالب خیرا فلقد حفظ فی حرمة رسول الله(ص)

۲- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، فارسی، تحقیق: مجد طباطبائی ص ۱۸۲

۳- ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، ج ۲ ص ۳۳۸

۴- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲ ص ۳۸۸

همان‌گونه که در شرائط قاضی، بسیاری اجتهاد را ذکر کرده‌اند؛ اما گفته‌اند در صورت نیاز، غیرمجتهد نیز می‌تواند به قضاوت پردازد و مطابق با دستورات اسلام قضاوت نماید.

نتیجه اینکه: موافقان ولایت زنان، ابتدا به جریان ملکه سبأ استدلال می‌کنند و آیات قرآن هم، حکومت ملکه سبأ را نادرست معرفی نکرده و عقل و درایت ملکه را ستوده است؛ اما مخالفان این نظریه، قائل به این هستند چون ملکه سبأ مسلمان نبوده عمل او برای ما قابل استدلال نمی‌باشد. در موضوع امر به معروف و نهی از منکر نیز استدلال‌های ارائه شده نشان از آن دارد که اصل عدم ولایت زنان جایی ندارد و حتی در بخش مربوط به سنت و سیره پیامبر(ص) و امام علی(ع) نیز ظاهر امر نشان دهنده این است که زنان نیز مانند مردان هستند و می‌توانند بر دیگران ولایت داشته باشند. اما این امور زمانی صحیح خواهد بود که خدا و رسولش و ائمه طاهرینش آنها را محدود نکرده باشند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود و نتیجه واقعی، در ادله مخالفین روشن‌تر خواهد شد.

## ۲-۲ ادله مخالفان ولایت بانوان

### ۲-۲-۱ آیات قرآن کریم

#### ۲-۲-۱-۱ آیه شریفه «الرجال قوامون على النساء...»

خداوند متعال در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید: «الرجال قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...» مردان، سرپرست و نگهبان زنان‌اند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموال‌شان [در مورد زنان] می‌کنند.

در سوره نساء آیه بحث برانگیزی وجود دارد که می‌فرماید: «مردان قوام زنان هستند» اختلاف عقیده زیادی بین فقها و مفسران در مورد آیه مذکور وجود دارد. برخی می‌گویند منظور آیه این است که مردان حامی زنان هستند. بعضی معتقدند که آیه مزبور برتری مردان را بر زنان نشان می‌دهد به این معنا که مردان بر امور زنان ریاست و حتی بر آنان تسلط دارند و زنان تحت حمایت مردان هستند. بعضی دیگر معتقدند که این برتری، ناشی از موقعیت ژنتیکی است که البته این نظر، مخالف آیه‌های دیگر است، بنا به

نظر بعضی دیگر از مفسران این برتری مربوط به روابط زناشویی است، در حالی که بعضی آن را به تمامی روابط اجتماعی تعمیم داده‌اند. محروم نمودن زنان از بعضی از مشاغل اجتماعی، ناشی از همین نظر است. بسیاری از مفسران قرآن معتقدند که این آیه صرفاً بیانگر برتری مردان بر زنان است. چون این برتری در زمانهای دور، از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی، امری واضح و از هنجارهای ثابت جامعه بود و چندان شگفت‌انگیز نبود. بسیاری از علما این تفاوت موجود بین زنان و مردان را به تفاوت میزان تعقل زنان مرتبط ساخته و چون آن را امری ذاتی دانسته‌اند، این حکم را به تمامی شئون اجتماعی که با نیروی تعقل و تفکر مرتبط است، تسری داده‌اند.

پیشرفت جوامع در دوره‌های اخیر و تغییرات اجتماعی ناشی از آن که باعث تغییر چشمگیر وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان در جوامع گشت، در برداشت‌های متفکران از آیه نیز اثر گذاشت. بتدریج بسیاری از ایشان در برتری مردان بر زنان تشکیک کردند و حتی چنین استنباطی را مغایر با آیات دیگر قرآن دانستند و آیه را به معنای مسؤولیت مردان در برابر همسران، اداره امورات اقتصادی خانواده و هدایت و سرپرستی آن دانستند؛ نه برتری و امتیاز مرد یا ضعف و بی‌کفایتی زن؛ هر چند چنین تفسیری در میان قدمای علما و مفسران هم دارای سابقه است.

## ۲-۱-۱-۱-۱ معنای «قوام»

«قوام» صیغه مبالغه و از ماده قیام است. اهل لغت همه از «محافظة و کاربرداری» در توضیح واژه (قوام) و قوامیت مرد سود برده‌اند، مفسران نیز بیشتر ذیل آیه (الرجال قوامون) به نقل این دیدگاه مشترک لغت‌شناسان پرداخته‌اند، به عنوان نمونه ابن منظور می‌نویسد: «قد یجیء القیام بمعنی المحافظة و الاصلاح، و منه قوله «الرجال قوامون علی النساء»<sup>۱</sup> (قیام) گاهی به معنی محافظت و اصلاح می‌آید. از همین قبیل است سخن خداوند که می‌فرماید: مردان قوام بر زنان هستند.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «القیام و القوام اسم لما یقوم به الشیء ای یتب، كالعماد و السناد لما یعمد و یسند به کفوله (و لا تؤتوا السفهاء أموالکم التي جعل الله لکم قیاماً) ای جعلها مما یمسککم، و قوله (جعل

۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، جلد ۱۱، واژه قوم.

۲- سوره نساء آیه ۵

اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا<sup>۱</sup> ای... یقوم به معاشهم و معادهم... و قوله (دیناً قیماً)<sup>۲</sup>، ای ثابتاً مقوماً  
 لأُمور معاشهم و معادهم... (الحیّ القیوم) ای القائم الحافظ لكل شیء و المعطى له ما به قوامه<sup>۳</sup>  
 قیام و قوام، نام چیزی است که سبب ثبات چیزی شود، مانند عماد و سناد که نام وسیله پایداری و  
 استحکام می‌باشد، مانند آیه: «مال خود را که خداوند وسیله قیام قرار داده به سفیهان ندهید» یعنی آن را  
 وسیله نگهداری شما قرار داده است. و آیه: «خداوند کعبه یعنی بیت الحرام را وسیله قیام مردم قرار داده  
 است» یعنی معیشت و معاد مردم بر آن استوار است. و خداوند می‌فرماید: «دین بر پادارنده» یعنی ثابت و  
 برپا دارنده امور مربوط به معاش و معاد انسانها. «الحیّ القیوم» یعنی کسی که به محافظت هر چیز  
 پرداخته و وسیله پایداری را در اختیار او قرار می‌دهد.

فخر رازی که سنتی‌ترین نگاه را به حق سرپرستی شوهر دارد، در مقام تحقیق لغوی (قوامون) با اهل لغت  
 همسویی دارد: «القوّم اسم لمن یكون مبالغاً فی القيام بالأمر، یقال هذا قیّم المرأة و قوامها، للذی یقوم بأمرها  
 و یهتم بحفظها»<sup>۴</sup> قوّم اسم است برای کسی که با جدیت به کاری می‌پردازد، وقتی گفته می‌شود این قیّم  
 این زن است، مراد کسی است که به کار او می‌پردازد و به نگهداری او اهتمام می‌ورزد.

## ۲-۱-۱-۲-۲ بررسی شان نزول آیه

در تفاسیر اهل سنت آمده که آیه درباره سعد بن ربیع بن عمر و زنش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر  
 نازل شده است. سعد و زید هر دو از انصار بودند. حبیبه از سعد نافرمانی کرد و او وی را کتک زد. حبیبه  
 به اتفاق پدر خدمت پیامبر (ص) رفت. سعد عرض کرد: دخترم را به اوداده‌ام و سعد او را زده است.  
 پیامبر (ص) فرمود: «قصاص کنید!» آنها رفتند که قصاص کنند؛ اما پیامبر (ص) فرمود: بازگردید! اینک  
 جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد؛ سپس فرمود: «ما چیزی اراده کرده‌ایم و خداوند چیز دیگری  
 اراده فرموده و آنچه خدا اراده کرده، بهتر است.» پس قصاص را رفع کرد.<sup>۵</sup> این حدیث با مضمونی مشابه  
 و از طرق دیگر نیز از پیامبر (ص) نقل شده است.<sup>۶</sup>

۱- سوره مائده آیه ۹۷

۲- سوره انعام آیه ۱۶۱

۳- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۱۷.

۴- فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰ ص ۸۸

۵- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۳

۶- در همان منبع، این حدیث از طریق کلبی در مورد سعد بن ربیع و زنش خولده دختر محمد بن سلمه نقل شده و از قول ابوروق آمده که آیه  
 درباره جمیله دختر عبدالله بن ابی و شوهرش ثابت بن قیس بن شماس نازل شده است. در تفسیر المیزان نیز به نقل از الدر المنثور روایتی آمده

مرحوم علامه طباطبایی در خصوص این احادیث می‌فرماید: شاید این مورد سؤال از موارد نشوز زن بوده که زدن وی مجاز دانسته شده است؛ وگرنه ذیل آیه یعنی «فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلاً» آن را نفی می‌کند. ایشان می‌افزایند که در ظاهر این روایات اشکال دیگری نیز هست و آن اینکه ظاهراً فرموده حضرت پیامبر(ص) و حکم قصاص، جواب مساله سائل است و حکم مساله است نه قضاوت؛ زیرا طرف دیگر دعوا (مدعی‌علیه: شوهرزن) آنجا حاضر نبوده است؛ بنابراین لازم است آیه، تشریح پیامبر(ص) راتخطئه و باطل کرده باشد و این امر با عصمت آن حضرت منافات دارد. نسخ نیز نمی‌باشد؛ زیرا (رفع حکم قبل از عمل) است. خداوند متعال در دفع و رفع احکام، در برخی از احکام حضرت رسول (ص) تصرف می‌فرماید؛ ولی اینها همه در احکام ولایت و حکومت آن حضرت است نه در تشریعات و احکام شرعی؛ چرا که این طرز تخطئه باطل است.

همچنین در تهذیب شیخ طوسی از ابراهیم بن محرز روایتی نقل شده که مردی از حضرت باقر علیه السلام در حضور من پرسید: اگر مردی به زنش بگوید: «امور تو به دست خودت!» چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: چگونه می‌شود چنین چیزی گفت؟! خداوند فرموده است «الرجال قوامون علی النساء» این کار درست نیست.<sup>۱</sup>

## ۲-۱-۱-۳ معنای «قوام بودن مردان بر زنان»

در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء» و معنای قوام بودن مردان بین مفسران، اعم از شیعه و سنی، اختلاف نظرهای زیادی به چشم می‌خورد؛ باتوجه به منابع بررسی شده، حدود ۹ تفسیر مختلف از آیه مزبور شده است.<sup>۲</sup> که می‌توان آنها را در دو دسته کلی قرار داد:

الف- افرادی با توجه به ادامه آیه که به مساله انفاق و نشوز زنان پرداخته است، آیه را به روابط زن و مرد در خانواده اختصاص داده‌اند و وظایف و اختیارات خاص را برای مردان در این خصوص برشمرده‌اند.

---

است که زنی نزد پیغمبر(ص) آمد و از شوهرش شکایت کرد که وی را سیلی زده است. حضرت فرمود: قصاص! و این آیه نازل شد: «الرجال قوامون علی النساء...» و زن بدون اذن قصاص برگشت.

۱- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۸، ص ۱۸۷-۱۸۸

۲- این معانی و تفاسیر مختلف عبارتند از: حق سلطه و حمایت، حق ولایت و سیاست، تادیب و اجبار زن به انجام واجبات، تادیب و تدبیر، قیام به نفقه و دفاع و حمایت از زنان. سرپرستی زن همانند سرپرستی حاکم بر رعیت، سرپرستی و خدمتگزاری، سرپرستی و اجرای مصالح خانوادگی و قیمومت مردان در جهات اجتماعی همگانی

ب- گروهی به عموم الفاظ بکار برده شده در آیه استناد کرده، آن را مختص رابطه زن و شوهر نمی‌دانند؛ بلکه برای کل مردان در جامعه بشری صفت «قوم» بودن را لحاظ کرده و امتیازات و حقوق ویژه‌ای را برای مردان نسبت به زنان برشمرده‌اند.

## ۲-۲-۱-۱-۳-۱ بررسی تفاسیر گروه اول (اختصاص آیه به مسائل خانوادگی)

مفسران این دسته، معانی مختلفی در مورد وظایف و نقش برتر مرد در خانواده بیان داشته‌اند:

۱- قوم بودن مرد به معنی داشتن حق تادیب زن است.<sup>۱</sup> در کتاب مجمع‌البحرین چنین آمده که سرپرستی مردان بر زنان به معنی تدبیر امور آنها و ادب کردن زن و نگاهداشتن او در خانه و ممانعت از خروج وی از منزل است و زن نیز موظف است که فرمانهای همسر را مادام که مشتمل بر معصیتی نباشد، بپذیرد.<sup>۲</sup> به نظر شیخ طوسی قوم بودن مردان به معنی داشتن حق تادیب و تدبیر است؛ بدین معنا که مردان قیام می‌کنند به امر به زنان در خصوص اطاعت از دستورات الهی و دستورات همسرانشان.<sup>۳</sup> تفسیر جامع البیان نیز نزدیک به چنین معنایی از آیه ارائه داده است؛ بدین بیان که مردان موظف به قیام به امور زنانشان هستند؛ در خصوص تادیب آنها در راستای فرمانبرداری از واجبات الهی و دستورات همسرانشان.<sup>۴</sup> در این باره به احادیثی هم استناد کرده که در یکی از آنها در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء» گفته شده «عن السری: قال ای یاخذون علی ایدیهن و یؤدبهن» که مردان دست زنان را می‌گیرند و ایشان را ادب می‌کنند. و نیز در حدیثی به نقل از ابن عباس آورده است: «الرجال قوامون علی النساء ای امراء علیها ان تطیعه فیما امرها الله به من طاعته ان تكون محسنة الی اهله حافظة لما له...» معنای قوم بودن مردان این است که مردان امیر زنان خود هستند در اینکه آنها را در خصوص فرمانهای الهی در مورد نیک رفتار بودن با خانواده و محافظت مال همسر به فرمانبرداری وادارند.<sup>۵</sup> تفسیر کنز‌العرفان نیز سیاست به معنای تادیب را از معانی قوم بودن مرد دانسته است.<sup>۶</sup>

۲- برخی دیگر از متفکران، قوم بودن مرد را به معنای حمایت مردان از زنان و محافظت کردن از ایشان می‌دانند؛ مانند مؤلف «الجامع لاحکام القرآن» که دفاع مردان از زنان را از جمله معانی قوم بودن

۱- الطریحی، شیخ فخرالدین، مجمع‌البحرین، «ای لهم علیهن قیام الولاية و السیاسة» ج ۳ ص ۵۶۴

۲- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۳- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۸۵

۴- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴ ص ۳۷۲

۵- همان منبع

۶- سیوری، جمال‌الدین المقداد بن عبدالله، کنز‌العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۱: (ای لهم علیهن قیام الولاية و السیاسة)

مردان می‌داند.<sup>۱</sup> «غرائب القرآن» نیز اهتمام مردان را به حفظ زنان، معنای قوام بودن دانسته است.<sup>۲</sup> دکتر خزائلی نیز وظیفه حمایت را به همراه حق سلطه، از مصادیق قوام بودن گرفته است.<sup>۳</sup>

۳- دسته دیگر عهده‌دار بودن نفقه و تدبیر امور اقتصادی زن را معنای قوام بودن مردان بر زنان می‌دانند؛ قرطبی قوام بودن مرد را علاوه بر دفاع از زن، به معنای پرداخت نفقه به همسر می‌داند «ای یقومون بالنفقة علیهن و الذب عنهن»<sup>۴</sup>.

۴- دسته دیگر از متفکران، معنای قوام بودن مرد را «سرپرستی خانواده» از سوی وی می‌دانند و آیه را چنین معنا می‌کنند که «مردان، سرپرست و خدمتگزار زنانند.» در تفسیر نمونه چنین آمده که: خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد؛ زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را بر عهده گیرند، مفهومی ندارد و یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» باشد. در تبیین این تفسیر می‌افزاید: «منظور از این تعبیر استبداد، اجحاف و تعدی نیست؛ بلکه منظور رهبری واحد و منظم با توجه به مسؤولیتها و مشورتهای لازم است.»<sup>۵</sup>

به نظر استاد محمد تقی جعفری<sup>۶</sup> با نظر به موارد استعمال و به قرینه آیات فراوانی که درباره تساوی ارزش شخصیت زن و مرد آمده، معنای «قوام» این است که «مرد سرپرست و اجرا کننده مصالح خانوادگی است.» نه قیم به اصطلاح فقهی و حقوقی؛ زیرا قیم کسی را می‌گویند که اختیار تصرف در مال و توجیه زندگی کس دیگر را در اختیار داشته باشد؛ مانند قیم صغیر، دیوانه و سفیه؛ مسلم است که مرد به هیچ وجه قیمومتی بر زن ندارد؛ زیرا زن در تمام شؤون اقتصادی، اخلاقی، مذهبی و اجتماعی از آزادی و اختیار کامل برخوردار است. فقط این شرط در امور اجتماعی شده که فعالیت‌هایش مزاحم حق همسرش نباشد؛ یعنی زن باید از عهده وظایفی که در برابر مرد دارد، برآید. چنانکه مرد نیز باید از عهده وظایفی که در برابر زن دارد، برآید. ایشان تاکید می‌ورزند که این وظایف برای طرفین، به علت لزوم حفظ تشکل نظام خانواده، یعنی اساسی‌ترین عنصر اجتماع است که با کمترین اختلال طرفین در وظایف

۱- قرطبی، ابی عبدالله بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۲- نیشابوری، نظام الدین الحسن بن محمد القمی، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ذیل تفسیر آیه

۳- خزائلی، محم، احکام قرآن، ص ۶۵

۴- قرطبی، ابی عبدالله بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۵- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۰

۶- جعفری تبریزی، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ترکیبی خود، مختل خواهد شد. با این حال می‌افزایند که مدیریت و سرپرستی خانواده در صورتی مثبت است که درون خانواده شورایی به سرپرستی مرد باشد؛ در اکثر خانواده‌ها مرد جز جنبه عادی اجرای زندگی خانواده، حاکمیت دیگری ندارد. علامه جعفری در واقع معتقد به حق سالاری و انسان سالاری هستند؛ نه پدرسالاری و مادرسالاری<sup>۱</sup>.

## ۲-۲-۱-۱-۳-۲ بررسی تفاسیر گروه دوم

مفسران این گروه دو دسته می‌باشند: یک دسته به بیان سلطه مرد بر زن بطور کلی اکتفا کرده‌اند و دسته دیگر، قیمومت مرد را به تمام جهات اجتماعی همگانی گسترش داده‌اند که به بیان نظرات ایشان می‌پردازیم:

۱- در بعضی تفاسیر، قوام بودن مرد را بر زن به قیام حکام و والیان بر رعایا تشبیه کرده‌اند<sup>۲</sup>؛ اما نوع این قیام را توضیح نداده‌اند. در بعضی تفاسیر<sup>۳</sup> تشبیه مزبور بدین گونه تفسیر شده که «مردان، قوام بر زنان هستند»، یعنی به امور زن قیام کرده در حفظ وی اهتمام می‌ورزند؛ همچنانکه والی (حاکم) بر امور رعایای خود قیام می‌کند یعنی به رتق و فتق امور ایشان پرداخته، حمایت و دفاع از آنها را بر عهده دارد.

۲- مرحوم علامه طباطبایی<sup>۴</sup> که علت قیمومیت مرد بر زن را زیادی قوه تعقل مرد و فروع آن می‌داند، از عموم و توسعه این علت، دامنه قیمومت مرد بر زن را منحصر به مورد زن و شوهر نمی‌داند؛ بلکه معتقدند دامنه آن، تمامی نوع زن را در تمام جهاتی که زندگی آن دو را به هم پیوند داده، یعنی جهات اجتماعی همگانی مانند حکومت، دفاع و قضاوت در بر می‌گیرد؛ زیرا این جهات با مساله تعقل، که در مردان بالنسبه بیش از زنان است، ارتباط و نسبت مستقیم دارد. علامه در تایید نظر خویش می‌افزاید: روایات هم معنای قوام بودن را کلی گرفته‌اند و عمل پیامبر(ص) نیز بر همین منوال بوده است؛ چه هرگز زنی را بر قومی، والی و قاضی نکرد و هیچ‌گاه آنان را برای مبارزه با دشمنان نفرستاد؛ هر چند متذکر می‌شود که این امر با استقلال و حقوق فردی زن منافات ندارد و مرد با این دستاویز حق دخالت در تمامی امور زن را ندارد و زنان نیز در انجام هر کار شایسته‌ای مختارند. همانطور هم قیمومت شوهر

۱- همان، ج ۱۱، ص ۲۰۸ به بعد

۲- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ترجمه تفسیر شریف صافی، ج ۱، ص ۳۵۳ «بقومون علیهن قیام الولاة علی الرعية»

۳- نیشابوری، نظام الدین الحسن بن محمد القمی، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، و در حاشیه تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، «بقوم بامرها و یهتّم بحفظها کما یقوم الوالی علی الرعية»

۴- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۸۱ به بعد

بر همسرش طوری نیست که اداره و تصرف زن را در ملک خودش سلب کند یا زن را از استقلال و حفظ حقوق اجتماعی و فردی خود و دفاع از آن باز دارد. در خصوص این جنبه از مساله هم به سیره نبوی استناد می‌ورزند که در مشاغل اجتماعی مانند آموزش و پرورش، پرستاری و امثال آنها که دخالت عواطف منافاتی با آنها ندارد، هیچگونه منعی برای اشتغال زنان مشاهده نشده و اجازه این امور را لازمه آزادی اراده و استقلال عملی می‌دانند که خداوند در بیشتر شؤون زندگی به زنان عطا فرموده است. معنا ندارد که زنان در امور مربوط به خود، تحت ولایت مرد نبوده، مالک جان و مال خود باشند و در عین حال از اقدام و عمل دلخواه در اصلاح ملک و مال خود منع گردند. همچنانکه بی‌معنی است که با داشتن حق ادعا و حق ادای شهادت نزد والی و قاضی، نتوانند این کار را بکنند؛ هر چند اعمال و استفاده از این حقوق تا حدی مجاز است که به حقی از حقوق شوهر در حضور یا غیاب وی صدمه‌ای وارد نشود.

## ۲-۱-۱-۴-۲ بررسی علت قوام بودن مردان بر زنان

پس از ذکر معانی مختلف «قوام بودن مردان» باید به بررسی تفاسیر مختلفی که در خصوص بیان علت این امر شده، پردازیم. در این خصوص نیز همانند مبحث سابق بین مفسران اختلاف نظر مشاهده می‌شود که با توجه به منابع بررسی شده، می‌توان این نظرات را به دو گروه کلی تقسیم کرد:

گروه اول: یک علت اساسی را در قوام بودن مردان بر زنان موثر می‌دانند که در بیان آن سه نظر متفاوت ارائه شده است: بعضی از مفسران این علت را برتری قوه تعقل مردان دانسته با مسلم دانستن این فرض، فروعی را بر این امر مترتب کرده‌اند؛ عده‌ای دیگر علت اساسی قوام بودن مرد را پرداخت نفقه و مهریه و اداره زندگی اقتصادی زن، و دسته دیگر آن را ناشی از یک علت طبیعی مربوط به فیزیولوژی مردان و زنان می‌دانند.

گروه دوم: به تبع دو تعلیلی که در آیه مورد بحث در پی ذکر حکم قوام بودن مردان بیان شده، دو امر را در این خصوص مؤثر می‌دانند:

۱- فضل الهی که خداوند در مورد مردان روا داشته است: «بما فضل الله بعضهم علی بعض». در خصوص تفسیر این فضل و موهبت الهی بین مفسران اختلاف نظر است؛ اما غالباً آن را به برتری علم و عقل و نیروی جسمانی مرد تفسیر کرده‌اند.

۲- به دلیل پرداخت مهر و نفقه و اداره امور اقتصادی و زندگانی زنان به دلیل «وبما انفقوا».

الف - بررسی نظرات گروه اول که یک علت اساسی را سبب قوام بودن مردان می‌دانند.

تفسیر اول: برتری قوه تعقل مردان و فروع آن سبب قوام بودن مردان است.

به نظر علامه طباطبایی<sup>۱</sup> مراد از «ما فضل الله» فزونی و امتیازی است که بالطبع مردان بر زنان دارند؛ یعنی زیادی قوه تعقل و فروع آن؛ مانند هماوردی، تحمل شدايد و کارهای سخت و سنگین؛ زیرا زندگی زنان احساسی و عاطفی است و بر نازک‌دلی و ظرافت مبتنی می‌باشد؛ همانگونه که قبلاً متذکر شدیم این گروه مفسران از عموم و توسعه علت قیومت مردان نتیجه گرفته‌اند که قیومت منحصر به امور خانوادگی نیست بلکه تمام جهات اجتماعی مرتبط با تعقل را در بر می‌گیرد؛ مثل قضاوت، حکومت و دفاع. شیخ طوسی نیز دلیل قوام بودن مردان را برتری قدرت عقل و اندیشه در ایشان می‌داند.<sup>۲</sup>

بعضی تفاسیر در تفسیر آیه «بما فضل الله بعضهم علی بعض» بیش از ده مورد را در اثبات برتری مردان بر زنان برشمرده‌اند. بعنوان مثال شیخ رازی در تفسیر خویش چنین آورده است:<sup>۳</sup> گفته‌اند: منظور برتری در عقل و نیز زیادی دین و یقین در مردان است. زن در عقل و دین ناقص است؛ به این دلیل که چند روزی را در ماه نمی‌تواند نماز بخواند و روزه بگیرد. همچنین گفته شده به دلیل نقصان گواهی زن است؛ چون شهادت دو زن، معادل یک مرد است و عده‌ای گفته‌اند به دلیل جهاد کردن است که خداوند مردان را امر به جهاد فرموده در حالی که به زنان امر کرده در خانه‌های خود بمانند. ربیع می‌گوید به دلیل نماز جمعه و جماعت است که بر زن واجب نمی‌باشد. حسن بصری معتقد است که دلیل آن وجوب نفقه است که به عهده مردان می‌باشد نه زنان. عده‌ای هم گفته‌اند بهترین تفضیل آن است که مرد شرعاً می‌تواند چهار زن بگیرد، اما زن بیش از یک شوهر نمی‌تواند داشته باشد. نیز گفته‌اند بدین سبب که حق طلاق با مردان است و در حدیث آمده که «الطلاق بالرجال و العدة بالنساء»<sup>۴</sup> و نیز گفته‌اند به دلیل اینکه میراث و سهم الارث مردان بیشتر است و عده‌ای گفته‌اند برتری مردان به دیه ایشان است؛ چون دیه زن نصف دیه مرد است و گفته شده دلیل برتری مردان نبوت و امامت و خلافت است؛ چون خداوند هیچ زنی را به پیغمبری نفرستاده و از ایشان امام و خلیفه قرار نداده است. حدیثی از قول پیامبر(ص) نقل شده است که: «المرأة مسکينة مالم یکن لها زوج» پرسیدند یا رسول الله حتی اگر زن دارای مال و اموال باشد؟ فرمودند: هر چند مال داشته باشد و آنگاه این آیه را خواندند که «الرجال قوامون علی النساء...»

۱- همان، ج ۸، ص ۱۸۲

۲- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۸۸

۳- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ترجمه ابوالحسن شعرانی، ج ۲، ص ۳۷۸ به بعد

۴- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۳۲۳

در بعضی تفاسیر، امور دیگری هم بر مراتب فوق افزوده‌اند مثل برتری مردان در سواد، چون انبیا، علما و حکما غالباً از مردان هستند. همچنین مردان را به سبب انتساب فرزندان به ایشان و داشتن ولایت در نکاح، طلاق، رجوع و... برتر از زنان می‌دانند و می‌افزایند که تمامی این امور حاکی از برتری مردان است و مرجع تمامی این امور به برتری علم و قدرت مردان برمی‌گردد.<sup>۱</sup>

همانگونه که ملاحظه می‌شود غالب مواردی که بعنوان نمونه‌های برتری مردان بر زنان ذکر شده، خدشه‌پذیر است؛ چه بسیاری از آنها مواردی است که بیانگر اوضاع و احوال اجتماعی حاکم بر زنان در جامعه و زمان خاصی بوده است که اکنون در اکثر جوامع مصداق ندارد؛ مثل غلبه سواد و دانش در مردان و خانه‌نشینی زنان که باعث دوری ایشان از مسائل اجتماعی و مشارکت و اظهارنظر ایشان می‌شده است و در بعضی موارد، اتفاق نظر بین علما و فقها خصوصاً علمای معاصر و متاخر وجود ندارد مثل اختصاص قضاوت و ادای شهادت و دخالت در امور حکومتی از سوی زنان و در خصوص بعضی از آنها مثل میزان سهم الارث مردان، اجازه تعدد زوجات، میزان دیه، وجوب جهاد و دفاع بر ایشان. ارتباط این احکام با زیادی قوه تعقل مردان روشن نیست بلکه دلایل دیگری در خصوص آنها می‌توان ارائه کرد و در بعضی احکام عبادی مثل عدم وجوب نماز جمعه یا معافیت از خواندن نماز در بعضی روزهای سال - که سبب نقص عقل و دین زن معرفی شده - به شدت می‌توان تشکیک کرد.

تفسیر دوم: پرداخت مهر و نفقه سبب قوام بودن مرد است

بعضی از مفسران، قوام بودن مردان را بر زنان به دلیل پرداخت نفقه و کفایت امور ایشان می‌دانند و در بعضی تفاسیر اهل سنت، احادیثی نیز در تایید این مطلب آمده است؛ مثلاً جامع البیان در تفسیر این آیه به نقل از ابن عباس آورده است که: یعنی مردان به زنان فرمان می‌دهند که مطیع اوامر الهی و دستورهای شوهرانشان باشند؛ یعنی با خانواده خوش رفتار و نگاهدار مال شوهر خویش باشند و دلیل این برتری، آن است که خداوند نفقه دادن به زن و کفایت امور او را به عهده مرد گذاشته است.<sup>۲</sup>

پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که اگر قوام بودن مردان به سبب پرداخت نفقه و اداره امور زن باشد، آیا در صورت عجز مرد از پرداخت نفقه، قوام بودن او نیز منتفی است؟ یا در صورتی که زن، خود به فعالیت اقتصادی پرداخته، از لحاظ تامین زندگی خویش، دارایی مستقل داشته باشد و وابسته

۱- نظام الاعرج، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، در حاشیه جامع البیان، ج ۴

۲- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، «عن ابن عباس: قوله الرجال قوامون... یعنی امراء علیهاان تطیعه فیما امرها الله به من طاعته و طاعته ان تكون محسنه الى اهله حافظه لماله و فضله علیها بنفقتة وسعیه.»

به انفاق شوهر نباشد و حتی در بعضی حالات، کمک مثبتی در اوضاع اقتصادی خانواده و یاور همسر در تامین امور خانه باشد باز هم می‌توان مرد را قوام بر زن دانست؟

بعضی از علمای اهل سنت در پاسخ به پرسش اول از تعلیل قوام بودن به «بمانفقوا» استنباط کرده‌اند که هرگاه مرد ازدادن نفقه همسرش عاجز باشد، صفت قوام بودنش زایل می‌شود و زن حق فسخ عقد نکاح را دارد؛ چون مقصود شرعی از عقد نکاح در چنین شرایطی برآورده نشده است. این آیه به‌وضوح دلالت بر ثبوت فسخ نکاح به هنگام اعسار مرد در تهیه پوشاک و نفقه دارد و این رای علمای مالکی و شافعی است؛ هرچند نظر ابوحنیفه آن است که در چنین شرایطی به دلایل آیه «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»<sup>۱</sup> عقد نکاح فسخ نمی‌شود.<sup>۲</sup>

به نظر علمای شیعه وجوب انفاق را می‌توان از آیه مزبور استنباط کرد؛ یعنی در زندگی مشترک مسؤولیت پرداخت نفقه و اداره امور اقتصادی با مرد است، اما ضمانت اجرای پرداخت نفقه را نمی‌توان از آیه استنباط کرد؛ بطور قطع این، ضمانت اجرای فسخ نکاح نخواهد بود؛ بلکه در درجه اول، زن باید اجبار مرد را بر انجام دادن تعهد و وظیفه شرعی و قانونی‌اش مطالبه کند و در صورت استنکاف، مرد تعزیر خواهد شد<sup>۳</sup> و در صورت عدم پرداخت یا عدم توانایی پرداخت، زن حق مطالبه طلاق را خواهد داشت؛<sup>۴</sup> هر چند زن خود از لحاظ اقتصادی دارای توانایی مالی بوده، نیازی به انفاق شوهر نداشته باشد. اما در خصوص مساله مورد بحث کنونی که «قوام بودن مرد» است، به نظر می‌آید در صورت عدم توانایی پرداخت نفقه و در فرضی که زن خود، به کار و فعالیت مبادرت کند و زندگی خویش و بلکه زندگی مرد و خانواده وی را تامین کند، قوام بودن مرد لااقل از جهت انفاق خانواده، متفی است.

تفسیر سوم: وجود یک علت طبیعی محض سبب قوام دانستن مرد است

به نظر بعضی از متفکران علت معرفی شدن مرد به عنوان سرپرست خانواده در آیه مورد بحث، یک علت طبیعی محض است نه قراردادی و تحکمی و نه امتیاز خاص «مرد بودن»؛ این علت طبیعی مقاومت مردان در برابر رویدادهای خشن زندگی و رویارویی با عوامل مزاحم طبیعت و نیز آمادگی دائمی آنها در گرداندن چرخه‌های اقتصادی است؛ از طرف دیگر محدودیت زن در دوران قاعدگی، بارداری، وضع

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۰

۲- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸ به بعد

۳- ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی، مجازات سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس را در مورد این جرم در نظر گرفته است

۴- مواد ۱۱۱۱ و ۱۱۲۹ قانون مدنی

حمل، شیردهی و غیره سبب این امر گشته است و همین امر مضمون آیه «بما فضل الله بعضهم علی بعض» است؛ زیرا این آیه بطور قطع نه ارزش انسانی مرد را از زن بالاتر می‌برد نه قیم بودن مرد را بر زن مطرح می‌کند؛ بلکه ناظر به تفاوتی است که مرد و زن در ارتباط با طبیعت و استخراج مواد معشیتی با یکدیگر دارند. به نظر ایشان، کلمه «فضل» که در این آیه آمده، برتری و تفوق ارزشی مرد بر زن نیست، بلکه به معنای اختصاص مرد به داشتن استعداد و نیرویی خاص است؛ مانند مقاومت در مقابل عالم طبیعت برای تصرف در آن و عدم معذوریت بوسیله پدیده‌های طبیعی که زن را معذور می‌سازد.<sup>۱</sup>

ب - بررسی نظرات گروه دوم: امر به فضل الهی و دادن نفقه را سبب قوام بودن مردان می‌دانند.

این دسته از مفسران با توجه به ادامه آیه یعنی «بما فضل الله بعضهم علی بعض» و «بما انفقوا» همین دو عامل را علت قوام بودن مردان بر زنان می‌دانند و می‌گویند این امر، دو سبب دارد. یکی از آنها موهبت الهی خداوند بر مردان است؛ زیرا خداوند مردان را در امور متعددی بر زنان برتری داده است، مثل کمال عقل، حسن تدبیر، زیادی نیرو و افزونی عبادات. به همین جهات است که نبوت، امامت، ولایت، برپا کردن شعائر اسلامی و جهاد، مختص مردان است و شهادت ایشان در تمامی امور مورد قبول واقع می‌شود و سهم الارث بیشتری نسبت به زنان دارند.

دلیل دوم اکتسابی است و این است که با اینکه ثمرات نکاح، مشترک بین زوجین است اما مسؤولیت پرداخت مهر و نفقه به عهده مردان می‌باشد.<sup>۲</sup>

عده‌ای از مفسران گفته‌اند: وجه نظم این آیات، در این است که زنان در مورد برتری سهم الارث مردان بر ایشان سؤال کردند و این آیه نازل شد که «و لا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَی بَعْضٍ...»<sup>۳</sup>. سپس خداوند علت برتری مردان بر زنان را در ارث بیان می‌کند که بواسطه مسؤولیت پرداخت نفقه و مهریه است که بر عهده مردان می‌باشد؛ پس فایده برتری نصیب مردان، به زنان بر می‌گردد.<sup>۴</sup>

تفسیر نمونه<sup>۵</sup> پس از آنکه قوام بودن مرد را به معنی رهبری و سرپرستی خانواده می‌گیرد، این موقعیت را معلول وجود خصوصیات مرد می‌داند؛ مانند غلبه قدرت تفکر بر نیروی عاطفه و احساس و داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر، که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه بریزد و با دومی از حریم خانواده

۱- جعفری تبریزی، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۰-۲۷۵

۲- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۱

۳- سوره نساء، آیه ۳۲

۴- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۵- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۰

خود دفاع کند. بعلاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان راجع به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهریه و تامین زندگی آبرومندانانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. آیات «بما فضل الله بعضهم على بعض» و «بما انفقوا من اموالهم» نیز اشاره به همین حقیقت دارد؛ زیرا در قسمت اول می‌فرماید «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند بنا به مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده است» و در قسمت آخر می‌فرماید «نیز این سرپرستی بخاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زن و خانواده برعهده دارند» سپس برای رفع توهم «برتری مرد بر زن» بواسطه این تکالیف و مسؤولیت‌ها می‌افزاید: روشن است که سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنهاست و نه سبب امتیاز آنها به جهات دیگر؛ زیرا چنین برتری صرفاً بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد. همانطور که ممکن است شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس در جنبه‌های مختلف بیشتر باشد.

شاید این سؤال مطرح شود که اگر منظور از آیه «بما فضل الله بعضهم على بعض» برتری مردان بر زنان بوده است - حال هرگونه که این برتری تفسیر شود - چرا با آوردن اسم صریح یا ضمیر خاص مذکر و مؤنث بر این امر تصریح نشده و نگفته «بما فضل الله الرجال على النساء» یا «بما فضلهم عليهن» بلکه بصورت مبهم بیان شده است؟ بعضی از مفسران این پرسش را طرح کرده و در پاسخ گفته‌اند:

الف- شاید به این دلیل است که هرفردی از افراد صنف مرد به هر زنی از افراد صنف زن برتری ندارد. چه بسا زنی که برتر از بسیاری مردان باشد و اینکه در «فضلهم» از ضمیر مذکر استفاده شده صرفاً از جهت تغلیب (یعنی غلبه دادن اسم و ضمیر مذکر بر اسم و ضمیر مؤنث در قواعد صرف و نحو عرب) است؛ بنابراین، آیه هم مردان و هم زنان برتر را دربر می‌گیرد و معنی آیه چنین می‌شود: به سبب آنکه خداوند برخی از مردان و زنان را بر بعض مردان و زنان دیگر برتری بخشیده است.

ب- و نیز گفته شده که لازمه برتری داشتن یک صنف بر صنف دیگر برتری و فضیلت شخصی هر فردی از افراد آن برفرد صنف دیگر نمی‌باشد؛ یعنی مردان برتر از زنانند بی‌آنکه لازمه این قضیه آن باشد که هر شخصی از مردان بر هر شخصی از زنان برتری داشته باشد.<sup>۱</sup>

در تفسیر نمونه، این فرع مطرح شده که ممکن است زنانی از لحاظ قدرت تفکر و بنیه جسمانی بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و کلی را در

---

۱- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۲

نظر می‌گیرد و شکی نیست که از نظر کلی مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند؛<sup>۱</sup> هر چند به نظر بعضی مفسران، دیگر ادعای برتری صنف مردان بر زنان - که عین مدعی است - از آیه استفاده نمی‌شود؛ چون وقتی فقط بعضی از مردان برتر از بعضی زنان باشند و بالعکس، وجهی برای برتری صنفی برصنف دیگر باقی نمی‌ماند.<sup>۲</sup>

## ۲-۲-۱-۱-۵ نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مذکور روشن می‌شود که بین مفسران و متفکران شیعه و سنی در تفسیر آیه مورد بحث اتفاق نظر وجود ندارد؛ به نظر بسیاری از مفسران، آیه مذکور با توجه به سیاق آیات قبل و بعد و حتی صدر و ذیل آیه، مربوط به روابط زن و مرد در خانواده می‌باشد و بیانگر حکم مسئولیت و سرپرستی مرد در خانواده و حمایت و حفاظت از آن و تامین معاش و تدبیر امور اقتصادی خانواده است و به هر حال نمی‌توان از آیه مزبور حکم برتری مردان بر زنان را استنباط کرد. چنین برداشتی با سایر آیات قرآن که در مقام بیان ملاک‌های برتری و فضیلت انسان است منافات دارد؛ زیرا هیچ‌یک از آیات قرآنی که ملاک ارزش‌ها را درباره انسان بیان می‌کند، اختصاصی به مرد ندارد. ملاک ارزشها در قرآن، کار و کوشش با هدف‌گیری‌های انسانی است و این امور در مورد «انسان» مطرح شده نه زن یا مرد بخصوص: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۳</sup> و حتی نمی‌توان یک آیه در قرآن پیدا کرد که برای مرد در برابر زن ارزش انسانی خاصی را اثبات کند.<sup>۴</sup> و به نظر اکثر فقها نیز فلسفه قوام بودن مرد، عهده‌دار بودن امور زنان و برتری ارزش اقتصادی مرد در غالب جوامع است.<sup>۵</sup>

در آیه مورد بحث، برای رفع توهم برتری ذاتی و فضیلت مردان و زنان، پس از بیان حکم قوام بودن و سرپرستی مرد، اوصافی از ارزش‌های انسانی زن مطرح می‌شود که زنهای شایسته زنهایی هستند که همواره در ارتباط با خدا بوده، نگهبان فرمان الهی در غیاب همسرانشان می‌باشند؛ «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»<sup>۶</sup>؛ زیرا نقش زن در بهره‌برداری یا اخلال نظم خانواده فوق العاده مهمتر و

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۱

۲- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۲

۳- سوره نجم، آیه ۳۹

۴- جعفری تبریزی، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۳

۵- شمس الدین، محمد مهدی، حدود مشارکت سیاسی زنان در اسلام، ترجمه محسن عابدی

۶- سوره نساء، آیه ۳۴

بیشتر از مرد است؛ به همین جهت آیه، صنف زن را به آن نقشی که دارد، آگاه می‌سازد و او را متوجه مسئولیتش می‌کند و از بی‌تفاوتی یا کجروی در اداره خانواده برحذر می‌دارد. این یک اصل تجربه شده است که اگر در یک خانواده، زن با کمال، خردمند و باتقوا باشد، اغلب اعضای خانواده سعادت‌مند خواهند بود و در صورتی که زن بی‌اعتنا به مسائل انسانی و از تدبیر و تقوا بی‌بهره باشد، مرد هر اندازه هم در اوج عظمت انسانی باشد، تاثیرش در خانواده ناچیز خواهد بود. به همین علت آیه، صنف زن را توصیف و ارزش‌های سازنده او را گوشزد می‌کند و ثابت می‌کند که رکن اصلی و عامل اعتدال خانواده، زن است.<sup>۱</sup>

۲-۱-۲-۲ آیه شریفه: «...لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»

«وَأَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»<sup>۲</sup> و برای زنان، حقوق شایسته‌ای بر عهده مردان است، مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است، و مردان را بر آنان [به خاطر کارگزاری، و تدبیر امور زندگی در امر میراث و دیه، گواهی در دادگاه و غیر این امور حقوقی] افزونی است؛

در تفسیر احسن الحدیث آمده است: «این جمله بیان دو مطلب است یکی اینکه: زنان و مردان نسبت به یکدیگر حقوق و وظائف متقابل دارند، زنان در مقابل مسئولیتی که بر عهده آنهاست حقوقی بر عهده مردان دارند، این جمله با این کوتاهی و اختصار دارای معنای وسیعی است و سند شخصیت زن در اسلام می‌باشد.

دیگر اینکه: مردان از زنان برتر هستند، قطع نظر از تفاوت‌های جسمی که میان مردان و زنان وجود دارد، زنان از حیث عاطفه بر مردان برتری دارند و مردان از حیث تفکر، لذا مقداری از وظائف اجتماعی که نیاز بیشتر به نیروی تفکر دارد و باید دور از احساسات و عاطفه باشد از قبیل اداره میدان جنگ، حکومت، قضاوت، سرپرستی خانواده، به عهده مرد گذاشته شده و مردان در این باره از زنان برتر می‌باشند چون اداره جامعه اصل مهم زندگی است و مردان از لحاظ جسمی و روحی بدان آمادگی بیشتر دارند.»<sup>۳</sup>

۱- جعفری تبریزی، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۵

۲- سوره بقره، آیه ۲۲۸

۳- قرشی بنابی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱ ص ۴۲۵

اما واقعیت این است که «درجه» در آیه یاد شده نه به معنای برتری وجودی است و نه به معنای برتری حقوقی به معنای عام، بلکه به یک سلسله اختیارات اشاره دارد که مرد به عنوان مدیر خانواده از آن برخوردار است. زیرا اولاً آیه در مقام بیان حقوق است نه فضایل وجودی؛ بنابراین درجه نمی‌تواند به معنای برتری وجودی باشد. دوم اینکه آیه در مقام بیان حقوق دو سویه و متقابل زن و شوهر در خانواده است نه زنان و مردان به صورت کلی؛ زیرا زن و مرد جدا از خانواده، حقوقی نسبت به یکدیگر ندارند تا در آن زمینه برتری برای مردان قائل شویم؛ بنابراین آیه یاد شده در حقیقت بیان دیگری از همان قوامیت مرد بر زن در خانواده است که نوعی مدیریت و سلطه اداری در خانواده را برای مرد اثبات می‌کند که این تنها چیزی است که در حقوق متقابل مرد و زن، مرد به صورت ویژه از آن برخوردار است. به همین دلیل بعضی گفته‌اند<sup>۱</sup> که مقصود از «درجه» حق طلاق است که تنها مرد از آن برخوردار است.<sup>۲</sup>

۲-۱-۳ آیه شریفه: «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ...»

«وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ - أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»<sup>۳</sup>

و [در صورتی که] چون یکی از آنان را به [ولادت] دختری که شبیه و هم‌جنس خدا قرار داده مژده دهند در حالی که [دلش] پر از اندوه و خشم است، صورتش سیاه می‌شود! [چون علاوه بر اینکه دخترداری را دوست ندارد از آن ننگ دارد، اما همین دختر را به عنوان هم‌جنس و فرزند خدا قلمداد می‌کند!!] آیا کسی را [شریک خدا قرار داده‌اند] که در زر و زیور پرورش یافته است و [هنگام] مجادله و بحث بیانش روشن نیست؟

گفته شده این آیات بیانگر دو نقطه ضعف اساسی در طبیعت زن است که این ضعف‌ها می‌تواند مانع از برخی فعالیت‌های سیاسی شود؛ یکی گرایش به زینت آلات و آرایش و دیگری ضعف منطق در مقام جدال و مخامصه.

این دو ویژگی پرده از یک حقیقت در روح و روان زن بر می‌دارد که عبارت است از احساسی بودن: «و إنما ذكر هذين النعتين لأن المرأة بالطبع أقوى عاطفة و شفقة و أضعف تعقلاً بالقياس إلى الرجل و هو

۱- امین، سید محمد حسین، وضع المرأة الحقوقی بین الثابت و المتغیر، ص ۳۷

۲- جمعی از نویسندگان، زن و خانواده در افق وحی، ص ۱۴۰

۳- سوره زخرف آیات ۱۷ و ۱۸

بالعكس و من أوضح مظاهر قوة عواطفها تعلقها الشديد بالحلية و الزينة و ضعفها في تقرير الحجة المبنى على قوة العقل»<sup>۱</sup> این دو صفت که برای زنان آورده، برای این است که زن بالطبع دارای عاطفه و شفقت بیشتری و تعقل ضعیف‌تری از مرد است، و به عکس مرد بالطبع دارای عواطف کمتری و تعقل بیشتری است. و از روشن‌ترین مظاهر قوت عاطفه زن علاقه شدیدی است که به زینت و زیور دارد، و از تقریر حجت و دلیل که اساسش قوه عاقله است ضعیف است.

بنابراین از آنجا که فعالیت‌های سیاسی نیازمند عقلانیت و حسابگری است زن شایستگی مشارکت و سهم گرفتن در امور سیاسی جامعه را ندارد. این استدلال از چند جهت قابل نقد است:

بر فرض درستی استدلال، دلیل از دو جهت اخص از مدعاست، زیرا هم بر همه زنان قابل تطبیق نیست؛ چرا که برخی آنان از عقلانیت بالایی برخوردارند و هم در مورد همه فعالیت‌های سیاسی صدق نمی‌کند، زیرا زمینه‌های گوناگون مشارکت سیاسی همه مثل ریاست جمهوری یا رهبری نیستند.

این استدلال از بنیاد نادرست است؛ زیرا قرآن بینش و تصور اعراب جاهلی را نسبت به زن بیان می‌کند نه طبیعت واقعی وی را، از این رو برخی گفته‌اند که بیان قرآن اقناعی است نه برهانی<sup>۲</sup>.

یا اگر بیان قرآن ناظر به واقع است، از واقعیت زن در جامعه و نظام تربیتی عرب حکایت می‌کند نه از زن به عنوان یک انسان فرا تاریخی و جدا از فرهنگ و وضعیت اجتماعی.

بنابراین آیه کریمه در صدد بیان واقعیت وجودی زن و ضعف‌ها و کاستی‌های روحی او نیست تا بر اساس آن ناشایستگی زن را در مشارکت سیاسی نتیجه بگیریم یا دست کم از این جهت مبهم است؛ یعنی نمی‌توان به صورت قطعی تعیین کرد که قرآن نگاه به واقعیت وجودی زن دارد یا به وضعیت خارجی او در جامعه و فرهنگ عرب یا به تصور و برداشت عرب از زن<sup>۳</sup>.

۱- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۹۰

۲- ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحرير و التثویر، ج ۲۵، ص ۱۸۱

۳- جمعی از نویسندگان، زن و خانواده در افق وحی، ص ۱۴۲

۲-۲-۱-۴ آیه شریفه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...»

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»<sup>۱</sup> و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین، به خودنمایی بیرون نشوید.

خداوند دستور می‌دهد که زنان در خانه بمانند و مانند زمان جاهلیت تبرج و خودنمایی نکنند. این دستور خداوند با مدیریت زنان و هم صحبت شدن با مردان نمی‌سازد، بویژه پُست قضاوت که ناگزیر باید با متخاصم هم کلام شوند؟

در پاسخ باید گفت که اولاً: این آیه مخصوص زنان پیامبر است. آیه پیش از این، به روشنی این مطلب را می‌رساند. دوم اینکه: گفت‌وگو با مردان در مصالح عمومی، بی‌گمان رواست. این نکته را به روشنی می‌توان از جنگ‌هایی که به فرماندهی رسول خدا(ص)، به وقوع پیوسته دریافت. در جنگ‌های رسول خدا(ص) با مشرکان، زنانی نیز حضور داشته و مسؤولیت‌هایی بر عهده‌شان بوده است، از جمله مداوای مجروحان. بی‌گمان در این مسؤولیت، با مردان هم سخن می‌شده‌اند. و یا زنانی که برای گردآوری و ضبط حدیث، به تلاش برخاسته‌اند، و نام‌شان در تاریخ آمده، جز با هم سخن شدن با مردان، نمی‌توانسته‌اند به این امر پردازند. در مجموع، از آیات قرآن دلیل روشنی بر این ادعا وجود ندارد باید دنبال دیگر ادله رفت و میزان دلالت آنها را ارزیابی کرد.

## ۲-۲-۲ روایات

برای نفی ولایت زنان، به روایات بسیاری استناد شده است. این روایات، هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل گردیده است؛ در این میان برخی از روایات سند معتبری دارند و بعضی دیگر چنین نیستند:

۲-۲-۲-۱ روایت مشهور «لَنْ يُفْلِحَ...»

قال رسول الله(ص): «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ»<sup>۲</sup> «رستگار نمی‌شوند قومی که ولایت امر خود را

به زن بسپارند.»

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۳

قومی که حاکم، رئیس، ولی، سلطان، رئیس الوزراء، وزیر، مدیر کل و أمثال اینها را زن قرار بدهد، اصلاً رستگار نخواهد شد. «لَنْ» هم که نفی ابد می‌کند؛ یعنی ابداً رستگار نمی‌شوند. این روایت را بخاری در دو موضع از «صحیح» خود (اول در کتاب مغازی و دوم در کتاب فتن) از عثمان بن هیثم، از عوف، از حسن، از ابی بکره نقل کرده است. قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ أَيَّامَ جَمَلٍ بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأُقَاتِلَ مَعَهُمْ. «ابی بکره می‌گوید: یک کلمه‌ای که از رسول خدا شنیدم، چنان از آن منتفع و بهره‌مند شدم که موجب شد در ایام جمل، هنگامی که نزدیک بود من هم به اصحاب جمل ملحق شوم، دست به جنگ نزدم و علیه امیرالمؤمنین جنگ نکردم.» و إلا اگر این کلمه را نشنیده بودم، با تمام اهل بصره حرکت می‌کردم (ابوبکره اهل بصره بود) و در رکاب عائشه و مساعدت وی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌جنگیدم. آن کلمه اینست: قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ، أَنَّ أَهْلَ فَارِسٍ قَدْ مَلَكَوْا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ أَمْرًا. <sup>۱</sup> «می‌گوید: چون به رسول خدا خبر رسید که اهل فارس (ایران) دختر کسری را پادشاه خود قرار داده‌اند، حضرت فرمود: قومی که ولایت آنها و حکومت آنها را زن بدست بگیرد، آن قوم رستگار نمی‌گردند.» و لذا دیدیم که سلطنت و حکومتشان زود از هم پاشید.

این حدیث، در جمیع نسخ «صحیح بخاری» قدیم و جدید، و در جمیع شروح آن، مثل: «إرشاد الساری» و «عمدة القاری» موجود است.

نسائی در «سنن» به سند دیگر در کتاب قضاء از ابی بکره با این عبارت نقل می‌کند: قَالَ: عَصَمَنِي اللَّهُ بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَآلِهِ) وَسَلَّمَ لَمَّا هَلَكَ كِسْرَى؛ قَالَ: مَنْ اسْتَخْلَفُوا؟ قَالُوا: بِنْتُهُ. پیغمبر پرسیدند: حال که پادشاه ایران (کسری) هلاک شده است، چه کسی را خلیفه او قرار داده‌اند؟ گفتند: دخترش را؛ قَالَ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ أَمْرًا. <sup>۲</sup>

همچنین این روایت را ترمذی به عین روایت نسائی نقل می‌کند، ولیکن در ذیلش ابوبکره می‌گوید: چون عائشه حرکت کرد و قصد آمدن به سوی بصره را داشت، من بخاطر آوردن قول رسول الله (ص) را، «فَعَصَمَنِي اللَّهُ بِهِ». خداوند به همان کلمه‌ای که از پیغمبر شنیدم مرا حفظ کرد؛ و من خود را آلوده به

۱- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳ - واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ص ۶۰ - مروزی، نعیم بن حماد، کتاب الفتن، ج ۴، ص ۱۵۴

۲- نسائی، ابو عبدالرحمن احمد بن علی شعیب، سنن نسائی ج ۸، کتاب آداب القضاة، ص ۲۲۷

جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام نکردم. ترمذی می‌گوید: این حدیث، حدیث حسن و صحیحی است. «قال أبو عیسی: هذا حدیث حسن صحیح»<sup>۱</sup>.

این کلام حقّی که از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است، به عبارات مختلف آمده است: در «تحف العقول» آمده است: «وَقَدْ وَرَدَ أَيْضًا: وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ أَسَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ»<sup>۲</sup>. ولیکن در «بحار» از «تحف العقول» لفظ «أَسَدُوا» را به «أَسَدُوا» آورده است: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ أَسَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ»<sup>۳</sup>. «هرگز رستگار نمی‌گردند قومی که امور خود را به زن سپردند.» ابن اثیر در «نهایه» در ماده قِيمَ گوید: «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ قِيَمَهُمْ امْرَأَةٌ»<sup>۴</sup> حاج ملا احمد نراقی با این عبارت آورده است: «لَا يَصْلِحُ قَوْمٌ وَلِيَتَهُمْ امْرَأَةٌ»<sup>۵</sup>. شیخ محمد حسن صاحب جواهر، در «جواهر» به این عبارت آورده است: «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ وَلِيَتَهُمْ امْرَأَةٌ»<sup>۶</sup>. ابن اثیر در تعلیقه «نهایه» از هروی و «لسان العرب» به این عبارت آورده است: «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ قِيَمَتَهُمْ امْرَأَةٌ»<sup>۷</sup>.

به هر حال، این حدیث، هم مشهور است و هم مستفیض، که علماء، چه شیعه و چه سنی، در کتب خود (از تفسیر و تاریخ و سیره) این عبارت را از پیغمبر نقل کرده‌اند؛ و بزرگان از فقهاء در کتب فقهیه خود آورده‌اند؛ و در بسیاری از مواضع بدان استشهاد می‌کنند. و در هر جا بحث از ریاست و ولایت به میان می‌آید، این روایت، اولین روایتی است که به چشم می‌خورد. و به این روایت همه استشهاد می‌کنند که: زن نمی‌تواند زمامدار امری نسبت به جماعتی بشود، بدلیل اینکه پیغمبر (ص) چنین فرمود. بنابراین، شهرت عظیم مُحَقَّق که بالغ است به حدّ إجماع، ایجاب می‌کند که این روایت را جزو روایات مقبوله قرار بدهیم و طبق آن عمل کنیم.

برخی استدلال کرده‌اند به اینکه: حدیث، حکومت مستقل زنان را شامل می‌شود، مانند حکومت شاهنشاهی ایران در زمان پیامبر (ص) که شاه به تنهایی تصمیم می‌گرفت و این با حکومت‌های امروزی که

۱- ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی، سنن ترمذی، ج ۴، باب ۷۵ از کتاب فتن، ص ۵۲۷ و ۵۲۸

۲- ابو محمد الحسن الحرائی، تحف العقول، ص ۳۵

۳- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار ترجمه موسوی همدانی، ج ۷۷، ص ۱۳۸

۴- ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۱۳۵

۵- نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۲، کتاب القضاء، ص ۵۱۹

۶- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام، کتاب القضاء، ص ۲

۷- ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۱۳۵

دارای سه قوه مستقل بوده و شورایی تصمیم می‌گیرند متفاوت بوده است.<sup>۱</sup> در جایی دیگر آمده است: «اگر در سرزمین فارس کارها بر اساس شورا انجام می‌شد و رئیس حکومت زنی بود که امور نظامی را در اختیار فرماندهان توانمند می‌گذاشت و آنها امور مربوطه را انجام می‌دادند حتماً پیامبر به گونه‌ای دیگر اوضاع جاری را توصیف می‌کرد و...»<sup>۲</sup>

در پاسخ باید گفت که خصوصیت زمان یا مکان صدور حدیث سبب از بین رفتن عمومیت حکم در آن روایات نمی‌شود؛ بلکه عبارت «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأه» ثبوت و دوام همیشگی این حکم را می‌رساند؛ چون از یک سو نکره در سیاق نفی مفید عموم است و از سوی دیگر واژه «لن» برای همیشگی بودن دلالت می‌کند. از این رو عام بودن احادیث روشن است و مناقشه در دلالت روایات بر حرمت بی‌جاست. بنابراین می‌توان به این روایات برای اثبات حرمت ولایت زنان و بطلان آن استدلال کرد. ولی قدر متیقن از این روایات بلکه مفهوم عبارت «ولوا امرهم امرأه» و «ملکوا امرهم امرأه» و «ملکتهم امرأه» همان ولایت عام است. اما نفی ولایت‌های فرعی منشعب شده از ولایت عام و همچنین قضاوت از این روایات فهمیده نمی‌شود.

شماری نیز گفته‌اند معنای عدم فلاح، منافاتی با جواز شرعی آن ندارد: «والتعبیر بلا یفلح لا ینافی الجواز»<sup>۳</sup> به تعبیر روشن‌تر، در بسیاری از موارد حکومت زنان همراه با عدم رستگاری است، اما خلاف شرع نیست و ممنوعیت حکم وضعی و تصرف آنان را نمی‌رساند. در مواردی ممکن است رستگاری را نیز در پی داشته باشد.

برخی منتقدان نیز گفته‌اند: سند آن مرسله است، چون در منابع شیعه نیامده و نقل متفاوت آن دلیل دیگری بر ضعف آن است.<sup>۴</sup>

ادعای این که شهرت، ضعف سند آن را جبران می‌کند، درست نیست؛ زیرا گفته‌اند: شهرت عملی باعث جبران ضعف سند می‌شود، اما ممکن است در این مورد، کسانی که مخالف ولایت زنان بوده‌اند به آیات قرآن استناد کرده باشند و دلیل آنان این روایت نباشد. افزون بر این که نقل‌های متفاوتی از آن در

۱- شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المراه لتولی السلطه، ص ۸۴

۲- غزالی، شیخ محمد، السنه النبویه بین اهل الفقه و اهل الحدیث؛ ص ۴۹

۳- موسوی خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۶ ص ۷

۴- شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المراه لتولی السلطه، ص ۸۱

دست داریم؛ در مثل در نقلی از احمد آمده است: «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ أَسَدُوا أُمَّهَهُمْ إِلَىٰ أُمَّرَأَةٍ»<sup>۱</sup> و مشابه آن در منابع شیعه، بدون سند<sup>۲</sup>، از ابوبکر آمده است.

## ۲-۲-۲-۲ روایات اختصاص قضاوت به مردان

روایاتی هستند که قضاوت را مختص مردان می‌دانند مانند: معتبره‌ی ابی خدیجه سالم بن مکرم جمّال. وی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که فرمود: «ایاکم ان یحاکم بعضاً الی اهل الجور و ولکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضياً فتحاكموا الیه»<sup>۳</sup>.

کیفیت استدلال به این دسته از روایات آن است که دستور رجوع به قضاوت، به طور مطلق صادر نشده است، بلکه مقید به قضاوت مرد شده است، در حالی که امام(ع) به راحتی می‌توانست از کلمه رجل استفاده نکند و به جای آن، مثلاً بفرماید: «انظروا من کان منکم یعلم شیئاً من قضایانا...» تا با اطلاق خودش، هم مردان را شامل شود و هم زنان را.

اشکال: در اشکال بر این استدلال، ضمن پذیرش سند روایت، گفته شده است: سند این روایت، صحیح است ولی هیچ بخشی از روایت جز عبارت «رجل منکم» بر ممنوعیت قضاوت برای زن دلالت ندارد. این واژه در لغت عرب از باب تغلیب به طور یکسان بر زن و مرد اطلاق می‌شود. بنابراین، عبارت «رجل منکم» در این روایت به معنای «احدکم» (یکی از شما) است. این مسئله مربوط به لغت است و هرگز از آن، ممنوعیت قضاوت برای زنان از دیدگاه فقهی استفاده نمی‌شود<sup>۴</sup>.

نقد و بررسی: همان طور که در بیان اشکال آمده است، کلمه رجل گاهی از باب تغلیب در معنای اعم از زن و مرد به کار می‌رود، ولی نکته اینجاست که تغلیب، مجاز است و مجاز فقط با وجود دلیل (قرینه) پذیرفته می‌شود. در موضوع مورد بحث، نه تنها قرینه‌ای برای این تجوز (مجازگویی) وجود ندارد، بلکه قرائنی برخلاف آن موجود است؛ مانند: ۱. تناسب شغل قضاوت با روحیه مردان و عدم تناسب آن با روحیه زنان؛ ۲. عدم تصدی منصب قضا توسط زنان، در طول تاریخ اسلام (حتی زنانی که در مقام رفیع علمی و عدالت و تقوای آنان شکی وجود نداشت، همچون حضرت زهرا و حضرت زینب

۱- احمد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی، مسند احمد، ج ۷ ص ۳۲۶، ح ۲۰۴۹۹

۲- ابو محمد الحسن الحرانی، تحف العقول، ص ۳۵ و مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۷۴ ص ۱۳۸

۳- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۷ ص ۴۱۲

۴- آصفی، محمد مهدی، الاجتهاد و التقليد و سلطات الفقیه و صلاحیاته، ص ۷۹

(س)؛<sup>۳</sup> وجود روایات متعددی (ولو اینکه برخی از آنها سند قوی ندارند)، مبنی بر عدم جواز تصدی این منصب توسط زنان و یا عدم صلاحیت آنان برای این کار.

با وجود چنین قرائنی هیچگاه نمی‌توان احتمال تغلیب در روایات مورد استناد را پذیرفت، بلکه بالاتر از این باید گفت: در واقع، این قرائن باعث شکل‌گیری جوّ تشریحی خاصی می‌شود که حتی اگر روایتی با الفاظ مطلق در مورد قاضی یا حاکم صادر شده باشد (همچون تعبیر «من کان منکم» در مقبوله عمر بن حنظله)، انصراف به مردان پیدا می‌کند، تا چه رسد به اینکه در روایت لفظ «رجل» آمده باشد که معنای حقیقی آن اختصاص به مردان دارد و شامل زن نمی‌شود، مگر با وجود دلیل.

### ۲-۲-۳ روایات ممنوعیت اطاعت از زنان

روایاتی که اطاعت کردن از زنان را نهی می‌کند، مانند حدیثی که عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل کرده است که آن حضرت به نقل از پدران معصومش فرمود: مردی از همسران خود به نزد امیرالمومنین(ع) شکایت کرد. پس علی(ع) به ایراد خطابه‌ای پرداخت و در ضمن آن فرمود: «معاشر الناس لاتطیعوا النساء علی حال...»؛<sup>۱</sup> ای مردم! در هیچ حال زنان را اطاعت نکنید...

در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم(ص) پیروی و اطاعت از زن را باعث پشیمانی دانستند: «طاعه المرأه ندامه»<sup>۲</sup>. سند این روایات معتبر است و دلالت آنها هم واضح و روشن است؛ زیرا نکره «حال» در سیاق نهی «لا تطیعوا»، از الفاظ عموم است و مدلول آن، عدم جواز اطاعت از زنان در هر حالی است.

اشکال اول: در اشکال بر استدلال به حدیث اول (از دو حدیث پیش گفته)، باید گفت این روایت با این فراگیری و گستردگی (از هیچ زنی در هیچ امری فرمان نبرید...)، زمینه اجرا ندارد؛ زیرا اگر این معنا را بپذیریم، زنان باید از بسیاری امور اداری، اجتماعی و خانوادگی باز داشته شوند که پایبندی به آن دشوار خواهد بود و هیچ فقیهی چنین فتوایی نداده است... منع کلی بودن، حدیث را از عموم به اجمال سوق می‌دهد.

نقد و بررسی: این بیان که «اگر این معنا را بپذیریم، زنان باید از بسیاری امور اداری، اجتماعی و خانوادگی بازداشته شوند» صحیح نیست؛ زیرا، روایت ناظر به نهی از مداخله زنان در امور مختلف

۱- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۴، ب، ح ۱

۲- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۲

نیست تا چنان لازمه فاسدی به دنبال داشته باشد، بلکه ناظر به نهی از اطاعت از زنان است. بنابراین، معنای روایت آن است که زنان نباید امر و نهی در امور مختلف را بر عهده داشته باشند و امر و نهی یعنی اعمال ولایت. پس مطابق روایت، زنان در هیچ امری نباید عهده دار اعمال ولایت باشند و این هم چیزی نیست که مخالف فتوای فقها باشد، ولی اصل مشارکت زنان در امور مختلف اداری، اجتماعی، خانوادگی و... با رعایت موازین اسلامی، بدون آنکه اعمال ولایت در آن امور را بر عهده داشته باشند، هیچگونه منعی ندارد.

اشکال دوم: اشکال دیگری که بر استدلال به حدیث اول مطرح شده است، ادعای انصراف این حدیث از مواردی است که یک زن در مقام قضاوت یا حکومت، مردم را به اجرای فرمان های الهی دعوت کند. به این بیان که جمله ی «لا تطیعوا النساء علی حال»، به اموری انصراف دارد که زنان بر اساس فکر و رأی خود و با انگیزه های نفسانی، مردان را به فرمانبرداری فرا خوانند.<sup>۱</sup>

نقد و بررسی: اولاً. اگر بیان پیش گفته در تفسیر روایت پذیرفته شود، آنگاه اختصاص روایت به زنان، لغو بلکه ناصواب خواهد بود؛ زیرا اگر یک مرد نیز بر اساس فکر و رأی خود بدون آنکه بیان کننده احکام الهی باشد و فقط بر پایه انگیزه های نفسانی، زنان و یا مردان دیگر را به فرمانبرداری فراخواند، اطاعتش بدون شک جایز نیست، در حالی که روایت، نهی از اطاعت را فقط درباره زنان بیان کرده و فرموده است: «لا تطیعوا النساء علی حال». آیا از یک فرد معمولی نیز می توان انتظار داشت که چنین منظور عامی را با چنین عبارت خاصی بیان کند، تا چه رسد به امیرالمؤمنین (ع) که امیر کلام است و سلطان فصاحت و بلاغت؟! دوم اینکه در جایی که یک شخص به عنوان قاضی یا حاکم، حکمی صادر می کند، از آنجا که صدور حکم پس از تشخیص موضوع صورت می گیرد، اطاعت از این حکم در واقع فقط اطاعت از دستور الهی نیست، بلکه اطاعت از دستور کلی الهی پس از تطبیق آن بر یک موضوع مشخص است که توسط قاضی صورت گرفته است و از آنجا که قاضی درباره تشخیص موضوع ولایت دارد، هیچ یک از اصحاب دعوی و حتی اشخاص ثالث نمی توانند تشخیص موضوعی قاضی را نپذیرند و فقط حکم کلی شرعی را قبول کنند و اصولاً صرف پذیرش حکم کلی در این گونه موارد، منشأ اثر نیست، بلکه تمام اثر ناشی از مترتب دانستن حکم بر یک موضوع خاص است و این نیز همان کاری

---

۱- واثقی راد، محمدحسین، سیره معصومین علیهم السلام، ص ۱۹۲

است که توسط قاضی یا حاکم، از طریق تشخیص حکم کلی شرعی و سپس موضوع معین خارجی و آنگاه دستور به اجرای حکم مزبور در خصوص موضوع مورد نظر انجام می‌شود.<sup>۱</sup>

## ۲-۲-۴ روایات نقصان عقل زنان

روایاتی که بیان‌گر ناتمامی عقل زنان هستند، بسیارند. اما دو نقل از همه بیش‌تر مطرح است، یکی در منابع شیعی و دیگری در منابع اهل سنت که به گونه‌ای همانندند و از کمبود عقل و ایمان زنان سخن می‌گویند.

۱- از رسول خدا روایتی نقل شده است که در منابع اهل سنت، از جمله صحیح بخاری آمده است. بخاری این حدیث را در سه مورد و در سه باب نقل کرده است: در کتاب حیض<sup>۲</sup> و کتاب زکات به طور کامل<sup>۳</sup> و در کتاب شهادت<sup>۴</sup> این نقلها یک روایت است که سه تن از صحابه، با تفاوت‌هایی اندک نقل کرده‌اند. در منابع معتبر دیگر اهل سنت به نقل از افراد دیگر نیز ذکر شده است. بخاری آن را از ابو سعید خدری نقل کرده است. مسلم از عبد الله بن عمر<sup>۵</sup> بیهقی نیز در شعب الایمان با دو سند از عبد الله بن عمر<sup>۶</sup>. حاکم از عبد الله بن مسعود که زنش در این واقعه نقشی داشته است و ذهبی نقل وی را به شرط نقل بخاری و مسلم صحیح دانسته است<sup>۷</sup>. در این روایت که از نظر سند نزد عامه صحیح است، پیامبر بعد از نماز عید، به جمعی از زنان برخورد، به آنان توصیه کرد: صدقه بدهند؛ زیرا بیش‌تر اهل جهنم را زنان تشکیل می‌دهند!

آنان پرسیدند: به چه علت؟ حضرت این‌گونه به آنان پاسخ داد: «تُكثِرْنَ اللَّعْنَ، وَ تَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَ دِينَ أَدَهَبَ لِبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ. قُلْنَ: وَ مَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَ عَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ. قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا. أَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَ لَمْ تَصُمْ. قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا»

۱- ارسطو، محمد جواد، ولایت زن، فصلنامه فقه و حقوق، شمار ۱۸، ص ۱۲۳

۲- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب الحائض باب ترک الحائض الصوم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۳۰۴

۳- همان، باب الزکات علی الاقارب، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۱۴۶۲

۴- همان، باب شهادة النساء، ج ۳، ص ۲۰۶، ح ۲۶۵۸

۵- نیشابوری، ابوالحسن مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱ ص ۶۱، ح ۲۵۰

۶- بیهقی، احمد بن حسین، شعب الایمان، ج ۱ ص ۶۱؛ ج ۴ ص ۲۹۷

۷- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین للحاکم، با تلخیص ذهبی، ج ۴ ص ۶۴۵

۸- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب الحائض باب ترک الحائض الصوم، ج ۱ ص ۹۰، ح ۳۰۴

زنان دیگران را زیاد لعن می‌کنند و نسبت به همسر و تلاش‌های وی کفر می‌ورزند. من ندیدم ناقص عقلان و ناقص دینانی که بر باینده عقل مردان هوشمند و قاطع را جز شما زنان. زنان گفتند: ای رسول خدا نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: آیا گواهی هر زن مانند نصف گواهی مرد نیست؟ گفتند: آری. فرمود: این از نقصان عقل آنان است. فرمود: آیا زمانی که زنان دچار عادت ماهیانه (حیض) شوند ترک نماز و روزه نمی‌کنند؟ گفتند: چرا؟ فرمود: این از کاستی دین آنان است.

به این روایت استدلال کرده‌اند: چون بنابر فرموده رسول خدا، زنان از نظر عقلی و دینی کمبود دارند، پس نمی‌توانند مقام ولایت را دارا باشند، مقامی که نیاز به هوش و ذکاوت بسیار بالا دارد. این حدیث، اشاره به آیه قرآن دارد که می‌فرماید: «اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى».<sup>۱</sup> برای گواهی، به جای یک مرد، دو زن باشد که اگر یکی فراموش کرد، دیگری به یاد او بیاورد. به این آیه شریفه و روایت یاد شده، فقها، برای نفی ولایت و قضاوت زنان در کتابهای فقهی خود استناد کرده‌اند.

۲- در نهج البلاغه، دو فراز از سخنان امیرالمؤمنین علی(ع) نقل شده که حضرت، زنان را کم خرد خوانده است.

الف. در خطبه هشتاد می‌فرماید: «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ، فَأَمَّا نِقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَفَعُوْدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ، وَ أَمَّا نِقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ، وَأَمَّا نِقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ»<sup>۲</sup> مردم! ایمان زنان ناتمام است، بهره آنان ناتمام، خرد ایشان ناتمام. نشانه ناتمامی ایمان، معذور بودنشان از نماز و روزه است - به هنگام عادتشان - و نقصان بهره ایشان، نصف بودن سهم آنان از میراث است، نسبت به سهم مردان و نشانه ناتمامی خرد آنان این بود که گواهی دو زن چون گواهی یک مرد به حساب رود. پس از زنان بد بپرهیزید و خود را از نیکان‌شان واپایید و تا در کار زشت طمع نکنند، در کار نیک از آنان اطاعت ننمایید.

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه هشتاد، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی

ب: سفارش حضرت، به سپاهیان خود در چگونگی رفتار با زنان ناسزاگو: «ولا تهيجوا النساء بأذى و إن شتمن أعراضكم و سببن أمراكم، فإنهن ضعیفات القوی و الانفس و العقول»<sup>۱</sup>. زنان را با زدن بر مینگیزانید، هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیران تان را دشنام گویند، که توان زنان اندک است و جان شان ناتوان و خردشان دستخوش نقصان.

پاسخ این روایت را بسیاری نقل و فقها در کتابهای فقهی خود مطرح کرده‌اند، و فقیهان این روایات را غیر قابل انکار دانسته و مخالفان ولایت زنان گفته‌اند: با توجه به سخنان رسول خدا(ص) و علی(ع) درباره زنان نمی‌توان آنان را در پست‌های مدیریتی و ولایی جامعه برگمارد. از این استناد و برداشت، پاسخ‌هایی داده شده که یادآور می‌شویم.

۱. دو روایت حضرت علی(ع) با نقل‌های مختلفی ارائه شده است. نقل نهج البلاغه مرسل است و منابع دیگر آن سند ندارند. نقل اهل سنت نیز برای شیعه در حد سند صحیح اعتبار ندارد.  
۲. سخن پیامبر(ص) درباره زنان بیان‌گر ناتوانی آنان نیست. حضرت با این که زنان را در عقل ناتمام دانسته، اما خطاب به زنان می‌فرماید شما بر مردان دارای عقل خالص (أب) غالب می‌شوید. یعنی حضرت به توانایی‌هایی نظر دارد که در زنان وجود دارند و این توانایی‌ها خردمندترین مردان را تحت سلطه قرار می‌دهند.

۳. جنبه احساسی و عاطفی زنان، بسیار بالاست و چه بسا در مواردی، این جنبه بر جنبه و جهت خردورزی آنان غلبه کند. به همین جهت حضرت علی(ع) به نیروهای نظامی خود سفارش می‌کند در برابر احساسات تأثر بر انگیز زنان، بازتاب نشان ندهند. زنان مانند هر کس دیگر می‌دانند هر کس به جنگ برود، می‌کشد یا کشته می‌شود و باید پاسخ‌گوی عمل خود باشد. اما وقتی که با کشته خود روبه رو می‌شوند، سخنانی بر زبان می‌آورند که نادرست و غیر مناسب است. امام علی(ع) بیان می‌کند این غلبه احساسات زنان باعث نشود که نیروهای نظامی نسبت به سخنان زنان بازتاب نشان دهند، زیرا آنان در چنین مواردی، به نقش کشته شدگان در جنگ کاری ندارند و احساساتشان بر خردشان غلبه می‌کند.  
علی(ع) خود در پایان جنگ جمل شاهد چنین صحنه‌ای بود. صفیه، دختر حارث، زن عبد الله بن خلف خزاعی به علی گفت: «ای قاتل دوستان و متفرق کننده جماعتها». علی(ع) در پاسخ وی فرمود: «انی لا الومک ان تبغضینی یا صفیه و قد قتلت جدک یوم بدر و عمک یوم احد و زوجک الآن و لو کنت قاتل الاحبة

۱- همان، نامه ۱۴. «فإنهن ضعیفات القوی و الانفس و العقول»

لقتلت من فی هذه البیوت فتفتش فکان فیها مروان و عبدالله بن زبیر»<sup>۱</sup> من تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا جدت را در روز بدر و عمویت را در روز احد و همسرت را اکنون کشته‌ام. من اگر کشنده دوستان بودم، تمام کسانی را که به این خانه‌ها پناه برده‌اند می‌کشتم. تفتیش کردند دیدند عبد الله بن زبیر و مروان در آن خانه‌ها هستند.

۴. راجع به سخن امام علی(ع) در نهج البلاغه می‌توان گفت چون پس از جنگ جمل ایراد شده حضرت نخواستند از ام‌المؤمنین عایشه به بدی یاد کنند و همان گونه که ذکر شد، حضرت وی را با احترام کامل همراه چهل زن به مدینه فرستاد. این جا در انتقاد از وی می‌گوید: او مانند دیگر زنان، دارای کاستی‌هایی است که تصمیم وی برای جنگ با خلیفه و جنگ با جانشین پیامبر، برخاسته از این کاستی‌هاست که در سرشت تمام زنان وجود دارد. و این خود، احکام خاصی را در شرع و تکالیف مهمی را از آنان برداشته است: جهاد بر آنان واجب نیست، در ایام خاص، نماز و روزه از آنان برداشته شده است و... بنابراین، باید از پیروی نیکان آنان در کار نیک هم پرهیز کرد تا انسان گرفتار غفلت نشود. پیروی مردم از عایشه برخاسته از بی‌بصیرتی بود و بی‌توجهی آنان به احکام دین و سفارش‌های رسول گرامی اسلام درباره جایگاه زنان و ظرفیت آنان. به همین علت حضرت در مورد دیگر فرمود: «و اما فلانة فأدرکها رأی النساء و ضغن غلا فی صدرها کمرجل القین»<sup>۲</sup> اما آن زن [عایشه] اندیشه زنانه بر او دست یافت و در سینه‌اش کینه، چون کوره آهنگری بتافت.

هدف حضرت این بود که دوباره مردمان گرفتار چنین مشکلی نشوند. بدیهی است وقتی می‌فرماید: از نیکان آنان در معروف پیروی نکنید، یعنی از زنانی که اندیشه زنانه بر آنان دست یافته و چیره گشته؛ اما نظر آنان که بر اساس خرد، دین و مذهب می‌اندیشند و اندیشه و رأی‌شان زنانه نیست بی‌گمان محترم است.<sup>۳</sup>

زنان برابر آموزه‌های وحیانی و قرآنی حق امر به معروف و نهی از منکر دارند. و اگر سخن حضرت را حمل بر این بکنیم که امر آنان را در معروف نباید پیروی کنیم و نهی آنان را از منکر نباید به کار بندیم، سخن حضرت را در برابر قرآن و آموزه‌های وحیانی قرار داده‌ایم.

۱- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲ ص ۲۶۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

۳- شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المراه لتولی السلطه، ص ۱۰۲

۵. حضرت در این جا نمی‌خواهد بگوید: در آفرینش عقل زنان کم‌تر از عقل مردان است. یعنی ساختار وجودی آنان به گونه‌ای است که عقل‌شان ناتمام است، بلکه منظور حضرت عقل اکتسابی و تجربی است که در اکثر زنان کم‌تر است. در آیه قرآن، تعبیر به نقص عقل زن نشده است، بلکه بیان شده اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش بیاورد؛ چون زنان به کار داد و ستد و قرض و امثال آن نمی‌پرداختند، در متن جامعه حضور نداشتند و به خاطر نداشتن حشر و نشر گسترده و آشنا نبودن با شگردها و... در چنین مواردی ممکن بود جزئیات تأثیر گذار را از یاد ببرند، و یا فریب بخورند؛ لذا گواهی دیگری ضمیمه می‌شود و این ربطی به بی‌عقلی و ناتوانی ذاتی و هوش زنان ندارد.

زنان در مواردی که تخصص دارند و به آنان مربوط است، می‌توانند گواهی بدهند. در چنین مواردی گواهی یک زن حتی، قابل پذیرش است!<sup>۱</sup> این نکته نشان می‌دهد سطح آگاهی و توان مندی زنان در احکام صادره از طرف شرع نقش داشته و دارد.

یادآوری: به بیانی دیگر نیز می‌توان از سخن حضرت پرده برداشت و آن را روشن کرد: حضرت عقل را دو گونه می‌داند عقل طبیعی و عقل اکتسابی. سخنان حضرت در این باره با تعبیرهای گوناگون نقل شده است.

الف. «الْعَقْلُ عَقْلَانِ عَقْلُ الطَّبْعِ وَ عَقْلُ التَّجْرِيبَةِ وَ كِلَاهُمَا يُؤَدِّي إِلَى الْمَنْفَعَةِ»<sup>۲</sup> عقل دو گونه است: عقل طبیعی و عقل تجربی و اکتسابی و هر دو به سود راه می‌برند.

در سخنی دیگر، در نامه‌ای به امام حسن، عقل را به استفاده از تجربه‌ها تعریف می‌کند و می‌فرماید: «وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ»<sup>۳</sup> عقل، حفظ تجربه هاست و بهترین تجربه آن است که باعث عبرت و وعظ تو بشود. و در سخنی دیگر حفظ تجربه را اصل و رأس خرد می‌شمارد: «حفظ التجارب رأس العقل»<sup>۴</sup> در نامه خود به ابوموسی، شقی را کسی می‌داند که از سود خرد و تجربه بهره نبرد. «فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل و التجربة»<sup>۵</sup> ابن ابی الحدید در شرح سخن حضرت، که

۱- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، صص ۴۲۴-۴۲۵

۲- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶

۳- نهج البلاغه ص ۴۰۲

۴- آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴، ش ۱۰۱۴۱

۵- نهج البلاغه، نامه ۷۸. فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ

عقل حفظ تجربه‌هاست، می‌نویسد: بر اساس همین سخن حضرت، دانشمندان و متکلمان عقل را به دو قسم غریزی و اکتسابی تقسیم کرده‌اند.<sup>۱</sup>

ب. شعری از حضرت علی(ع) نقل شده که در آن، حضرت عقل را به دو قسم مطبوع و مسموع تقسیم کرده است.

راغب در مفردات، در آغاز تعریف عقل می‌نویسد: یک وقت عقل گفته می‌شود و منظور قوه‌ای است که آماده شده برای دریافت دانش و گاهی عقل گفته می‌شود به دانشی که با این قوه عقلی آن را به دست آورده است و به همین جهت امیر المؤمنین(ع) فرمود: «رَأَيْتَ الْعَقْلَ عَقْلِينَ: فَمَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ فَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ، إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ، وَ ضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ»<sup>۲</sup>. عقل را دیدی که دو گونه است: عقل مطبوع (غریزی) و مسموع (شنیدنی و اکتسابی)، عقل شنیدنی بدون عقل طبیعی فایده‌ای ندارد، همان گونه که بدون خورشید امکان استفاده از نور چشم نیست.

به جهت اهمیت این اشعار، در کتابهای لغت به آن توجه شده است.<sup>۳</sup> و فیلسوفان نیز آن را مورد توجه قرار داده‌اند<sup>۴</sup> و در کتابهای اخلاقی نیز آمده است. و در کتابهای حدیثی و اصولی نیز نقل شده است.<sup>۵</sup>

بنابراین، وقتی حضرت از کاستی عقل زنان سخن می‌گوید، منظور عقل اکتسابی است که زنان، با توجه به اوضاع اجتماعی و فرهنگی، دچار آن شده‌اند. و زمانی که بتوانند این کاستی را جبران کنند، می‌توانند در مناصب مناسب، با توجه به توانمندی خود به کار مشغول شوند.

## ۲-۲-۲-۵ روایات نفی کننده ولایت زنان

در این بخش به سه نمونه از روایاتی می‌پردازیم که خاص ولایت و قضاوت زنان است و آن را از زنان نفی و آنان را شایسته برای این کارها نمی‌دانند:

۱- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶ ص ۱۰۲

۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی ص ۵۷۷

۳- طریحی؛ شیخ فخرالدین مجمع البحرین، ج ۱ ص ۳۵۳، ۶ جلدی؛ مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۵، ص ۵۰۴

۴- سبزواری، ملاهادی بن مهدی، اسرار الحکم فی المفتح و المختتم، ص ۶۴۰

۵- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی؛ ج ۱ ص ۵۵؛ فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام؛ ج ۱ ص ۳۹

۱. امام باقر(ع) نقل می کند که پیامبر(ص) خطاب به علی(ع) فرمود: «یا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَيَّ النَّسَاءُ جُمُعَةٌ وَ لَا جَمَاعَةٌ وَ لَا أَذَانٌ وَ لَا إِقَامَةٌ وَ لَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ وَ لَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ وَ لَا هَرُولَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرَوَةِ وَ لَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ وَ لَا حَلْقٌ وَ لَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ وَ لَا تُسْتَشَارُ وَ لَا تَذْبِحُ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ لَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ وَ لَا تُقِيمُ عِنْدَ قَبْرِ...»<sup>۱</sup> یا علی! زنان جمعه و جماعت، و آذان و اقامه و عیادت بیمار، و تشییع جنازه، و هروله میان صفا و مروه، و دست زدن بر حجر الأسود، و تراشیدن سر ندارند، و تصدّی منصب قضا را بر عهده ندارند، و ایشان مورد مشورت واقع نمی شوند، و جز به هنگام ضرورت، ذبح نمی کنند، و آواز خود را به تلبیه بر نمی آورند، و در کنار قبری اقامت نمی کنند...

این حدیث از جهت سند، قابل قبول نیست و در ردیف روایات صحیح السند قرار نمی گیرد. نکته مهم این که در این حدیث، مواردی ذکر شده که مکروه است و برخی نیز برای نفی وجوب است، مانند شرکت زنان در نماز جمعه. برخی نفی استحباب است، مانند استلام حجر که بر مردان مستحب است و بر زنان خیر. یا هروله برای مردان در سعی مستحب است و برای زنان استحباب ندارد و تراشیدن مو برای زنان در حج حرام است. بنابراین، از این حدیث نمی توان حرمت قضاوت را برای زنان اثبات کرد. مجلسی اول، در شرح خود بر من لا یحضره الفقیه، در توضیح این فراز از حدیث که زنان قضاوت را به عهده نمی گیرند، می نویسد: ممکن است که این حکم مربوط به قاضی منصوب باشد؛ اما در قاضی غیر منصوب از طرف امام، قضاوت زن دانشمند برای زنان و یا مردان محرم اشکالی ندارد: «و لا تولى القضاء كما ذكره الأصحاب فى أنه يشترط فى القاضى أن يكون رجلا، و الظاهر أنه فى المنصب الخاص، فلو كانت عالمة و قضت بين النساء أو الرجال المحارم فالظاهر عدم البأس، و يحتمل التعميم و هو أحوط»<sup>۲</sup> و نباید زن، مسؤول قضاوت باشد آن گونه که اصحاب ذکر کرده اند در این که شرط است قاضی مرد باشد. و ظاهر این است منظور قاضی منصوب خاص از طرف امام است. پس اگر یک زنی عالم باشد و بین زنان قضاوت کند، یا بین مردان محرم خود، ظاهراً اشکال ندارد. و احتمال دارد این شرط را عام دانسته و در تمام موارد قائل به جواز قضاوت زن بود [برای مردان محرم و نامحرم] و این با احتیاط همراه است. یا نه منظور وی از تعمیم، تعمیم در عدم جواز قضاوت زن است که منحصر به قاضی منصوب خاص نیست و قاضی غیر منصوب خاص را نیز شامل می شود.

۱- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۴

۲- مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۲، ص ۱۹۱

در این جا به چند نکته اشاره می‌کنیم.

الف. منظور از قاضی منصوب مخصوص، قاضی است که از طرف امام معصوم نصب شده باشد، مانند شریح در کوفه، مالک اشتر در مصر و ابواسود در بصره. منصوب خاص در برابر منصوب عام است که نصب فقهاء از طرف امام، به نصب عام است، همان گونه که مجلسی اول در موردی دیگر، از این تعبیر استفاده کرده است<sup>۱</sup> و دیگر فقها نیز چنین نظری دارند. مثلاً، میر داماد در بحث نماز جمعه، که شرط است توسط امام یا منصوب از طرف وی گزارده شود، می‌نویسد: «و بالجمله لاراد فی الاصحاب لاشتراط صلاة الجمعة بالامام، علیه السلام، او منصوب من قبله، لکن اصحاب القول بالجواز نزلوا الفقيه الجامع لشرائط الحكم، منزلة المنصوب الخاص علی ماتنطبق به اقوالهم جميعاً و توهم خلاف ذلك من سوء التدبر و ضعف التدرب او نقص التتبع»<sup>۲</sup> دلیلی بر رد کسانانی که قائل به جواز برگزاری نماز جمعه در زمان غیبت هستند، نیست. آنان فقیه جامع شرائط حکم را، به منزله منصوب خاص از طرف امام می‌دانند. آن گونه که تمام اقوال بر آن انطباق دارد و کسی که بر خلاف این نظر توهمی داشته باشد، برخواسته از بدی تدبیر یا ضعف مهارت و نقص تتبع اوست.

به نظر می‌رسد قید مخصوص برای بیان همین نکته است. بنابراین، منظور وی، هر قاضی منصوبی از طرف حاکم و ولی شرعی در حکومت نخواهد بود، بلکه شرط مرد بودن قاضی برای منصوب خاص است.

ب. با توجه به نکته اول، به نظر می‌رسد دلیل معتبری برای نفی قضاوت زنان وجود نداشته که مجلسی، قضاوت زنان را برای مطلق زنان جایز دانسته است و روشن است که هدف وی، قاضی تحکیم نبوده است.

ج. از نظر مجلسی، آنچه باعث می‌شود که زنان نتوانند برای عموم قضاوت کنند، منع شرعی قضاوت آنان نیست، بلکه از آن رو نمی‌توانند برای دیگران قضاوت نمایند که صدای آنان را نامحرمان می‌شنوند، یا مجبور به اختلاط با آنان می‌شوند به همین جهت، برای مردان خویشاوند خود می‌توانند داوری کنند. بنابراین، اگر کسی اصل شنیدن صدای زن را بدون شوائب دیگر حرام نداند و یا اختلاط

۱- همان، ج ۱۰، ص ۲۱۴، و لاشک فی المنصوب الخاص أما العام کالفقیه

۲- میرداماد، محمدباقر بن محمد، شارع النجاة و عیون المسائل، ص ۲۲۰

زنان را با مردان با رعایت ضوابط شرعی و در صورتی که باعث فتنه نشود، روا بدانند، می‌تواند حکم به جواز قضاوت زن و ولایت محدود وی بدهد.

د. احتیاط، که دو وجه در معنای آن ذکر شد، به عنوان یک احتمال ذکر شده است. در نتیجه، می‌توان گفت: مجلسی اول، جزو کسانی است که قائل به جواز قضاوت زن به صورت محدود برای مردان است و قضاوت او برای تمام زنان، بدون اشکال خواهد بود. به این نکته نیز بد نیست اشاره کنم که وی شاگرد شیخ عبد الله بن حسین تستری، از شاگردان بنام محقق اردبیلی بوده است و ممکن است این اندیشه از طریق تستری، از اردبیلی به مجلسی اول رسیده باشد که در ادله ممنوع بودن قضاوت زن در مجمع الفائده تردید نموده است.<sup>۱</sup>

۲. مشابه این روایات را شیخ صدوق در کتاب خصال، از جابر جعفی از امام باقر(ع) نقل کرده است؛ با این اضافه که بعد از «لاتولی القضاء» آمده است: «ولاتولی الامارة».<sup>۲</sup> این روایت نیز مانند روایت پیشین از جهت سند و دلالت دارای اشکال است و بر ادعای مطرح شده دلالت ندارد.

۳. «وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): كُلُّ أَمْرٍ تَدْبِرُهُ أَمْرَةٌ فَهُوَ مَلْعُونٌ»<sup>۳</sup> هر مردی که تدبیر کار وی را زنی به عهده بگیرد، پس او ملعون است. با توجه به این روایت زنان نمی‌توانند تدبیر اموری را در دست بگیرند که زیر دست آنان مرد باشد. قضاوت و ولایت نیز این گونه است. در پاسخ کسانی که به این روایت برای روا نبودن ولایت زنان استناد جسته‌اند، باید گفت سند روایت هم مجهول است و هم مرفوعه، در نتیجه به هیچ وجه قابل استناد و استدلال برای حکمی فقهی نیست.

## ۲-۲-۲-۲ روایات بیان گر مقدم نداشتن زنان بر مردان

در حدیث آمده است: «أَخْرَوْهِنَّ مِنْ حَيْثُ أَخْرَهَنَّ اللَّهُ» زنان را در آخر قرار دهید؛ زیرا خداوند آنان را در آخر قرار داده است.

۱- موسسه امام صادق (ع)، گروه علمی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص ۱۶۸  
۲- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۴۹ - ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، خصال، ص ۵۸۵ «جَابِرُ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا عِيَادَةُ الْمَرِيضِ وَلَا أَتْبَاعُ الْجَنَازَةِ وَلَا إِجْهَارٌ بِالتَّلْبِيَةِ وَلَا الْهَرُولَةُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا اسْتِلَامُ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَلَا دُخُولُ الْكَعْبَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِلَّا يَقْضِرْنَ مِنْ شَعُورِهِنَّ وَلَا تُؤَلَّى الْمَرْأَةُ الْقَضَاءَ وَلَا تُؤَلَّى الْإِمَارَةَ وَلَا تُسْتَشَارُ وَلَا تَدْبَحُ إِلَّا مِنَ الْأَضْطِرَارِ».

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۸

به این حدیث برای نفی ولایت و قضاوت زنان، شیخ طوسی در کتاب خلاف<sup>۱</sup> و علامه حلی در نهج الحق<sup>۲</sup> استدلال کرده‌اند و گفته‌اند: قاضی قرار دادن زنان بر مردان، به معنای مقدم داشتن آنان بر مردان است که این حدیث دستور می‌دهد آنان را در آخر قرار دهید و بر مردان مقدم ندارید که برای قضاوت نزد زنان بیایند.

در پاسخ به این حدیث به چند نکته می‌توان اشاره کرد.

۱. این حدیث از ابن مسعود نقل شده و مرفوع و سند آن را ضعیف و غیر قابل پذیرش دانسته‌اند.<sup>۳</sup>  
۲. ابن مسعود آن را از پیامبر(ص) نقل نکرده است. ممکن است این نظر ابن مسعود بوده باشد. بر فرض که چنین حدیثی نقل شده باشد، به معنای جاهایی است که خدا زنان را در آخر قرار داده و باید این گونه با آنان عمل کرد و قضاوت و ولایت را نمی‌توان با این روایت از زنان نفی کرد، مگر دلیل دیگری وجود داشته باشد. این حدیث، می‌گوید زنان را در آخر قرار دهید؛ اما این که آخر چیست، حدیث آن را بیان نمی‌کند.

۳. واژه حیث، در این حدیث برای مکان است؛ یعنی در مکانهایی که خداوند آنان را در آخر قرار داده، شما نیز آنان را در آخر قرار دهید و بر مردان مقدم مدارید. بنابراین، حدیث ربطی به قضاوت و مقام اجتماعی و سیاسی زن ندارد و مربوط به شیوه نماز زنان و مردان در یک مکان است و از آن استفاده‌های مختلفی کرده‌اند.

الف. در هنگام نماز، زنان نباید جلوتر از مردان بایستند. صاحب مستدرک الوسائل، حدیث را در بابی ذکر کرده که این معنی را بیان می‌کند و آن را دلیل بر کراهت می‌داند.<sup>۴</sup>

ب. برخی به این حدیث استناد کرده‌اند که نماز محاذات (هم ردیف شدن مرد با زن) باعث بطلان نماز مرد می‌شود.<sup>۵</sup> اما محدث نوری آن را مکروه دانسته است.

ج. از منابع زیادی استفاده می‌شود که این حدیث، ناظر به نماز جماعت و ترتیب ایستادن مردان و زنان در صفوف جماعت است. از این حدیث به دست می‌آید باید زنان جلوتر از مردان نایستند؛ زیرا در معابد یهود، زنان و مردان به صورت مختلط برای عبادت می‌ایستادند. مسلمانان نیز در آغاز بدون ترتیب

۱- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶ ص ۲۱۳

۲- حلی، حسن بن یوسف، (علامه حلی)، نهج الحق و کشف الصدق ص ۵۶۲ « و من وَاَها القِضاء قَدَمَها و آخر الرجال

۳- زیلعی، جمال الدین، نصب الرایه، ج ۲ ص ۴۶

۴- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۳۳۳ «بَابُ كُرَاهَةِ صَلَاةِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ تَصَلِّي قُدَامَهُ أَوْ إِلَى جَانِبِهِ وَكَذَا الْمَرْأَةُ إِلَّا بِمَكَّةَ».

۵- عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۲ ص ۱۷۷

بین زن و مرد نماز می‌خواندند. دستور داده شد که مردان در نماز جلوتر از زنان بایستند.<sup>۱</sup> به همین جهت روایاتی از ابوهریره، جابر بن عبد الله و دیگران نقل شده است که: «خیر صفوف النساء آخرها و شرّها اولها و خیر صفوف الرجال اولها و شرّها آخرها»<sup>۲</sup> بهترین صفهای زنان صفهای آخر آنان و بدترین صفهای آنان، صفهای اول آنان است و بهترین صفهای مردان صفهای اول آنان و بدترین آن، صفهای آخر آنان است.

نکته جالب توجه این است که برای اولین بار محقق حلی در معتبر برای این که زنان در جماعت باید پشت سر امام جماعت بایستند، به این حدیث استناد کرده است.<sup>۳</sup> و علامه در کتابهایش<sup>۴</sup> برای شیوه نماز جماعت زن و مرد به آن استناد کرده است و پس از محقق حلی و علامه حلی، دیگر علمای شیعه، برای ترتیب صفوف نماز زن و مرد به این حدیث استدلال کرده‌اند.

د. شماری نیز، این حدیث را دلیل بر آن گرفته‌اند که زنان نمی‌توانند امامت جماعت مردان را به عهده بگیرند<sup>۵</sup> که کسی مدعی آن نیست و از ادله دیگر باید استفاده کرد.

اما این که شماری گفته‌اند: وقتی زن نمی‌تواند امامت نماز جماعت برای مردان را به عهده بگیرد، پس به طریق اولی، نمی‌تواند ولایت و قضاوت را به عهده بگیرد، درست نیست؛ زیرا نماز جماعت جزو عبادات است و عبادت دارای شرایط خاصی است و با مسائل اجتماعی که زنان در برابر آن، بمانند مردان، مسؤول هستند، متفاوت است.

## ۲-۲-۷- روایات بیان‌گر ممنوعیت مشورت با زنان

در این باره روایات فراوانی دیده می‌شود. در پاره‌ای از روایات آمده با آنان مشورت کنید سپس بر خلاف نظرشان عمل نمایید. یا نقل شده سیره رسول خدا (ص) این بود که وقتی قصد جنگ داشت، زنان خود را برای مشورت جمع می‌کرد، سپس با نظر آنان مخالفت می‌نمود. افرادی نیز بر این ادعا شواهد تاریخی ارائه کرده‌اند.

۱- ابی‌شبیبه، ابن ابوبکر، المصنف، ج ۳ ص ۱۴۹ ح ۵۱۵

۲- ترمذی، محمد، سنن، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۰۱ - ۱۰۰۰

۳- محقق حلی، جعفر بن حسن، المعتمد فی شرح المختصر، ج ۲ ص ۴۲۶ - ۴۲۸

۴- همان، تذکره الفقهاء، ج ۲ ص ۴۱۵، چاپ جدید؛ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲ ص ۱۱۲

۵- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱ ص ۱۸۰

در نهج البلاغه روایاتی در مذمت مشاورت با زنان آمده است.<sup>۱</sup> و در منابع دیگر، موارد متعددی ذکر شده است که دستور پرهیز از مشاورت با زنان داده شده، یا مشاورت با آنان روا دانسته نشده است.

۱. در دو روایتی که در دسته قبل ذکر شد، چنین آمده بود: «و لا تستشار» زنان مورد مشاورت واقع نمی‌شوند.

۲. «إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ رَفَعَهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا أَرَادَ الْحَرْبَ دَعَا نِسَاءَهُ فَاسْتَشَارَهُنَّ ثُمَّ خَالَفَهُنَّ»<sup>۲</sup>  
اسحاق بن عمار بدون سند گوید: شیوه پیامبر(ص) این بود که هرگاه اراده نبرد داشت زنان خود را می‌خواند و با آنان مشاورت می‌کرد، آن گاه با نظرشان مخالفت می‌نمود.

۳. علی(ع) در نامه خود به فرزندش امام حسن(ع) می‌فرماید: «وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ»<sup>۳</sup> و بر حذر باش از مشاورت با زنان، زیرا نظر آنان رو به نابودی و ناقص است و تصمیم آنان سست است.

۴. سلیمان بن خالد گوید: شنیدم که امام صادق می‌فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ فِيهِنَّ الضَّعْفَ وَ الْوَهْنَ وَ الْعَجْزَ»<sup>۴</sup> بر حذر باشید از مشاورت با زنان زیرا در آنان ضعف، سستی و ناتوانی وجود دارد.

۵. امیر المؤمنین(ع) فرمود: «فِي خِلَافِ النِّسَاءِ الْبِرْكَةُ»<sup>۵</sup> در مخالفت با زنان برکت است.

۶. امام صادق(ع) به برخی یارانش فرمود: «اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شِرَارِ نِسَائِكُمْ وَ كُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ فَيَدْعُوَنَّكُمْ إِلَى الْمُنْكَرِ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) النِّسَاءُ لَا يُشَاوَرْنَ فِي النَّجْوَى وَ لَا يُطْعَنَ فِي ذَوِي الْقُرْبَى»<sup>۶</sup> پناه ببرید از زنان بدتان به خدا و از برگزیدگان آنان بر حذر باشید و پرهیز کنید. از آنان در کارهای معروف اطاعت ننمایید، تا شما را به منکر نخوانند و فرمود، پیامبر(ص) فرموده است: با زنان در نهان مشاورت نمی‌شود و نظرشان در باره نزدیکان مورد اطاعت واقع نمی‌گردد.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۸۵، نامه ۳۱. «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَ لَا يَظْرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَ لَا يَضَعُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعْدُونَ الصِّدْقَةَ فِيهِ غَرْمًا وَ صَلَةَ الرَّحِمِ مَنًا وَ الْعِبَادَةَ اسْتَطَالَةَ عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ وَ إِمَارَةَ الصِّبْيَانِ وَ تَدْبِيرَ الْخُصْيَانِ»

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۸

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵ ص ۵۱۷

۵- همان ص ۵۱۸

۶- همان ص ۵۱۸.

۷. در روایت مرسلی آمده که نزد امام باقر(ع) سخن از زنان به میان آمد، فرمود: «لَا تُشَاوِرُوهُنَّ فِي النَّجْوَى وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي ذِي قَرَابَةٍ»<sup>۱</sup> در نهان با آنان مشورت نکنید و نه هم از آنان درباره نزدیکان اطاعت نمایید.

در پاسخ به این روایات و همانند آنها می‌توان گفت که در قرآن مشورت با افراد جامعه در مسائل اجتماعی، اعم از زن و مرد، مورد تأکید قرار گرفته است.<sup>۲</sup> و در امور جامع و کارهای همگانی، که در آیه قرآن می‌گوید بدون اجازه پیامبر(ص) جلسه را ترک نکنید، حق مشارکت دارند.<sup>۳</sup> روشن است که در مشورت مسائل اجتماعی، چنانچه زنان اطلاعات و آگاهی‌های خاصی داشته باشند، باید طرف مشورت قرار گیرند. در قرآن حل مسائل خانواده با مشورت و تبادل فکری زن و مرد مورد توجه قرار گرفته است. درباره از شیر گرفتن فرزند، خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ»<sup>۴</sup> اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندشان را قبل از دو سال از شیر باز گیرند، اشکالی بر آن دو نیست.

در داستان موسی و دختران شعیب، دختران به معرفی موسی در نزد پدر می‌پردازند و به اذن و خواست پدر، او را به نزد پدر می‌آورند و از پدر می‌خواهند که وی را به خاطر شایستگی‌هایی که دارد، به کار بگمارد.<sup>۵</sup> آیا دختران شعیب، کم خرد بودند و نمی‌باید شعیب پیامبر به پیشنهادشان گوش می‌داد؟ یا خیر؛ کار خردمندانه همان است که شعیب انجام داد. یعنی شعیب، پیشنهاد خردمندانه دختران خود را پذیرفت و فرجام خوش و شیرین و سعادت آفرین آن را دید. و کار او چنان زیبا و خردمندانه بود که قرآن آن را گزارش داده، تا سرمشق زندگی خانوادگی و اجتماعی مسلمانان قرار بگیرد.

بنابراین، روایات ذکر شده بر خلاف آیات قرآن و سنت نبوی است که در قبل به آن اشاره شد. افزون بر این، می‌توان از آن روایات این گونه پاسخ داد:

الف. بسیاری از این روایات دارای سند قابل قبولی نیستند که بتوان با آنها یک حکم فقهی استخراج کرد. درباره دو روایت اول، که تعبیر «لا تستشار» دارند سخن گفته شد. روایت مربوط به مشورت

۱- همان ص ۵۱۸.

۲- سوره شوری، آیه ۳۸ و آمرهم شوری بینهم

۳- سوره نور، آیه ۶۲ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ»

۴- سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۵- سوره قصص، آیه ۲۵.

پیامبر(ص) با زنانش و مخالفت با آنان مرسل است و سند ندارد و بی اعتبار است. همچنین روایت پنجم تا هفتم. چهار روایت دیگر نیز، از نظر سند ضعیف هستند.

ب. نفی مشورت دلیل بر حرمت نیست؛ زیرا در دو روایت اول، که به یک شماره ذکر شد، مواردی از نفی استحباب و کراهت دیده می‌شود.

ج. در روایتی از علی (ع) نقل شده که مشورت با زنانی که دارای عقل و تجربه باشند اشکال ندارد. اصل روایت در کنز الفوائد کراچی است و مجلسی در بحار الأنوار آن را نقل کرده است: «إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ إِلَّا مَنْ جَرَّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلِهَا فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ يَجْرُؤُ إِلَى الْأَفْنِ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ»<sup>۱</sup> برحذر باش از مشورت با زنان، مگر آنان که تجربه و کمال عقل آنان را دریافته باشی؛ زیرا آنان دارای نظری سست و تصمیمی ناپایدارند.

در این‌جا حضرت مشورت با زنان مجرب و عاقل را روا دانسته است. ممکن است این نقلی دیگر از نامه ۳۱ باشد و ممکن است سخنی دیگر از حضرت باشد. در موارد دیگر نیز حضرت تجربه را برای مشورت مناسب دانسته است. آن‌جا که می‌فرماید: «أَفْضَلُ مَنْ شَاوَرْتَ ذُو التَّجَارِبِ»<sup>۲</sup> برترین کسانی که می‌توانند طرف مشورت تو قرار گیرند با تجربگان هستند.

د. همان‌گونه که پیش از این نقل شد، پیامبر(ص) با زنان خود مانند ام سلمه و خدیجه، مشورت می‌کرده است. بنابراین، روایتی که ذکر شد پیامبر(ص) با زنان خود مشورت می‌کرد، بعد به مخالفت می‌پرداخت، با سیره حضرت نمی‌سازد. از سند آن که بگذریم، شاید مربوط به زمانی بوده که افرادی سعی داشته‌اند از طریق زنان حضرت، نظر ایشان را تغییر دهند و آنان نیز در این جلسات نظر دیگران را مطرح می‌کرده‌اند؛ از این روی پیامبر نظر آنان را نمی‌پذیرفته است، نه این که صرف مخالفت با نظر آنان ارزش بوده است، بلکه می‌دانست نظر دیگران را ابراز می‌نمایند.

ه. از ذیل روایت ششم و روایت هفتم استفاده می‌شود که جلسه نهانی، یا مشورت پنهانی با زنان، روا نیست و دیدگاه آنان درباره نزدیکان در مواردی نادرست است؛ چون آنان را ممکن است رقیب خود بدانند و این به طور مطلق نیست.

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۰۰ ص ۲۵۳ «مَنْ جَرَّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»

۲- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسایل، ج ۸ ص ۳۴۳

در نتیجه می‌توان گفت اصل مشورت با زنان اشکال ندارد و این از سیره پیامبر(ص) و سخن امیرالمؤمنین(ع) استفاده می‌شود، منتهی این مشورت باید با زنان دارای تجربه و عقل و با شرایط خاص و در موارد خاص باشد و این نکات در هر مشورتی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. در ارتباط با این گونه روایات، باید زمان و مکان را نیز در نظر گرفت؛ چون در زمانی که زنان از مسائل اجتماعی بیگانه هستند و از نظر فرهنگی عقب مانده، نظرات آنان نیز نارسا خواهد بود؛ اما اگر به رشد علمی کافی رسیده و دارای کمال و تجربه باشند، مشورت با آنان سودمند خواهد بود.

## ۲-۲-۳ اجماع

در کتابهای علمای گذشته شیعه در این مسئله اجماعی نیافتیم ولی فقیهان اهل سنت این مسئله را ذکر کرده‌اند. شاید علت عدم ذکر اجماع در این مسئله نزد امامیه این باشد که شیعه، امامت و ولایت عظمی را به نص پیامبر اکرم(ص) برای وصی اول امیرالمؤمنین علی(ع) ثابت می‌داند و سپس برای دیگر اوصیاء به نص وصی پیشین ثابت می‌شود. به همین جهت فقهای امامیه در این مسئله نیاز ندیده‌اند که راجع به آن بحث فقهی کنند.

البته بعضی فقها به روایاتی استناد کرده‌اند که به صورت غیرمستقیم بر اجماع مخالف با ولایت زنان دلالت دارد و ادعا دارند علامه حلّی در نهج الحق برای اولین بار اجماع را مطرح کرده است.<sup>۱</sup> گرچه عبارت علامه به روشنی این مطلب را نمی‌رساند. یا اینکه شهید ثانی در مسالک با تعبیر «شرط مردن بودن قاضی مورد وفاق و اتفاق است»، از این اجماع یاد کرده است.<sup>۲</sup> این اجماع را نراقی در مستند از مسالک و نهج الحق و معتمد نقل کرده است.<sup>۳</sup> صاحب جواهر آن را از منابع گوناگونی مانند مسالک، نهج‌الحق و ریاض نقل کرده است.<sup>۴</sup> اما علمای اهل سنت در این مسئله تصریح به اجماع کرده‌اند.

قرطبی در تفسیر خود نوشته است: «فقیهان در اینکه زن نمی‌تواند امام باشد اجماع دارند هرچند در جواز قضاوت زن در اموری که شهادتش پذیرفته می‌شود اختلاف نظر دارند».<sup>۵</sup>

۱- علامه حلّی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۵۶۲. «ذهب الإمامية إلى أنه لا يجوز أن يتولى المرأة القضاء».

۲- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۳ ص ۳۲۹ «هو موضع وفاق»

۳- نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۱۳ ص ۳۵

۴- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۰، ص ۱۲

۵- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰

امام الحرمین جوینی می‌گوید: «فقیهان در اینکه زن نمی‌تواند امام باشد اجماع دارند».<sup>۱</sup> و از معاصرین مولف کتاب «الفقه علی مذاهب الاربعه» به اجماع فقیهان بر این مطلب تصریح کرده است.<sup>۲</sup>

در پاسخ به ادعای اجماع و دلایل آنها باید گفت که حجیت اجماع در نزد ما بر این پایه استوار است که وجود روایات صریح ائمه معصومین(ع) که به دست علمای متقدم رسیده است باعث اتفاق نظر آنان گشته و پس از آن این روایات مفقود شده و فقط فتوای فقیهان باقی مانده که بر وجود روایات دلالت می‌کند. زیرا در صورتی که یک حکم را در میان فتوای فقها مشاهده کنیم و دلیل آنرا هم نتوانیم از کلمات آنها بدست بیاوریم مطمئن می‌شویم که حتماً این فتوا بر اساس روایات صریحی بوده که به دست ما نرسیده است. و این گونه از فتاوا نشانگر روایاتی است که در زمان ظلم و استبداد و فشار سیاسی از بین رفته‌اند. بنابراین دیدگاه فتوای فقها در فروع فقهی که در کلمات آخرین سلسله از علمای گذشته و یا علمای متأخر یافت می‌شود حتی در صورت اجماع حجت نیست؛ چون زمان این فتواها به زمان امامان متصل نیست تا از این راه بتوانیم اتصال حکم را به زمان معصوم به دست آوریم. از این رو نبود اختلاف و حتی وجود اجماع در مسائل و فروع مطرح شده در عصر متأخرین حجت به معنای علمی این واژه نیست.

## ۲-۲-۴ مقتضای اصول عملیه

آنچه تاکنون بیان شد مقتضای ادله و حجج شرعی سلبی یا ایجابی بود. اما این پرسش مطرح است که اگر فقیه نتواند از ادله اجتهادی به یک نتیجه قطعی در این زمینه دست یابد، مقتضای اصول عملی چیست؟

همه فقیهان بر این باورند که در حالت شک، به اصول نفی کننده تمسک می‌شود. زیرا ولایت سلطنت و نفوذ رای از اموری است که به جعل از سوی خدوند و دلیلی که بیانگر چنین جعلی باشد نیاز دارد و هیچ انسانی - جز در صورت وجود دلیل خاص - نمی‌تواند بر دیگری ولایت داشته باشد و اگر در وجود دلیل شک داشتیم، اصل بر عدم ولایت و نفوذ حکم انسانی بر انسان دیگر است. به نظر می‌رسد این سخن صحیح و بدون اشکال است. و تا آنجا که سراغ داریم شیخ طوسی اولین کسی است که به این اصل تمسک کرده است.

۱- امام الحرمین، عبد الملک بن عبد الله، الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، ص ۶۲

۲- جزیری، عبد الرحمن، الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۶

ایشان درباره ممنوعیت ولایت و حکومت و قضاوت برای زنان می‌گوید: «دلیل ما برای ادعای فوق این است که جایز بودن قضاوت برای زنان به دلیل نیاز دارد؛ چون قضاوت یک حکم شرعی است و هرکس مدعی شود که زن شایستگی قضاوت دارد باید دلیل آنرا نیز ذکر کند»<sup>۱</sup>.

نویسنده کتاب «دراسات فی ولایه الفقیه» درباره رجوع به اصل در هنگام شک می‌نویسد: «در این مقام، مجرد شک کفایت می‌کند زیرا اصل بر عدم ثبوت ولایت شخصی بر شخص دیگر است»<sup>۲</sup>.

البته این سخن در صورتی صحیح است که عمومات و اطلاقات لفظی که شامل مردان و زنان در شئون حکومت، ولایت و قضاوت وجود نداشته باشد در حالیکه چنین نیست، چون برخی از اطلاقات و عمومات به طور یکسان شامل زن و مرد می‌شود.

در روایاتی همچون: «العلماء ورثه الانبیاء»<sup>۳</sup> عالمان وارثان پیامبران هستند؛ «الفقهاء حصون الاسلام»<sup>۴</sup>

فقیهان دژهای مستحکم اسلام هستند؛ بدون شک این روایات مطلق بوده و شامل زن و مرد می‌شود و تا زمانی که ضمیر مذکر و مونث در یک کلام جمع نشده و قرینه‌ای بر اراده مذکر وجود نداشته باشد، مذکر بودن ضمائر روایات یاد شده نمی‌تواند آنها را از اطلاق خارج کند. چون در بسیار از موارد ضمیر مذکر، از باب تغلیب در اعم از زن و مرد استعمال شده است؛ مانند آیاتی که در ابتدای آن عبارت «یا ایها الذین امنوا» قرار دارد. زیرا بدون شک مراد از الذین آمنوا جنس زن و مرد هر دو می‌باشد.

از طرف دیگر مردم در گفتگوهای روزمره خود قطعاً به اصل اطلاق عمل می‌کنند اگر در یکی از نصوص، حکمی بر موضوع مطلق و بدون قیدی وارد شود و شک کنیم که مراد واقعی گوینده از آن موضوع، اطلاق بوده یا تقیید، روش مردم در سخنان جاری میان خودشان عمل به اصل اطلاق است؛ البته به شرطی که مقدمات حکمت - که در اصول ثابت شده است - فراهم باشد. علمای اصول این را اصل

۱- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۳، ص ۳۱۱

۲- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱ ص ۳۶۱

۳- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللیالی العزیزیه فی الاحادیث الدینییه، ج ۱ ص ۳۵۸

۴- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۵۹، ح ۱۶۱۶۷

اطلاق می نامند. اصل اطلاق یکی از اصول لفظی است که در مقابل اصول عملی به کار می رود. در این جا نیز مقدمات حکمت فراهم است. و در نتیجه اصل اطلاق جاری می شود.<sup>۱</sup>

این مطلقات بر اصول نافیه ای که در کلمات فقیهان وارد شده حکومت دارند و بر آنها مقدم می باشند زیرا در این مسئله موضوع اصول نافیه شک در ثبوت حکومت و ولایت و قضاوت برای زنان است و این مطلقات به دلیل اصل اطلاق این شک را از بین می برند اما این رفع شک حقیقی نیست بلکه به سبب معتبر بودن این سیره در نزد عقلا می باشد و شارع نیز این سیره را رد نکرده و آنرا امضا نموده است. پس اطلاقات بر اصول نافیه حکومت دارند، و بر آنها مقدم می شوند و با وجود این اطلاقات جایی برای رجوع به اصول نافیه یاد شده نمی ماند.<sup>۲</sup>

## ۲-۲-۵ مذاق شارع

یکی از دلایلی که برای اثبات عدم ولایت زن به تمسک کرده اند، مذاق شارع است. مقصود از مذاق شارع یا مذاق شرع، روح حاکم بر شریعت و دیدگاه کلی آن در خصوص یک موضوع معین است. چنانکه مثلاً گفته می شود مذاق شارع آن است که هیچ ضرر جبران نشده ای باقی نماند و یا امور عمومی مردم، مانند بهداشت همگانی، آموزش و پرورش، ایجاد تسهیلاتی همچون رساندن آب، برق و گاز به مردم و در رأس همه آنها مسئله حکومت و اداره کشور، به حال خود رها نشود.

در تبیین استدلال به مذاق شارع، می توان گفت: از روح حاکم بر شریعت و مذاق شارع استفاده می شود که آنچه اسلام به عنوان وظیفه اصلی از زنان خواسته است، رعایت پوشش و عدم اختلاط با مردان نامحرم و تصدی امور داخل خانه است. واضح است که عهده دار شدن امور ولایتی مانند قضاوت و حکومت، با این وظیفه منافات دارد. تصدی چنین اموری نه با روحیه زن سازگار است و نه با وظایف اصلی که شارع بر عهده او نهاده است. از مسلمات فقه اسلام است که زن نمی تواند امامت نماز جماعت مردان را بر عهده بگیرد، در حالی که این امکان وجود دارد که بین او و مأمومین پرده ای زده شود تا حجم بدن او در موقع رکوع و سجده دیده نشود و پس از نماز نیز اگر پرسشی باشد، از پشت پرده از او

---

۱- یکی از این مقدمات در کلام برخی اصولی ها، نبود قدر متیقن در مقام تخاطب است. آخوند خراسانی در کتاب کفایه این دیدگاه را پذیرفته و معتقد است که در صورت وجود قدر متیقن در مقام تخاطب اطلاق منعقد نمی شود. (آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۲۴۷) بنابراین استدلال به اطلاقات یاد شده جایز نیست. زیرا قدر متیقن در مقام تخاطب (مرد) وجود دارد. اما برخی از دانشمندان اصول مانند میرزای نایینی، محمد حسین، در کتاب فوائد الاصول ص ۵۷۵ و دیگران این شرط را قبول ندارند و معتقدند تمسک به اصل اطلاق بدون اعتبار این شرط در میان مقدمات حکمت جایز است و می توان به اصل اطلاق تمسک کرد.

۲- آصفی، محمد مهدی، زن و ولایت سیاسی و قضایی، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (ع)، شماره ۴۲، ص ۷۸، تابستان ۸۴

بپرسند، ولی شارع مقدس اسلام به هیچ وجه و در هیچ صورتی این امر را نپذیرفته است. پس چگونه ممکن است قضاوت و حکومت او یا تصدی مناصب ولایی دیگر را که بسیار بیشتر از امامت نماز، مقتضی ارتباط با نامحرم و مراجعه آنان به وی است، پذیرفته باشد؟!

## ۲-۲-۶ ارتکاز متشرعه

مقصود از ارتکاز متشرعه، ثبوت و رسوخ یک مفهوم معین در ذهن افرادی است که به شریعت اسلام پایبند و معتقدند. برای ارتکاز متشرعه، می‌توان به احترام قرآن و کعبه در نزد همه مسلمین و احترام خاص ائمه (ع) در نزد شیعیان مثال زد. فقها در موارد متعددی به ارتکاز متشرعه استدلال کرده‌اند و آن را یکی از راههای کشف حکم شرعی دانسته‌اند. نکته قابل توجه در ارتکاز متشرعه آن است که ارتکاز، مبین نوع حکم نیز هست، برخلاف سیره که چنین نیست و یک دلیل لَبّی محسوب می‌شود که باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد.

تبیین استدلال به ارتکاز متشرعه در اینجا بدین صورت است که در ذهن همه افراد پایبند به شریعت، این نکته نهفته است که زن را مجاز به تصدی سمت های ولایی نمی‌دانند. بنابراین، اگر کسی در این خصوص نظر مخالفی ابراز کند، با انکار و تحاشی متشرعه مواجه می‌شود.

شاهد دیگر بر وجود این ارتکاز، آن است که در هیچ یک از جوامع اسلامی، اعم از شیعه و اهل سنت، در هیچ زمانی دیده یا شنیده نشده است که یک زن متصدی حکومت یا قضاوت و یا مناصب ولایی دیگر شود. پیامبر (ص)، ائمه (ع)، اصحاب آنان و حتی خلفا و شاهانی که به نام اسلام حکومت کرده‌اند نیز تاکنون چنین اجازه‌ای به خود نداده‌اند که زنی را در یکی از این مناصب قرار دهند. البته واضح است که عملکرد خلفا به دلیل عدم حجیت شرعی، مستند ما نیست، ولی نشان دهنده این مطلب است که ارتکاز متشرعه بر نامشروع بودن ولایت زن به اندازه‌ای قوی بوده است که خلفا نیز از مخالفت با آن خودداری کرده‌اند؛ با آنکه در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس که بیش از ششصد سال بر امت اسلامی حکومت کردند زنان زیادی بودند که هم از حیث علم و فضل، هم طراز و یا برتر از مردان هم عصر خود بودند و هم در دربار خلیفه نفوذ قابل توجهی داشتند.<sup>۱</sup>

این نکته مورد توجه فقهای شیعه و اهل سنت قرار گرفته است و در استدلال های خود به آن اشاره کرده‌اند

۱- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه، ج ۱ ص ۳۳۸

## ۷-۲-۲-۲ مجموع ادله پیشین

اگر فرض کنیم که هیچ یک از ادله‌ای که بیان شد، به تنهایی برای اثبات عدم ولایت زن کافی شمرده نشود، می‌توانیم با استناد به مجموع من حیث المجموع آنها، این مسئله را اثبات کنیم. روشن است که مجموع چند دلیل ضعیف (بر فرض که ضعف ادله پیشین پذیرفته شود)، یک دلیل قوی را به وجود می‌آورد. بنابراین، استدلال به مجموع ادله پیش گفته، چیش چند صفر در کنار یکدیگر نیست تا نتیجه نهایی نیز صفر باشد، جمع زدن چند عدد کوچک است که نتیجه آن یک عدد بزرگ خواهد بود.

### چند نکته و سوال:

#### ۱- آیا ممنوعیت ولایت زن، به حالت‌های استثنایی هم شامل می‌شود؟

بر اساس آنچه گذشت، اثبات شد که زنان مجاز به تصدی مناصب ولایی نیستند. اکنون باید پرسید که آیا این حکم، در شرایط مختلف و حالت‌های گوناگون ثابت است و یا اینکه در برخی حالت‌ها امکان تغییر آن وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش، به چند نکته باید توجه داشت: اولاً: احکام اسلام، اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد؛ زیرا، دین اسلام جاودانه و جهان شمول است و به این مطلب در آیات و روایات متعددی تصریح شده است.

دوم اینکه: همه احکام اسلام ثابت‌اند، چنان که امام صادق (ع) فرموده است: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة لا یکون غیره و لا یجیء غیره»<sup>۱</sup>

ثالثاً: ثابت بودن احکام اسلام، مانع انعطاف‌پذیری و پاسخگویی آنها به نیازهای گوناگون انسان و مقتضیات زمان‌ها و مکان‌های مختلف نیست؛ زیرا شارع اسلام با در نظر گرفتن عناوین راهگشایی مانند: لاضرر، نفی حرج، تقدیم اهم بر مهم، حفظ نظام، مقدمه واجب و... این مهم را تأمین کرده است. البته از آنجا که حالت‌های عارضی یا عوارض، مقطعی‌اند و حکم ثانوی نیز به دنبال پیدایش این حالت‌ها بر موضوع مترتب می‌شود، قهراً احکام ثانوی مقطعی خواهند بود نه دائمی و با از بین رفتن عوارض پیش آمده، احکام ثانوی نیز به دلیل منتفی شدن موضوعشان، منتفی خواهند شد.

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱ ص ۵۸

اینک با توجه به نکات پیش گفته، باید گفت که حالت‌های استثنایی اگر باعث شکل گرفتن مصلحتی شود که رعایت آن در نظر شریعت اسلام از رعایت حکم اولی متعلق به موضوع، مهم‌تر باشد، آنگاه بدون شک به دلیل تحقق یک عنوان ثانوی یعنی لزوم تقدیم مصلحت اهم بر مهم، یک حکم ثانوی پدید می‌آید که مانع اجرای حکم اولی می‌شود.

(الف) اصلح بودن زن برای تصدی قضاوت

بر اساس آنچه گفته شد، یکی از حالات استثنایی که ممکن است باعث پیدایش یک مصلحت اهم شود، فقدان مرد جامع‌الشرایط برای تصدی امور ولایی است؛ مانند اینکه هیچ مرد واجد شرایطی که بتواند متصدی امر قضاوت شود، وجود نداشته باشد. بی‌تردید نمی‌توان قضاوت را تعطیل کرد؛ زیرا تعطیل آن باعث تراکم اختلافات و منازعات در بین مردم و در نهایت، فروپاشی جامعه می‌شود. بنابراین، امر آن دایر می‌شود بین اینکه یک مرد فاقد شرایط، متصدی قضاوت شود و یا اینکه یک زن عهده‌دار آن شود؛ زنی که به استثنای شرط رجولیت، شرایط دیگر قضاوت را داراست. پس بدین ترتیب باید پرسید از میان یک مرد و یک زن که بنا بر فرض، هیچ یک واجد تمامی شرایط قضاوت نیستند، کدامیک باید متصدی این امر شود؟ در پاسخ می‌توان گفت اگر مجموع شرایط موجود در زن بیشتر و مهم‌تر از مجموع شرایط موجود در مرد باشد، لازم است که زن مزبور متصدی امر قضا شود؛ زیرا بنا بر فرض، او اصلح است و به حکم عقل و شرع، با بودن اصلح نوبت به غیراصلح نمی‌رسد. یا به تعبیر دیگر، در صورت تصدی زن مورد نظر، مصالح عمومی، بهتر و بیشتر از حالتی تأمین می‌شود که مرد فاقد شرایط به تصدی قضاوت پردازد.

(ب) تفویض ولایت از جانب مردان به زنان

از دلایلی که در مباحث گذشته بیان شد، معلوم شد که یکی از صفات لازم برای شخص متصدی ولایت، مرد بودن است. دارندگان ولایت نیز که ولایت خود را بی‌واسطه یا باواسطه از خداوند گرفته‌اند، به حکم اولی مجاز نخواهند بود به زنان و یا به اشخاص دیگر فاقد شرایط، تفویض ولایت کنند.

ولی در خصوص قضاوت مأذون، یعنی مردانی که مجتهد واجد شرایط قضاوت نیستند و معذک از سوی ولی فقیه به آنان اذن در قضاوت داده شده است، باید گفت که اذن و تفویض ولایت مزبور، در واقع براساس ضرورت و به منظور حفظ مصلحت اهم در زمان نبود مجتهد واجد شرایط قضا صورت گرفته است و چنان که پیش از این گفته شد، حفظ مصلحت اهم یکی از عناوین ثانویه است که حکم

ثانوی را به دنبال می‌آورد. بنابراین بدون وجود چنین مصلحتی تفویض ولایت قضا بر مرد فاقد شرایط نیز صحیح و مجاز نخواهد بود. ولی در صورت تحقق مصلحت مزبور به طور مسلم تفویض ولایت قضائی بر مردان مقدم بر تفویض آن بر زنان است، زیرا «الضروره تقتدر بقدرها» توضیح اینکه به منظور تأمین مصلحت موردنظر یا ضرورت پیش آمده کافی است که فقط از شرط اجتهاد در قاضی صرف نظر شود و دلیلی ندارد که علاوه بر آن از شرط رجولیت نیز صرف نظر شود. آری اگر مردان غیرمجتهدی که واجد شرایط دیگر لازم برای قضاوت هستند به اندازه‌ای که برای تأمین مصلحت مزبور کافی باشد وجود نداشته باشند آنگاه نوبت به تفویض ولایت قضایی به زنان می‌رسد؛ زنانی که غیر از اجتهاد و رجولیت واجد شرایط دیگر قاضی هستند.

## ۲- چرا در اسلام، تصدی امور ولایی به زنان واگذار نشده است؟

تردیدی وجود ندارد که احکام شرعی بر مدار مصالح و مفاسد واقعی می‌شود، یعنی هر جا واجبی وجود دارد، مبتنی بر یک مصلحت واقعی و نفس‌الامری است و هر جا حرامی تشریح شده است، براساس یک مفسده واقعی بوده است. احکام شرعی دیگر نیز همین طور هستند. بنابراین، عدم جواز تصدی امور ولایی برای زنان، مانند بقیه‌ی احکام شرعی، تأمین‌کننده‌ی یک مصلحت واقعی است؛ اعم از اینکه ما بتوانیم آن را تشخیص دهیم و یا نتوانیم.

سعی ما در اینجا آن است که با تأملات عقلی و با مراجعه به کتاب و سنت، گوشه‌ای از این مصلحت واقعی را بازشناسی کنیم:

۱. دستاوردهای علمی و تجربه‌ی طولانی بشر، گواه بر این معناست که زن و مرد همان‌گونه که از نظر جسمی متفاوتند، از حیث روحیه نیز با یکدیگر فرق دارند. این تفاوت‌های تکوینی چنان آشکار است که از همان آغاز کودکی خود را نشان می‌دهد.

۲. این تفاوت‌ها به هیچ وجه باعث نمی‌شود که یکی از دو صنف مرد یا زن نسبت به دیگری از دیدگاه اسلام کامل‌تر تلقی شود؛ زیرا، قرآن به عنوان یک ضابطه کلی و مطلق، ملاک برتری در نزد خداوند را تقوا دانسته است، بدون آنکه در این جهت بین زن و مرد فرقی بگذارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»<sup>۱</sup> ای

۱- سوره حجرات آیه ۱۳

مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید.  
بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست

۳. اساس و پایه همه احکام اسلامی، عدالت است. همان گونه که حضرت علی(ع) می فرماید: «العدل حیاة الاحکام»<sup>۱</sup>. بدین ترتیب عالم تشریح، همچون عالم تکوین، بر مبنای عدالت استوار شده است، چنان که پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «بالعدل قامت السموات والارض»<sup>۲</sup> اگرچه درک حسن عدالت از مستقلات عقل عملی است، ولی تشخیص مصادیق عدالت در همه موارد برای عقل آدمی بدون کمک شرع ممکن نیست. به همین دلیل، شریعت به یاری عقل شتافته و مصادیق و موارد عدالت را در قالب احکام شرع برای انسانها تبیین کرده است. البته واضح است که عدالت همواره به معنای تساوی نیست، بلکه چه بسا تساوی در برخی موارد منجر به ظلم شود؛ مانند تساوی بین عالم و جاهل یا بین صغیر و کبیر یا بین قادر و عاجز، در تکالیفی که بر عهده هریک گذاشته می شود.

۴. طبق آنچه گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت که: حکم شرعی عدم جواز تصدی زنان نسبت به امور ولایی: اولاً عادلانه است؛ دوم اینکه براساس تأمین مصالح واقعی و دوری از مفسد واقعی است؛ ثالثاً ناشی از نقصان ذاتی زن نیست، پس این حکم ناگزیر باید علت دیگری داشته باشد. به نظر می رسد علت مزبور را باید در وظایفی که شریعت اسلام برای زن در نظر گرفته است جستجو کرد، و وظایف مهمی که انجام آنها با تصدی امور ولایی سازگار نیست. توضیح اینکه؛ خداوند متعال به تناسب ویژگی های جسمی و روحی هریک از مرد و زن، حقوقی را برای آنان معین کرده است و وظایف و تکالیفی را بر عهده آنها گذاشته است. هدف نهایی از این حقوق و تکالیف، هموار کردن راه تحصیل اختیاری سعادت دنیا و آخرت، برای زن و مرد است. در این میان، هر امری که با حقوق و تکالیف اصلی زن و مرد منافات داشته باشد و مانعی در راه رسیدن آنان به مال و سعادت باشد، توسط قانونگذار اسلام معرفی شده است و پرداختن به آنها ممنوع اعلام شده است. یکی از این امور برای زنان، تصدی مشاغل ولایی است؛ زیرا، با لزوم حفظ عفاف، حرمت و کرامت زن و تسرّ و اجتناب وی از اختلاط با مردان نامحرم که از اصلی ترین وظایف شرعی زن است، منافات دارد.

۱- آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱ ص ۹۹

۲- فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۶۳۸

### ۳- چرا زن باید از اختلاط با مردان نامحرم اجتناب کند و خود را پوشیده نگاه دارد؟

پاسخ آن است که: اولاً این کار باعث حفظ عفاف او می‌شود و حرمت و کرامت وی را در جامعه محفوظ نگاه می‌دارد؛ دوم اینکه عدم رعایت این امر هم با مصالح زن ناسازگار است و هم با مصالح مرد. دلیل ناسازگاری با مصالح زن این است که لطافت و ظرافت روحیه او باعث می‌شود که در اثر ارتباط با مردان نامحرم و یا پرداختن به اموری که لازمه آنها ایجاد چنین ارتباطی است (همچون تصدی امور ولایی)، شدیداً آسیب ببیند و از انجام وظایف مهم‌تر زندگی خود بازماند، ولی علت ناسازگاری با مصالح مرد این است که از یک سو، احتمال افتتان مرد بیگانه‌ای را که با یک زن نامحرم اختلاط دارد، افزایش می‌دهد و زمینه ارتکاب جرم و گناه را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، در وضعیت مردی که در کنار چنین زنی به عنوان محرم او زندگی می‌کند، تأثیر منفی بر جای می‌گذارد؛ زیرا، واضح است که در یک زندگی مشترک، هرگاه یکی از اعضا دچار مشکلی شود، اعضای دیگر نیز از عواقب آن مصون نخواهند ماند. بنابراین، هرگاه زنی در اثر اختلاط با مردان نامحرم دچار آسیب و مشکلاتی شود، بی‌تردید این مشکلات به زندگی داخلی او نیز سرایت می‌کند و عواقب سوء فراوانی را برای شوهر، فرزند و اعضای دیگر خانواده‌اش به دنبال خواهد آورد.

امیرالمؤمنین(ع) همین مطلب را با سخنانی کوتاه و گویا در نامه‌اش به امام حسین(ع) چنین بیان کرده است: «و لا تملك المرأة من امرها ما جاوز نفسها فان المرأة ريحانه وليست بقهرمانه»<sup>۱</sup> زن را بر آنچه به او مربوط نیست و از حد او فراتر است مسلط مکن؛ زیرا زن (همچون) گیاهی است خوشبو، نه کارفرما و مسلط بر امور. تعلیلی که امیرالمؤمنین(ع) برای سخن خود آورده است و زن را به عنوان گیاهی خوشبو معرفی کرده است، تعلیل بسیار زیبا و سنجیده‌ای است که براساس قاعده «العله تعمم و تخصص» نکات مختلفی از آن استنباط می‌شود:

اولاً نشان دهنده دیدگاه اسلام نسبت به زن است که او را موجودی ضعیف و پست یا ناقص‌تر از مرد نمی‌داند، بلکه وی را نشانه زیبایی خلقت الهی می‌شمارد که هم برخوردار از لطافت و ظرافت است و هم وجود معطری دارد.

دوم اینکه لزوم محافظت مرد نسبت به زن را نشان می‌دهد؛ همان گونه که از یک گل زیبا و خوشبو باید محافظت کرد.

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۵، ص ۵۱۰

ثالثاً جایگاه زن را در جامعه انسانی مشخص می‌کند؛ همان جایگاهی که یک گل معطر و زیبا در یک خانه دارد، جایگاهی رفیع و در عین حال محفوظ و مطمئن در برابر آسیب‌های احتمالی. رابعاً نشانگر محدوده وظایف و مسئولیت‌هایی است که بر عهده یک زن قرار می‌گیرد. بدون تردید، این مسئولیت‌ها نباید ریحانه بودن زن را به خطر بیاندازد، چنانکه این معنا به خوبی از تقابل بین «ریحانه» و «قهرمانه» در کلام حضرت علی(ع) فهمیده می‌شود: «فان المرأه ریحانه و لیست بقهرمانه». بر اساس آنچه گفته شد، هر کاری که با عفاف و کرامت زن منافات داشته باشد یا باعث اختلاط وی با مردان بیگانه شود، از نظر شریعت اسلام ممنوع است. از آنجا که تصدی امور ولایی همواره ملازم با اختلاط زن با مردان نامحرم است و حفظ عفاف او را در معرض تهدید قرار می‌دهد، در اسلام ممنوع شمرده شده است، ولی باید توجه داشت که این ممنوعیت اختصاص به امور ولایی ندارد، بلکه هر امر دیگری را که چنین ملازمه‌ای داشته باشد نیز شامل می‌شود.

۴- آیا تصدی اعمال ولایی نمی‌تواند باعث ارتقا و تکامل انسان شود و در این صورت آیا

ممنوع کردن زن از پرداختن به این امور باعث محروم کردن او از امکان رسیدن به چنین

#### کمالی نخواهد شد؟

پاسخ آن است که اولاً اشتغال به اعمال ولایی، چنین نیست که همواره باعث رسیدن انسان به یک کمال روحی و معنوی شود، بلکه این مشاغل، اعمال پرخطری هستند که در صورت عدم رعایت شرایط و اقتضائات دشوارشان، می‌توانند باعث خُسران معنوی و هلاکت شخص شوند. چنان که از امام صادق(ع) روایت شده است که قضات، چهار دسته‌اند: سه دسته در آتش‌اند و یک دسته در بهشت. مردی که براساس ظلم و جور قضاوت کند، در حالی که خود می‌داند و مردی که ظالمانه قضاوت کند، در حالی که خود نمی‌داند و مردی که براساس حق قضاوت کند، در حالی که نمی‌داند، همگی در آتش جهنم‌اند و مردی که بر طبق حق قضاوت کند و خود بداند، در بهشت است<sup>۱</sup>

از پیامبر اکرم(ص) نیز نقل شده است که قاضی عادل را در روز قیامت می‌آورند، پس آنچنان به سختی و دقت حسابرسی می‌شود که آرزو می‌کند، ای کاش بین دو نفر درباره هسته خرمایی نیز قضاوت نکرده بود.<sup>۲</sup>

۱- همان، ج ۷، ص ۴۰۷

۲- محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمة، ح ۴۷۲

با تنقیح مناط می‌توان گفت مشاغل دیگری نیز که مستلزم تصمیم‌گیری و اعمال ولایت در خصوص مال و جان مردم است، همچون منصب قضاوت پرخطرند، بلکه براساس طریق اولویت باید گفت منصب رهبری و ریاست جمهوری و ریاست قوه قضائیه که اهمیتش بسیار بیش از قضاست و تصرفش در اموال و نفوس مردم بیش از تصرفی است که یک قاضی در این موارد دارد، به طور یقین در معرض خطرات بزرگ‌تری قرار دارند. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود: «هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر ریاست داده شده باشد، مگر اینکه روز قیامت با دست بسته آورده می‌شود. پس اگر نیکوکار باشد، غل و زنجیر از او باز می‌شود و اگر گناهکار باشد، بر غل و زنجیر او افزوده می‌شود»<sup>۱</sup>

به دلیل پر خطر بودن این مشاغل بوده است که بسیاری از علمای بزرگ تا زمانی که ضرورت ایجاب نمی‌کرد، از پرداختن به آنها خودداری می‌کردند و عطای آن را به لقایش می‌بخشیدند. نتیجه آنکه تصدی چنین مشاغلی را نباید الزاماً به عنوان امتیازی که به مردان داده شده است ارزیابی کرد، بلکه آنها را باید امتحانی سنگین و دشوار دانست که کمتر کسی سربلند از آنها بیرون می‌آید.

ثانیاً: به منظور رعایت کمال عدالت، از آنجا که ممکن است برخی مردان با تصدی مشاغل خطیری همچون قضاوت، حکومت و مشاغل ولایی دیگر، همراه با رعایت موازین اسلامی به درجاتی از کمال روحی و تقوا برسند، برای اینکه زنان از این امکان که بسیار دشوار به دست می‌آید محروم نشوند، خداوند متعال جایگزینی را برای آنان در نظر گرفته است که در عین هماهنگی کامل با ویژگی‌های روحی و جسمی زنان، می‌تواند آنان را به همان کمالی برساند که مردان از راه‌های دیگر به آن می‌رسند.

جایگزین مزبور آن است که یک زن با مدیریت خردمندانه و دلسوزانه خود در محیط داخلی زندگی خانوادگی و صبوری ورزیدن در برابر ناملایماتی که احیاناً در این راه با آنها روبه‌رو می‌شود، بهشتی زمینی را برای همسر و فرزندانش فراهم کند و از این طریق در رشد و تربیت انسان‌های شایسته و ساختن جامعه‌ای سالم و اسلامی کمال تأثیر را داشته باشد، تأثیری آن‌چنان مهم که در روایات اسلامی هم‌تراز دشوارترین وظایف مردان یعنی جهاد دانسته شده است؛ زیرا واضح است که خانواده، بنیادی‌ترین هسته زندگی اجتماعی است و جامعه سالم جز بر پایه خانواده‌های سالم بنا نمی‌شود و کلیدی‌ترین نقش در خانواده، به عنوان همسر و مادر، بر عهده زن قرار دارد.

۱- ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۵۶۹

از این جایگزین، در روایات با تعبیر «حُسن التبعل» (نیکو شوهرداری کردن) یاد شده است و از آنجا که یک زن، زمانی واقعاً همسر خوبی خواهد بود که مادر خوبی نیز باشد، بنابراین تعبیر حُسن التبعل در بردارنده حُسن انجام وظیفه مادری نیز هست.

#### نتیجه:

مسئله ولایت زن از جمله مسائل بسیار مهم و بحث برانگیز در اندیشه اسلامی است و موافقان و مخالفان ولایت زنان، هر یک برای نظر خود شواهد و دلالتی ارائه کرده‌اند که مهم‌ترین دلایل موافقان، آیات قرآن و سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام و حضرت علی (ع) بود که اشاره شد؛ مخالفان ولایت زنان به ۴ آیه از آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آنها آیه «الرجال قوامون علی النساء» بود که با توجه به تفاسیر و استدلال‌های انجام شده اتفاق نظری در این خصوص مشاهده نشد و این آیه به تنهایی تحمل اثبات عدم ولایت بانوان را ندارد؛ آیات دیگر نیز در مجموع دلیل روشنی نمی‌توانند به این ادعا باشند و همه آنها قابل خدشه است. در بخش روایات نیز که به ۷ نوع از روایت استناد شده هر کدام استدلال خاص خود را داشته و بخشی از آنها قابل خدشه و بخشی اثبات‌کننده عدم ولایت زنان است؛ مهم‌ترین روایت نفی‌کننده ولایت بانوان، روایت مشهور «لن یفلح قوم ولوا امرهم امراه» می‌باشد که هیچ خدشه‌ای به آن وارد نیست. دلیل دیگری برای عدم ولایت زنان همچون اجماع نیز بیان شده که باید گفت حجیت اجماع در نزد ما بر این پایه استوار است که وجود روایات صریح ائمه معصومین (ع) که به دست علمای متقدم رسیده است باعث اتفاق نظر آنان گشته و پس از آن این روایات مفقود شده و فقط فتوای فقیهان باقی مانده است که بر وجود روایات دلالت می‌کند.

دلایل دیگری همچون مقتضای اصول عملیه، مذاق شارع و ارتکاز متشرعه نیز ذکر شده و استدلال‌های هر کدام نیز جداگانه بحث و بررسی شده است.

اما باید گفت مجموع ادله‌های بیان شده همگی نشانگر این است که اگر فرض کنیم که هیچ یک از ادله‌ای که بیان شد، به تنهایی برای اثبات عدم ولایت زن کافی شمرده نشود، می‌توانیم با استناد به مجموع من حیث المجموع آنها، این مسئله را اثبات کنیم.

نکته مهمی که باید گفت این است که اگر حالات استثنایی باعث شکل گرفتن مصلحتی شود که رعایت آن در نظر شریعت اسلام از رعایت حکم اولی متعلق به موضوع مهم‌تر باشد بدون شک به خاطر

تعلق عنوان ثانوی این امر بلاشکال است. چرا که فلسفه عدم ولایت زن نقصان ذاتی زن نیست، بلکه رعایت مصالح زن و مرد است که از جمله این مصالح اجتناب از اختلاط زن با مرد است.

## فصل سوم: مرجعیت بانوان

مقوله جنسیت و مرجعیت یکی از احکامی است که محل بحث فقهاست و این پرسش که اگر زنی دارای تمام شرایط لازم برای مرجعیت باشد، آیا صرف زن بودن او، مانع از مرجعیت و حجیت فتاوی او می‌شود؟ آیا فتاوی مفتی زن، حتی برای زنان دیگر نیز حجیت ندارد؟ آنچه در این فصل به بحث گذاشته می‌شود، دلایلی است که هریک از مخالفان و موافقان مرجعیت زنان به آنها استناد کرده‌اند؛ ابتدا دلایل مخالفان مرجعیت مورد واکاوی قرار می‌گیرد که برای اثبات ادعای خود به آیات مختلف قرآن و روایات گوناگون استناد کرده‌اند و در ادامه دلایلی همچون اجماع و مذاق شریعت را نیز به آن افزوده‌اند؛ سپس ادله موافقان مرجعیت زنان مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت که به ۳ آیه شریفه از قرآن کریم و ۲ روایت از ائمه معصومین (علیه‌السلام) متمسک شده‌اند؛ در ادامه به دلایلی همچون عقل، اصل قابلیت قابل، اصالة الجواز، قاعده اشتراک همه مکلفان در احکام و در نهایت به سیره پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و علمای متأخر و معاصر برای اثبات مرجعیت زنان استناد کرده‌اند.

### ۳-۱ ادله مخالفان مرجعیت زنان

#### ۳-۱-۱ آیات قرآن کریم:

در قرآن، به آیاتی بر می‌خوریم که امکان دارد، قائلین به ممنوعیت مرجعیت زنان بدانها تمسک جویند:

#### ۳-۱-۱-۱ آیه شریفه: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...»

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»<sup>۱</sup> مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند.

همانطور که در بحث ولایت زنان نیز اشاره شد مطابق این آیه شریفه، خداوند مردان را قیّم زنان قرار داده و باید امور زنان به دست مردان باشد. لازمه این قیّمومت تسلط مرد بر زن و تابع بودن زن است. قرار گرفتن زن در مسند فتوا و مرجعیت، به معنای پیروی مرد از زن و قیام او به امور مردان است و این با آیه شریفه مخالفت دارد.

۱ - سوره نساء، آیه ۳۴.

در پاسخ به استدلال فوق باید گفت که با توجه به ذیل آیه شریفه که می فرماید: «بما انفقوا من اموالهم» آیه مربوط به نظام خانواده است و بیان جایگاه شوهران در این نظام؛ از این روی می فرماید: این قیمومت به خاطر انفاقی است که مردان می کنند. بدون شک، انفاق مرد، در چهارچوب نظام خانواده است. بنابراین آیه شریفه، در مقام بیان قیمومت جنس مرد بر جنس زن نیست.

اگر گفته شود: بله، آیه شریفه مربوط به نظام خانواده است، ولی مخصوص به آن نیست زیرا ملاک قیمومت مرد در نظام خانواده دو چیز است: ۱. انفاق، ۲. بما فضل الله؛ یعنی برتری جسمی و فکری مرد بر زن. اگر ملاک برتری جسمی و فکری باشد، فرقی بین نظام خانواده و اجتماع نیست. مردان در هر دو مورد قیم امور زنان هستند؛ به فرض پذیرش این ادعا، قیمومت مرد بر زن، در اموری جریان دارد که نیاز به توانایی های جسمی و فکری باشد که از زنان ساخته نیست. به بیان دیگر، قیمومت در هر امری، احتیاج به اثبات برتری مرد بر زن در آن امر دارد، زیرا حکم دائرمدار علت خویش می باشد. نه این که چون مرد برای تصدی برخی کارها، توانایی بیشتری از زن دارد، پس در همه کارها او قیم زن است!

تصدی مقام افتاء، از اموری نیست که نیاز به توانایی های جسمی و فکری فوق العاده ای داشته باشد که از زنان ساخته نباشد زیرا آنچه در مرجعیت مهم است، توانایی علمی است و قدرت بر استنباط احکام الهی، که همگان بالاتفاق، معتقدند زن همانند مرد می تواند به این مقام دست یابد.

کار مرجع و مفتی، بیان حکم خداست. هیچ گونه سلطه ای بر مقلدان خویش پیدا نمی کند. آنچه او می گوید، صرفاً، بیان حلال و حرام است و اگر تعهدی و الزامی برای مقلدان می آید به اعتبار حکم الهی می باشد، نه به اعتبار فرمان مفتی. بنابراین، افتاء موجب سلطه زن بر مرد نمی شود، تا این که با قیمومت جنس مرد بر زن منافات داشته باشد.

به فرض چشم پوشی از همه این نکات، آیه شریفه نفی مرجعیت زن برای مردان خواهد کرد، نه نفی اصل مرجعیت را. حال آن که قائلین به اشتراط ذکوریت، اعم است از این که مرجع برای زنان باشد، یا زنان و مردان.

۳-۱-۱-۲ آیه شریفه: « لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ...»

«...وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»<sup>۱</sup> برای زنان حقوقی شایسته است، همانند وظیفه‌ای که بر عهده آنان است، ولی مردان را بر زنان مرتبتی است.

برخی نیز بر این پندارند که خداوند در این آیه شریفه، جنس مرد را بر جنس زن برتری داده است. این برتری، با قرار گرفتن زن در مسندهایی همچون: افتاء و مرجعیت که باید مردان از آنان پیروی کنند، منافات دارد؛ زیرا در آن صورت، زن بر مرد برتری یافته است.

پاسخ به این استدلال با اندک توجهی به صدر آیه و نیز آیات قبل و بعد آن، به خوبی فهمیده می‌شود که آیه که طلاق و مسائل آن را بیان می‌کند و در محدوده نظام خانواده به شوهران امتیاز داده است. چه بسا، این درجه و امتیاز، همان قیومتی باشد، که به خاطر انفاق و برخی از توانایی‌های جسمی در آیه قبل، خداوند به مردان داده است.

در هر صورت (درجه) به معنای برتری ذاتی مرد بر زن نیست. اما اگر مقصود برتری ذاتی باشد، فرقی نخواهد بود بین افتاء که زن از موقعیت علمی و اجتهادی خود دیگران را به تبعیت فرا می‌خواند و بین آن جایی که زنی از موضع مادری به فرزندان ذکور خود دستور می‌دهد و یا به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، آحاد جامعه خویش را به نیکی‌ها دعوت نموده و از زشتی‌ها باز می‌دارد. به فرض نادیده گرفتن این اشکالات، دلیل اخصّ از مدعی است زیرا برتری مرد بر زن، مانع مرجعیت و افتای زن برای مردان است، نه مرجعیت زن برای زنان.

۳-۱-۱-۳ آیه شریفه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...»

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»<sup>۲</sup> در خانه‌های خود بمانید. و زینتهای خود را آشکار نکنید، چنانکه در زمان جاهلیت می‌کردند.

مخاطب آیه شریفه، گرچه زنان پیامبرند، لکن اختصاص به آنان ندارد و خداوند مطابق این دستور شریف، زنان مسلمانان را به خانه‌نشینی و عدم ارتباط و آمد و شد با نامحرمان فرمان داده است. بنابراین،

۱- سوره بقره، آیه ۲۲۸

۲- سوره احزاب، آیه ۳۳

هر کاری که منافات با این دستور الهی داشته باشد، تصدی آن برای زنان جایز نیست و مقام افتاء و مرجعیت، به طور طبیعی، ارتباط با مردان اجنبی را به دنبال دارد.

پاسخ این استدلال به این صورت است که طبق باور بسیاری از مفسران، با توجه به صدر و ذیل آیه شریفه، دستور اختصاص به زنان پیامبر دارد<sup>۱</sup> و به فرض عمومیت، فرمانی ارشادی است نه الزامی. از این روی، هیچ فقیهی به مقتضای ظاهر این آیه شریفه، فتوا به وجوب خانه نشینی و حرمت آمد و شد زنان در جامعه را نداده است.

مقصود از: «قرن فی بیوتکن» خانه نشینی و انزوا از جامعه نیست و گرنه زنان پیامبر(ص) که مخاطبان اصلی آیه شریفه‌اند، هیچ کدام نه در زمان حیات آن حضرت و نه بعد از آن، به این دستور عمل نکرده‌اند. سیره خود پیامبر(ص) نیز، خلاف این بوده است. زیرا آن حضرت، نوعاً، در جنگ‌ها و مسافرت‌ها، یکی از همسران خود را همراه می‌برده است.

زنان پیامبر، در جامعه آمد و شد، داشته‌اند، برای مردم نقل حدیث می‌کردند، مردان به حضورشان می‌رفته‌اند که احادیث پیامبر(ص) را از آنان بشنوند؛ ام سلمه به دفاع از ولایت پای در مسجد می‌نهد و در حضور خلیفه و حاضران گواهی می‌دهد و... با این همه، تنها عایشه است که به خاطر همراهی با طلحه و زبیر، در جنگ جمل، ملامت می‌شود و همگان او را نکوهش می‌کنند که به آیه شریفه «قرن فی بیوتکن» عمل نکرده است چنانکه خود او نیز در واپسین روزهای عمر، خویش را بر مخالفت با این دستور سرزنش می‌کند.

این تلقی اصحاب پیامبر(ص) نشان دهنده آن است که مقصود از آیه شریفه، وجوب خانه نشینی بر زنان پیامبر(ص) نیست، بلکه هدف حفظ حرمت حریم نبوی است این که احترام و مکان آن در میان مسلمانان، باید همچنان باقی ماند، تا از هرگونه طمع ورزی و سوءاستفاده که از آفات بیوتات شریفه است، پس از آن حضرت، در امان باشد.

به فرض این که مقصود از آیه شریفه، وجوب خانه نشینی برای زنان پیامبر و دیگر زنان مسلمان باشد، باز دلیل بر مدعی نیست؛ زیرا ممکن است زنی فقیه و دانشمند در خانه بنشیند، فتوای خود را بنویسد و در اختیار دیگران بگذارد و یا این که از طریق محارم یا مقلدان خود در ارتباط باشد، چنانکه

---

۱- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۶۵

مراجع مرد هم نوعاً، از طریق فرزندان و خاصان بیت، با مردم در ارتباط هستند؛ بنابراین، تصدّی مقام افتاء و مرجعیت، برای زن با نشستن در خانه منافات ندارد.

### ۳-۱-۲ روایات

درباره اهمیت افتاء، ویژگیهای مفتی و بر حذر داشتن از فتوا به غیر، روایات بسیاری وجود دارد، ولی در خصوص شرط ذکوریت در مفتی، نفیاً و اثباتاً، در این روایات تصریح نشده است؛ از این روی، مدعیان شرط ذکوریت در مفتی، برای اثبات منظور خود به روایاتی که دلالت آنها غیرمستقیم است، استدلال کرده‌اند. این روایات را می‌توان به دسته‌های ذیل تقسیم کرد:

### ۳-۱-۲-۱ روایات قضاوت و داوری

می‌گویند در باب قضاء، روایاتی است که به خوبی از آنها اختصاص قضاوت به مردان استفاده می‌شود. مانند: «مقبوله عمر بن حنظله»<sup>۱</sup> و «مشهوره ابی خدیجه از امام صادق(ع): ایاکم آن یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور، و لکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا». پرهیزید از اینکه محاکمه‌ای به نزد ستمگران ببرید، بلکه به مردی از میان خودتان که مطالبی از ما بداند، توجه کنید» در این دو روایت، امام صادق(ع) پس از آن که شیعیان را از مراجعه به قاضیان جور بر حذر می‌دارد، در روایت مقبوله می‌فرماید: «ینظران من کان منکم» و در مشهوره می‌فرماید: «ولکن انظروا الی رجل منکم» تکیه بر ضمیر مذکر «منکم» و تصریح بر لفظ «رجل» نشان دهنده عنایتی است که اسلام به جنس مذکر در تصدّی قضاوت دارد. وقتی برای داوری بین مردم، که بیان حکم جزئی و خاص است، مرد بودن شرط باشد، فتوا، که بیان حکم کلی است و مورد ابتلاء عموم مردم، چگونه می‌تواند مشروط به چنین شرطی نباشد. در پاسخ باید گفت که استفاده از این دو روایت برای اختصاص قضاوت به مردان مشکل است، زیرا امکان دارد قید «رجل»، در روایت از باب غلبه باشد. در زبان عرب خطابات عموم، غالباً به صیغه و ضمیر مذکر می‌آید، مانند خطابات مذکری که در قرآن و احادیث آمده و مقصود اعم از زن و مرد است. یا قید «رجل»، ناظر به معمول و متعارف زمان است، زیرا در آن زمان، قاضیان، مرد بوده‌اند و معمول بر این نبوده که زنان قضاوت کنند. و از همه مهمتر، استفاده اختصاصی از کلمه «رجل»، مبتنی بر پذیرش مفهوم لقب است و در جای خود مسلّم شده که لقب مفهوم ندارد. بر فرض استفاده اختصاصی قضاوت

۱- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۸، ص ۹۹

۲- همان، ج ۱۸، ص ۱۰۰

به مردان، قیاس افتاء به قضاوت مع الفارق است، زیرا امکان دارد ممنوعیت زن از قضاوت (به فرض صحّت) به خاطر روح لطیف و قلب سرشار از مهر و عطوفت او باشد که در برابر عجز و لابه مجرمین به زانو درآید و یا به این جهت که قضاوت در ماهیت خود، برخورد با مردان و گفتگوی با اجنبی و عوارض از این گونه را به دنبال دارد و در شرع این امور برای زن ناپسند است؛ ولی فتوا، چنانکه اشاره شد، مستلزم هیچ یک از این امور نیست. هریک از این احتمالات، مانع از مقایسه‌ای است که باید در آن مشابَهت کامل باشد. از این روی، برخی از مدعیان اشتراط ذکوریت در مفتی، تلازم بین افتاء و قضاوت را انکار کرده و این دلیل را مخدوش دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

برخی از فقهاء که حتی شرائط مفتی را بر مقبوله عمر بن حنظله استوار کرده‌اند، اسمی از شرط ذکوریت در مفتی به میان نیاورده‌اند.

شهید اول در مقدمه کتاب (ذکری) به هنگام برشمردن شرائط مفتی، می‌نویسد: «يعتبر في الفقيه امور ثلاثة عشر قد نبه عليها في مقبولة عمر بن حنظله... الأول الأيمان والثاني...»<sup>۲</sup> در فقیه (متصدی افتاء) سیزده چیز معتبر است که مقبوله عمر بن حنظله به آنها توجه داده است.

با این که سیزده شرط را با توجه به مقبوله به تفصیل بیان می‌کند نامی از ذکوریت نمی‌برد. و نیز محقق کرکی به هنگام بیان شرائط مفتی می‌نویسد: «اصحاب ما، اوصاف معتبر در فقیه مفتی را، از مقبوله عمر بن حنظله و مانند آن گرفته‌اند»<sup>۳</sup>

آن گاه، خود او در جای دیگر، شرائط سیزده‌گانه در مفتی را با اشاره به همان مقبوله، به تفصیل، برمی‌شمرد، بدون آن که اسمی از شرط ذکوریت برده باشد.<sup>۴</sup>

این، نشان دهنده آن است که حتی اگر ما حدیث مقبوله را شامل قاضی و مفتی بدانیم و بپذیریم که او در مقام بیان اوصاف فقیه است، قاضی باشد یا مفتی، باز هم اختصاص شرط ذکوریت از آن استفاده نمی‌شود. و شاید به خاطر ناتمام بودن این دو حدیث در اثبات مدعا بوده است که برخی از مدعیان شرط ذکوریت همین دلیل را به گونه‌ای دیگر مطرح کرده و گفته‌اند: «الخامس: وحدة المناط في بابی

۱- خویی، ابو القاسم، التنقیح فی شرح العروه الوثقی، ج ۱ ص ۲۲۵

۲- شهید اول، محمد بن مکی، ذکری الشیعه فی احکام الشریعه، ص ۲

۳- محقق کرکی، علی بن حسین، رسائل، ج ۱، ص ۱۴۳

۴- همان، ج ۱ صص ۱۶۷ - ۱۶۸

القضاء والأفتاء مع معلومية اشتراط الرجولة في القضاء للأجماع والروايات الخاصة<sup>۱</sup> که اصل اشتراط ذکوریت در قاضی را به کمک اجماع و روایات مسلم گرفته‌اند و با ادعای وحدت ملاک، حکم را به مفتی نیز سرایت داده‌اند.

البته بر شرط ذکوریت در قاضی، اجماعی محقق نشده است. به فرض تحقق، چون مدرک آن معلوم است، خود به تنهایی اعتباری ندارد و مدارک موجود هم (روایات خاصه که ایشان اشاره کرده‌اند) در اثبات شرط ذکوریت ناتوانند.

با صرف نظر از تمامی اینها، به دست آوردن وحدت ملاک و مناط بین قضاوت و افتاء، کاری است دشوار، زیرا تفاوت بین این دو، چنانکه اشارت رفت، به حدی است که مانع از مقایسه این دو به یکدیگر است.

### ۳-۲-۱-۲-۲ روایات ولایت و رهبری

دسته دیگر روایاتی است که به بیان ویژگیهای رهبری در اسلام می‌پردازد. در برخی از این روایات، زنان را شایسته احراز رهبری نمی‌داند و جامعه را از تن دادن به ولایت و رهبری زنان برحذر می‌دارد و مرجعیت تقلید، خود نوعی رهبری و امامت است از جمله این روایات و شاید مهمترین آنها، حدیث نبی اکرم (ص) است که می‌فرماید: «لن یفلح قوم وُلُوا أمرهم إمرأة» گروهی که زمام کار خویش به زنی سپارند، هرگز رستگار نشوند.

این حدیث شریف، با اختلاف تعبیری که در منابع حدیثی دارد، بر این نکته اساسی تکیه دارد که پیامبر (ص)، آن قوم و جمعیتی را که رهبری زن را می‌پذیرد خواه در رأس نظام باشد، یا در بخشی از آن، از فلاح و رستگاری به دور دانسته و آنان را مذمت می‌نماید. به طور طبیعی، چنین پیامبری، اجازه نمی‌دهد که امت خود، به چنین بلیه‌ای گرفتار آید.

سبک و سیاق جمله: «لن یفلح قوم...» بیانگر آن است که حکم ارشادی<sup>۲</sup> است، نه تحریمی. یعنی با توجه به برخی از واقعیت‌ها، بهتر است زن زمام حکومت را در دست نگیرد، نه این که جایز نیست. از طرف دیگر با توجه به موقعیت صدور حدیث، محتوای آن مربوط به ولایت به معنی حکومت است، نه

۱- حسینی شیرازی، محمد، الفقه، ج ۱ ص ۲۱۷

۲- موسوی خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۷ ص ۶

مطلق ولایت. زیرا این سخن را پیامبر(ص) هنگامی فرموده است که خبر هلاکت کسری و جانشینی دختر او را به آن حضرت دادند.<sup>۱</sup>

بنابراین، تعمیم حکم به مورد افتاء و مرجعیت، قیاسی است مع الفارق. زیرا مرجعیت و رهبری نه در نوع مسؤولیت یکسانند و نه از جهت لوازم و تبعاتی که به دنبال دارند. چون در حکومت، ارتباط با مردان و حضور مجامع عمومی برای حاکم امری است اجتناب ناپذیر، به خلاف مرجعیت در افتاء، که مفتی می‌تواند بدون تماس و برخورد با دیگران، مسؤولیت خویش را انجام دهد.

### ۳-۱-۲-۳ روایات امامت جماعت

دسته دیگر روایاتی است که زن را از امامت جماعت منع می‌کنند. براساس این روایات، وقتی زنی نتواند در یکی از موضوعات دین، آن هم برای جمع محدود پیشوایی کند، چگونه مجاز خواهد بود در تمامی مسائل دین مقتدا و راهبر آنان گردد. وقتی مردم نتوانند در برخی از افعال، نمازشان از زن تبعیت نمایند، چگونه می‌تواند در تمام امور دین خود پیرو او باشند.

در پاسخ باید گفت که جایگاه بلند نماز در بین عبادتهای اسلامی، مانع آن است که عبادتی را با او از نظر مقدمات و شرائط مقایسه نمود، تا چه رسد به وظائف غیر عبادی، مانند: افتاء و مرجعیت. مثلاً در نماز، علاوه بر قصد قربت، که شرط تمامی عبادات است، توجه کامل نمازگزار از ابتدا تا انتهای نماز لازم است. هرچه این توجه بیشتر باشد، نماز ارزش بیشتری دارد. بدین خاطر، وجود عکس، مجسمه و هر چیزی که موجب پراکندگی فکر نمازگزار شود، در محل اقامه نماز جائز نیست.

گفته‌اند در نماز جماعت در صورتی که امام مرتکب اشتباهی شود نمازگزاران باید او را به اشتباهش واقف سازند، مردان با بلند کردن صدا، به تکبیر، و زنان با زدن دستان به هم. مسلّم است که این نه از آن جهت است که شنیدن صدای زن، مطلقاً حرام است، بلکه تنها به این خاطر است که تمرکز نمازگزار محفوظ بماند. بنابراین هیچ بعید نیست که ممنوعیت زن، از امامت جماعت، در همین راستا صورت پذیرفته باشد. چون، بدون شک قرار گرفتن یک زن پیشاپیش مردان در نماز جماعت، زمینه ساز پراکندگی فکر برای نمازگزاران خواهد بود.

در نتیجه، مقایسه افتاء و مرجعیت و پیشوایی در بیان احکام مردم، به امامت در نماز جماعت بی‌وجه خواهد بود. مطابق این مقایسه، باید زن برای زنان بتواند مفتی و مرجع تقلید باشد؛ زیرا، امامت جماعت

۱- شعیب، ابو عبدالرحمن بن احمد، سنن نسائی، ج ۴ ص ۲۳۷

زن برای زنان، بدون اشکال است چنانکه روایات به آن تصریح کرده اند.<sup>۱</sup> و حال آن که مدعیان شرط ذکوریت در مفتی، آن را اعم دانسته‌اند.

### ۳-۱-۳ اجماع

از دیگر دلائل اشتراط ذکوریت در مفتی، اجماع و اتفافی است که به شهید ثانی نسبت داده‌اند. مرحوم شهید ثانی در کتاب قضای شرح لمعه، پس از این سخن شهید اول: «وفی الغیبة ینفذ قضاء الفقیه الجامع لشرائط الأفتاء»<sup>۲</sup> در زمان غیبت قضاوت فقیه جامع شرائط افتاء نافذ است. در توضیح شرایط افتاء نوشته است: «وهی البلوغ والعقل والذکورة والأیمان والعدالة وطهارة المولد اجماعاً».<sup>۳</sup> شرایط افتاء، به اتفاق، عبارتند از: بلوغ، عقل، ذکوریت، ایمان، عدالت و پاکزادی؛ این سخن شهید، برخی را بر این داشته است که بگویند شهید مدعی اجماع بر شرط ذکوریت در مفتی است.

صاحب فصول می نویسد: «واعلم انّ الشّهِید الثّانی عدّ فی اول کتاب القضاء من الروضة فی شرایط الأفتاء الذکوریة وطهارة المولد والنطق والکتابة والحرّیة وادعی الأجماع علی الأولین»<sup>۴</sup> شهید ثانی در اول کتاب قضاء روضه، ذکوریت، پاکزادی، قدرت بر سخن‌گویی و نوشتن و حرّیت را از شرایط مفتی شمرده و بر دو تای اول (ذکوریت و پاکزادی) ادعای اجماع کرده است.

مرحوم شیخ جعفر شوشتری، در کتاب (منهج الرشاد) که رساله عملیه ایشان است، به تفصیل از شرائط مفتی سخن می گوید: «ششم: ذکوریت. هرگاه مجتهد زن باشد، تقلید از او جایز نیست. بنابر آنچه شهید ثانی ادعای اتفاق بر آن نموده است. هرچند دلیل دیگری بر آن نیست»<sup>۵</sup>

مرحوم فیروزآبادی نیز، در عنایة الأصول (شرح کفایة الأصول) پس از ذکر شرایط مفتی، از قول شهید ثانی و اجماعی که به او نسبت می‌دهد، می‌نویسد: «اما البلوغ والذکورة وطهارة المولد فان تمّ فیها الأجماع فهو والا فلیس فیما بایدینا من الأدلة ما یدل علی اعتبارها»<sup>۶</sup> اما بلوغ و ذکوریت و پاکزادی اگر دلیل اجماع

۱- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، ج ۵ ص ۴۰، باب ۲۰ از ابواب صلوة الجماعة.

۲- شهید اول، محمد بن مکی، اللعة الدمشقیه، تصحیح و تحقیق کلانتر، ج ۳ ص ۶۲

۳- همان، ج ۳ ص ۶۲

۴- حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبد الرحیم، الفصول الغرّیة فی الأصول الفقهیة، ص ۴۲۴

۵- شوشتری، جعفر بن حسین بن علی، منهج الرشاد، ص ۱۸

۶- حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایة الأصول، ج ۶، ص ۲۹۳

بر اعتبار این شرایط در مفتی تمام نباشد، دلیل دیگری، از آنچه در دسترس است، بر اعتبار این شرایط، در مفتی نیست.

منظور ما از ذکر عبارات بزرگان این بود که ثابت کنیم منشأ اجماع، شهید ثانی است. افزون بر این، برخی از بزرگان، این اجماع را تنها دلیل معتبر دانسته‌اند. بنابراین، باید این دلیل، از چند جهت و با دقت بیشتری بررسی شود و نیز بررسی این نکته که آیا استناد آن به شهید ثانی، صحیح است یا خیر. به نظر می‌رسد، چنین اجماعی تحقق نیافته است، نه پیش از او و نه پس از او.

فقه‌های ما، نوعاً در سه جا سخن از شرایط مفتی دارند:

۱. در کتاب امر به معروف و نهی از منکر. آن جایی که نهی از منکر، موجب قتل و جرح باشد، گفته‌اند: این مرتبه نهی از منکر، مشروط به اذن امام است و در زمان غیبت، فقهای جامع شرایط افتاء، می‌توانند آن را اجراء کنند. آن‌گاه برخی به اجمال و برخی به تفصیل، شرایط مفتی را متعرض شده‌اند. دستیابی به نظریه فقهای سلف بیشتر در این باب ممکن است.

۲. در ابتدای رساله‌های عملیه، در احکام و مسائل تقلید.

۳. در مبحث اجتهاد و تقلید در کتابها و نوشته‌های مربوط به اصول فقه.

اثبات صحت و سقم ادعای اجماع، مبتنی بر تتبع سخنان بزرگان در این سه مورد است.

۱. باب امر بمعروف و نهی از منکر

مبحث امر به معروف و نهی از منکر، در فقه، از مواردی است که می‌توان به نظریه فقهاء، بویژه فقهای گذشته درباره شرایط مفتی دست یافت. آن جا که نهی از منکر، به جرح و قتل بینجامد، آن را جزء حدود دانسته و نوشته‌اند: «باید به اذن امام(ع) باشد و در عصر غیبت، تنها فقهاء می‌توانند اجراء کنند.» آیا هر فقیهی می‌تواند مجری باشد، یا با شرایط خاص، فقهاء، گوناگون سخن گفته‌اند برخی تنها به ذکر عنوان فقهای شیعه اکتفا کرده‌اند. مانند: مفید در مقنعه، شیخ طوسی در نهاییه، سالار در مراسم، ابن ادریس در سرائر.

برخی، متعرض صفات فقیه مجری حدود شده‌اند، ولی ذکوریت را ذکر نکرده‌اند. محقق در شرائع می‌نویسد: «ولایجوز ان یتعرض لأقامة الحدود ولا الحکم بین الناس الا عارف بالأحكام مطلع علی مأخذها

عارف بکیفیت ایقاعها علی الوجوه الشرعیه<sup>۱</sup> اقامه حدود و داوری بین مردم، تنها برای کسی جایز است که آشنا به احکام، مطلع بر منابع و آگاه به کیفیت اجرای حدود، طبق موازین شرع باشد.

مرحوم علامه، در کتاب (قواعد)، اولین کسی است که صفات مفتی را برای فقیه مجری حدود در امر به معروف و نهی از منکر، شرط دانسته و صفات مفتی را بدون شرط ذکوریت متعرض شده است: «و للفقهاء الحكم بین الناس مع الأمن من الظالمین وقسمة الزکوات والأخماس والأفتا بشرط استجماعهم لصفات المفتی وهی: الأیمان والعدالة ومعرفة الاحکام بالدلیل والقدرة علی الاستنباط المتجددات من الفروع من اصولها»<sup>۲</sup> فقهای واجد شرایط افتاء، می‌توانند بین مردم داوری کنند، اگر از ظالمان در امان باشند. و تقسیم زکات و خمس و فتوا را بر عهده گیرند. از شرایط مفتی است: ایمان، عدالت، شناخت احکام با دلیل و توانایی بر استنباط فروع جدید از اصول. محقق کرکی، در جامع المقاصد، پس از ذکر این عبارت، همین نظریه را دارد.<sup>۳</sup> شهید اول در لمعه مشابه همین عبارت علامه را دارد و شهید ثانی نیز بدون آن که چیزی بر آن بیفزاید شرح کرده است.<sup>۴</sup> شهید اول در مقدمه کتاب ذکری که با تفصیل بیشتر به شرایط مفتی می‌پردازد، نامی از قید ذکوریت نمی‌برد.<sup>۵</sup>

بنابراین، فقهای ما، تا شهید ثانی، متعرض شرط ذکوریت در مفتی نشده‌اند، با این که بسیاری از این بزرگان، در مقام بیان شرایط مفتی بوده‌اند.

اگر گمان شود عدم تعرض، به خاطر شدت وضوح شرط ذکوریت در مفتی بوده است، می‌گوییم: روشنی شرط ذکوریت، در مفتی، به هر اندازه باشد به پایه وضوح آن در قاضی، پیش فقهاء نیست. با این حال، برخی از همین فقهایی که در شرایط مفتی اسمی از ذکوریت نبرده‌اند، به قاضی که رسیده‌اند، به صراحت شرط ذکوریت را بیان کرده‌اند. مانند محقق در شرائع و شهید اول در لمعه و ...

## ۲. رساله‌های عملیه

رساله‌های عملیه‌ای که در باب اجتهاد و تقلید سخنی دارند، چه آنهایی که به گونه علمی و تخصصی عرضه شده‌اند و چه آنهایی که برای عموم و در سطح فهم آنان به نگارش درآمده‌اند، دو گونه‌اند:

۱- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۳۴۴

۲- علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الأحکام، ج ۱ ص ۱۱۹

۳- محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳ ص ۴۹۰

۴- عاملی، زین الدین الجبلی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۲ ص ۴۱۸

۵- شهید اول، محمد بن مکی، ذکری الشیعه فی احکام الشریعه، ص ۳

۱. ذکوریت را در ردیف شرایط مفتی نمی‌آورند، مانند: میرزای شیرازی بزرگ در مجمع الرسائل - که رساله عملیه آن مرحوم است - در بحث اجتهاد و تقلید، در پاسخ سؤال کننده که می‌پرسد: شخصی که جایز تقلید است شرایط و اوصاف آن را بیان فرمایید. پاسخ می‌دهد: «در آن چند شرط معتبر است: اول آن که بالغ باشد... هشتم آن که حی باشد»<sup>۱</sup>

با این که در مقام پاسخ‌گویی است و به تفصیل به بیان شرایط می‌پردازد، ذکوریت را جزء شرایط به حساب نمی‌آورد. ضمناً، بر این رساله، آیات عظام: سید اسماعیل صدر، سید محمدکاظم یزدی، آخوند خراسانی و... حاشیه دارند و هیچ کدام چیزی بر این شرایط نیفزوده‌اند.

مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی در کتاب سفینة النجاة، در هنگام بیان شرایط تقلید، نامی از قید ذکوریت نمی‌برد: «يجب ان يكون مرجع التقليد عالماً مجتهداً، عادلاً، ورعاً في دين الله...» لازم است مرجع تقلید، عالم، مجتهد، عادل، و پروا پیشه در دین خدا باشد...<sup>۲</sup>

حضرت امام در حاشیه خود بر سفینة النجاة نیز، این شرط را نیفزوده است. همچنین در تحریر الوسیله، قید ذکوریت را در ردیف شرایط مرجع تقلید، نمی‌آورد. این در حالی است که عدم فریفتگی به دنیا را شرط دانسته است. «يجب ان يكون مرجع التقليد عالماً مجتهداً عادلاً ورعاً في دين الله بل غير مكب على الدنيا ولا حريصاً على تحصيلها...»<sup>۳</sup> لازم است مرجع تقلید عالم، مجتهد، عادل، پروا پیشه در دین خدا باشد، بلکه فریفته دنیا و حریص بر کسب آن نیز نباشد...

۲. ذکوریت را از شرایط مفتی مرجع تقلید دانسته‌اند مانند: مرحوم سید محمدکاظم یزدی در عروة الوثقی، حضرت امام و بسیاری از بزرگان در رساله‌های فارسی.

### ۳. کتابهای اصولی

اصولیین، در نوشته‌های اصولی خود، در مبحث اجتهاد و تقلید و شرایط مقلد، یا از شرط ذکوریت اسمی نبرده‌اند، یا برده‌اند و در آن تردید کرده‌اند و یا برده‌اند و براساس مبانی نپذیرفته‌اند.  
نظرات اول:

۱- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، مجمع الرسائل، (المحشی)، حاشیه: میرزای شیرازی، ص ۱۳

۲- اصفهانی، ابو الحسن، وسیله النجاه (المحشی)، مسأله ۳ از مسائل تقلید

۳- خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱ ص ۴، مسأله ۳ از مسائل تقلید

سید مرتضی: «فالذی یجب ان یکون علی المفتی هو ان یعلم الاصول کلها علی سبیل التفصیل... ویکون ایضاً عالماً بطریقه استخراج الاحکام... ویکون مع هذه العلوم ورعاً دیناً، صیناً، عدلاً، متنزهاً، حتی یحسن تقلیده والسکون ای نصیحته وامامته»<sup>۱</sup> آنچه بر مفتی لازم است این که: اصول فقه را به تفصیل بداند. بر روش استخراج احکام آگاه باشد و... علاوه بر این دانش‌ها، پروا پیشه، دیندار، خود نگهدار، عادل و وارسته باشد، تا تقلید از او نیکو باشد و نصایح و پیشوایش، آرامش بخش.

محقق در معارج الاصول: «الذی [یسوغ] له الفتوی هو العدل العالم بطریق العقائد الدینیة الاصولیه و بطرق الاحکام الشرعیة وکیفیة استنباط الاحکام منها»<sup>۲</sup> کسی می‌تواند فتوا دهد که عادل، عالم به روش اصول عقائد دین و نیز به منابع احکام شرع و چگونگی استنباط از آنها آگاه باشد.

صاحب معالم: «یعتبر فی المفتی الذی یرجع الیه المقلد مع الأجتهد ان یکون مؤمناً عدلاً...»<sup>۳</sup> مفتی که مرجع تقلید است، علاوه بر اجتهاد، باید مؤمن (شیعه)، عادل... باشد.

مرحوم میرزای قمی در کتاب قوانین با این که به تفصیل از شرایط مفتی سخن می‌گوید همانند صاحب معالم وارد در بحث شده و شرط ذکوریت را نادیده می‌گیرد.<sup>۴</sup>

مرحوم شیخ انصاری که دقت و همه‌سو نگری او در فقه و اصول زبانزد است و رساله‌ای خاص در اجتهاد و تقلید نگاشته و به تفصیل از شرایط مفتی سخن می‌گوید، بلوغ، عقل و ایمان را بدون اشکال دانسته و برخی دیگر را مانند شرط حیات، اعلیت و... را جزء شرایطی دانسته که باید بررسی شوند. با این تفصیل، اسمی از ذکوریت نمی‌برد.<sup>۵</sup>

امام خمینی: «ثم اعلم ان موضوع جواز الأفتاء ایضاً عین ما ذکر فانه اذا اجتهد واستنبط الحكم الواقعی او الظاهری فکما یجوز له العمل به یجوز له الأفتاء به وهذا واضح»<sup>۶</sup> بدانکه شرایط جواز فتوا، همانند شرایط حق اجتهاد است که از آن یاد شد. وقتی کسی بتواند اجتهاد کند و حکم واقعی یا ظاهری شرع را استنباط کند، همانطور که خود می‌تواند بدان عمل کند، می‌تواند فتوا دهد. این روشن است.

۱- علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة الی الاصول الشرعیة، ج ۲، ص ۸۰

۲- محقق حلی، جعفر بن حسن، معارج الاصول، ص ۲۰۰

۳- بن شهید ثانی، حسن بن زین الدین، معالم الدین، ص ۲۳۹

۴- میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، قوانین الاصول، ج ۲ صص ۲۴۳-۲۴۴

۵- مرتضی، شیخ انصاری، رساله اجتهاد و تقلید، چاپ شده در مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه ص ۵۷

۶- خمینی، روح الله، (امام خمینی)، الرسائل، ج ۲، ص ۹۹

این عبارت، با توجه به آن که ایشان این مطلب را پس از بیان شرایط اجتهاد ذکر کرده و در آن جا مرد بودن را جزء آن شرایط به حساب نیاورده است، صراحت دارد بر جواز افتاء زنان.  
نظر دوم:

آقا ضیاء عراقی، در اثبات و نفی آن طبق مبانی اصول تردید کرده است. ایشان، می‌نویسد: «مهمترین دلیل بر لزوم تقلید، حکم عقل به لزوم رجوع جاهل به عالم می‌باشد. این حکم عقلی فطری است. ولی با این دلیل، نمی‌توان به اثبات اوصاف و ویژگیهای مورد تردید، مانند: حیات، ایمان، عدالت، اعلیمیت، ذکوریت، حریت و... پرداخت»<sup>۱</sup>

آن گاه، از میان اوصاف، شرط اعلیمیت و حیات را بررسی می‌کند. بنابراین، ایشان گرچه به ذکوریت اشاره دارد، ولی آن را در ردیف شرایط مورد تردید قرار داده و در اثبات یا نفی آن سخنی ندارد.  
نظر سوم:

مرحوم کمپانی، با این که متعرض شرط ذکوریت می‌شود، ولی به صراحت اعتبار آن را مورد انکار و تردید قرار می‌دهد: «اما الذکورة فلا دلیل علیها بالخصوص وما ورد فی القضاء من عدم تصدی المرأة وكذلك فی الإمامة للرجال فالحکمة فیها ظاهرة»<sup>۲</sup> اما شرط ذکوریت، دلیل بخصوص بر اعتبار آن نیست و آنچه در قضاوت آمده است که زن نمی‌تواند متصدی آن شود و همچنین در امامت جماعت زن برای مردان، فلسفه و حکمت این دو معلوم است [نمی‌توان فتوا را به این دو قیاس کرد]

از این تتبع اجمالی در کلمات فقهاء نکات ذیل به خوبی روشن می‌شود:

۱. شرط ذکوریت در مفتی اختلافی است.
  ۲. اکثر فقهاء ذکوریت را شرط نمی‌دانند (بنابراین که عدم تعرض را دلیل عدم اعتقاد بدانیم).
  ۳. به فرض این که عدم تعرض را دلیل بر عدم اشتراط نگیریم، دلیل اثبات به طریق اولی نخواهد بود.
- بنابراین، ادعای اجماع در چنین موردی بسیار بی‌پایه و اساس خواهد بود. اینک، جای این سخن است که پس دعوی اجماع شهید ثانی، بر چه مبنایی استوار است؟ آیا گزارف گفته، یا مقصود چیز دیگر است؟

۱- عراقی، ضیاء الدین، نهاییه الأفكار، ج ۴ ص ۲۴۷

۲- اصفهانی، محمد حسین، بحوث فی الاصول، ص ۶۸

گرچه از ظاهر کلام مرحوم شهید همان فهمیده می‌شود که برخی فهمیده‌اند و به او نسبت داده‌اند، لکن، قرائن و شواهد دلالت می‌کند که این ظاهر مقصود وی نیست. وی می‌خواهد شرایط فقهی را بیان کند که بر منصب قضاوت می‌نشیند، نه فقهی که بر منصب فتوا. به بیان دیگر، وی ویژگی‌های مفتی را بیان می‌کند که قاضی باشد، نه مطلق مفتی.

اینک، قبل از ارائه قرائن بار دیگر کلام شهید را نقل می‌کنیم: «و فی الغیبة ینفذ قضاء الفقیه الجامع شرائط الأفتاء وهی البلوغ والعقل والذکورة والأیمان والعدالة وطهارة المولد اجماعاً، والکتابه والحرية والبصر علی الأشهر، والنطق وغلبة الذکر، والأجتهد فی الاحکام الشرعیة واصولها و...»<sup>۱</sup> قرائن:

۱. در این عبارت، شهید (بصر) و (نطق) را در ردیف شرایط آورده است که به طور قطع، هیچ دلیل بر اعتبار این دو در مفتی غیر قاضی نیست و هیچ کس چنین ادعایی نکرده است. تنها در قاضی این گونه اوصاف مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۲. ایشان، اجتهاد را از شرایط شمرده، این در صورتی درست است که شرایط مربوط به قاضی باشد وگرنه در مفتی، اجتهاد محقق موضوع است نه از شرایط و چنین اشتباهی از شخصیتی مانند شهید، پذیرفته نیست.

۳. شاهد دیگر این که در همین شرح لمعه، در بحث امر به معروف و نهی از منکر، که نوعاً فقهای قبل از شهید، شرایط مفتی را در آن جا بیان کرده‌اند او نیز، شرایط مفتی را بیان کرده بدون این که از ذکوریت نامی ببرد: «ویجوز للفقهاء حال الغیبة اقامة الحدود... والحدکم بین الناس... مع اتصافهم بصفات المفتی وهی الأیمان والعدالة ومعرفة الاحکام الشرعیة بالدلیل التفصیلی والقدرة علی رد الفروع من الاحکام الی الاصول والقواعد الكلية التي هی ادلة الاحکام»<sup>۲</sup>

بنابراین، مقتضای جمع بین این دو عبارت شهید، این است که بگوییم: مفتی که در قضاوت از شرایط او سخن گفته غیر از مفتی است که در امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان مجری حدود، از او سخن می‌گوید. اولی قاضی است و دومی مفتی.

۱- عاملی، زین الدین الجعی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة، ج ۳، ص ۶۲

۲- همان، ج ۲ ص ۴۱۸

۴. شهید در منیة المرید شرایط مفتی را برمی شمرد و اسمی از ذکوریت به میان نمی آورد، با این که در مقام بیان شرایط مفتی و کسی که مرجع تقلید مردم قرار می گیرد بوده است.

۵. ادعای اجماع بر شرط ذکوریت در قاضی، منحصر به شهید نیست دیگران چنین ادعایی کرده اند. ولی در مفتی نه قبل و نه بعد از شهید چنین ادعایی نشده است. بنابراین، این نیز می تواند شاهد دیگری باشد بر این که وقتی در باب قضاوت، شهید از شرایط مفتی سخن می گوید و بر شرط ذکوریت ادعای اجماع می کند، نمی خواهد سخن تازه ای و ادعای جدیدی بکند، بلکه همان سخن دیگران است.

از مجموع این قرائن می توان به خوبی فهمید که مقصود شهید، مرجع تقلید نیست، بلکه مقصود او قاضی است. بر همین اساس، احتمالی را که صاحب فصول در توجیه عبارت مرحوم شهید داده بسیار سنجیده و دقیق می باشد: «واعلم انّ الشَّهيدَ الثَّانِيَّ عَدَّ فِي اَوَّلِ كِتَابِ الْقَضَاءِ مِنَ الرَّوْضَةِ فِي شَرَايِطِ الْاِفْتَاءِ الذَّكُورِيَّةِ وَطَهَارَةِ الْمَوْلِدِ وَالنُّطْقِ وَالْكِتَابَةِ وَالْحَرِيَّةِ وَادْعَى الْاِجْمَاعَ عَلٰى الْاَوَّلِيْنَ وَالشَّهْرَةَ عَلٰى الْاٰخِرِيْنَ فَيُمْكِنُ اَنْ يَّرِيْدَ بِالْاِفْتَاءِ الْقَضَاءِ وَاَنْ يَّرِيْدَ بِهٖ مَطْلُقَ الْفَتْوٰى كَمَا هُوَ الظَّاهِرُ»<sup>۱</sup> بدان که شهید ثانی در اول کتاب قضای روضه، ذکوریت، پاکی زاد، نطق، قدرت نوشتن و حریت را از شرایط مفتی شمرده است بر دو شرط اول ادعای اجماع و بر دو شرط اخیر ادعای شهرت کرده است. شاید مقصود او از فتوا، قضاوت باشد (مفتی، قاضی) و شاید مفتی مطلق باشد. چنانکه از ظاهر کلام وی استفاده می شود.

بنابراین، بر شرط ذکوریت در مفتی نه تنها اجماع و اتفاقی نیست که مدعی چنین اجماعی نیز وجود ندارد. از این روی، مرحوم خواجه‌نوی که از علمای بزرگ دوره نادری است. و بر نظریه‌های فقهاء آگاه و مسلط، در رساله‌ای که در خصوص شرایط مفتی نگاشته است، پس از آن که فرق بین مجتهد، مفتی و قاضی را بیان می کند، می نویسد: «ويعتبرون الذَّكُورِيَّةَ وَالْحَرِيَّةَ فِي الْقَاضِي دُونَهَا»<sup>۲</sup> فقهاء ذکوریت و حریت را تنها در قاضی شرط می دانند نه در مجتهد و نه در مفتی. و به فرض وجود چنین اجماعی، چون مدرک آن ممکن است دلایلی باشد که اشاره کردیم، خود به تنهایی دلیل نخواهد بود.

### ۳-۱-۴ مذاق شریعت

در مقوله مورد بحث، گروهی مذاق شریعت را دلیل می آورند. به پندار اینان، مذاق شریعت، حکم می کند که زنان در پس پرده قرار بگیرند و از هرگونه کار اجتماعی، سیاسی و... مگر در هنگام

۱- حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبد الرحیم، الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، ص ۲۴

۲- خواجه‌نوی، محمد اسماعیل، رساله شرائط مفتی، چاپ شده در خواجه‌نوی، اسماعیل بن محمد حسین، الرسائل الفقهية، ج ۲ ص ۴۷۴

ضرورت، دامن برچینند که این فضیلتی است برای آنان. برای اثبات این نظر، به آیات و روایاتی، تمسک جسته‌اند. از جمله به آیه شریفه: «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»<sup>۱</sup> در خانه‌های خود بنشینید و همچون زنان دوران جاهلیت اولی، به گردش و خودنمایی نپردازید.

در تحلیل این آیه شریفه آمده است: «آیا می‌توان میان خانه نشینی و میان آشکار گشتن در صف مردان و فریاد برآوردن و سخنرانی نمودن و تنازع و تخاصم و محاجه و امثال اینها که لازمه امور عامه است، مخصوصاً در اموری که بحث و جدل در پی دارد، مثل مجلس شورا، جمع نمود.»<sup>۲</sup> اینان با تکیه بر مذاق شریعت که خود فهمیده‌اند، زن را از احراز منصب افتاء ممنوع کرده‌اند و تقلید از او را جایز نشمرده‌اند. برخی از اینان، با این که دلایل جواز تقلید را شامل فقیه زن نیز دانسته‌اند و بر دلایل قائلین به اشتراط ذکوریت در مفتی، نقد زده‌اند، ولی مذاق شریعت را به عنوان تنها دلیل پذیرفته و بر آن فتوا داده‌اند.

سخن آیه‌الله العظمی خوئی، کامل‌ترین و جامع‌ترین این دیدگاه است: ایشان پس از آن که دلایل قائلین به اشتراط ذکوریت را نقد و بررسی می‌کند چنین نتیجه می‌گیرد: «إِذَا لَمْ يَقُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الرَّجُولِيَّةَ مَعْتَبَرَةٌ فِي الْمَقْلَدِّ بِلِ مَقْتَضَى الْأَطْلَاقَاتِ وَالسَّيْرَةِ الْعَقْلَائِيَّةِ عَدَمِ الْفَرْقِ بَيْنَ الْأُنْثَى وَالرِّجَالِ.» بنابر نظر ایشان، نه تنها دلیلی بر اعتبار رجولیت در مرجع تقلید نیست که مقتضای اطلاق و سیره عقلاء همسانی زن و مرد در مرجعیت تقلید است. آن گاه از این مبنی صرف نظر نموده و به استناد مذاق شریعت، فتوا به اعتبار ذکوریت در مرجع تقلید داده و تقلید از زن را به هیچ وجه جایز نشمرده است «وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْمَقْلَدَّ يَعْتَبَرُ فِيهِ الرَّجُولِيَّةَ وَلَا يَسُوغُ تَقْلِيدَ الْمَرْأَةِ بِوَجْهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهَا قَدْ اسْتَفَدْنَا مِنْ مَذَاقِ الشَّارِعِ أَنَّ الْوِظِيْفَةَ الْمَرْغُوبَةَ مِنَ النِّسَاءِ أَمَا هِيَ التَّحَجُّبُ وَالتَّسْتُرُّ وَتَصَدَّى الْأُمُورِ الْبَيْتِيَّةِ دُونَ التَّدْخُلِ فِيْمَا يَنْفَى تِلْكَ الْأُمُورَ وَمِنْ الظَّاهِرِ أَنَّ التَّصَدَّى لِلْإِفْتَاءِ بِحَسَبِ الْعَادَةِ جَعَلَ النَّفْسَ فِي مَعْرُضِ الرَّجُوعِ وَالسُّؤَالِ لِأَنَّهُمَا مَقْتَضَى الرَّئِاسَةِ لِلْمُسْلِمِينَ وَلَا يَرْضَى الشَّارِعُ بِجَعْلِ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا مَعْرُضاً لِذَلِكَ أِبْدَافاً كَيْفَ وَلَمْ يَرْضَ بِأَمَامَتِهَا لِلرِّجَالِ فِي صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ فَمَا ظَنُّكَ بِكُونِهَا قَائِمَةً بِأُمُورِهِمْ وَمُدِيرَةً لِشُئُونِ الْمَجْتَمَعِ وَمَتَّصِدَةً لِلزَّعَامَةِ الْكُبْرَى لِلْمُسْلِمِينَ. وَبِهَذَا الْأَمْرُ الْمُرْتَكِزُ

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳

۲- حسینی تهرانی، سید محمدحسین، رساله بديعه، ص ۱۴۳

القطعی فی اذهان المتشرعة یقید الاطلاق ویردع عن السیر العقلائیة الجاریة علی رجوع الجاهل الی العالم  
مطلقاً رجلاً کان او امرأة»<sup>۱</sup>

بنابر نظر ایشان:

۱. مرد بودن در مرجع تقلید، شرط لازم است و تقلید از زن به هیچ وجه جایز نیست.
۲. مذاق شریعت حکم می‌کند که: زن وظیفه دارد حجاب و پوشش خود را حفظ کند و به کارهای منزل مشغول شود.
۳. ارتکاز ذهنی متشرعین و متدینین نیز مطابق همین مذاق شریعت است.
۴. تصدی مقام افتاء، زن را در مقام پرسش و پاسخ قرار می‌دهد و این با وظیفه اصلی او که حفظ حجاب و دوری از مردان و نامحرمان است، منافات دارد و شارع، به هیچ وجه، به چنین امری راضی نیست.
۵. براساس این مذاق شریعت و ارتکاز ذهنی متشرعین، هم اطلاقات ادله جواز نقلی را، که فرقی بین زن و مرد نمی‌گذاشت، تقیید می‌کنیم و هم سیره عقلا را که تفاوتی بین زن و مرد نمی‌دید، کنار می‌گذاریم!

به طور خلاصه استدلال ایشان بر دو پایه استوار است:

۱. تصدی مقام افتاء با حفظ حجاب و تستر منافات دارد.
۲. مذاق شریعت حکم می‌کند که: زنان به کارهای منزل بپردازند و خود را در معرض دید مردان قرار ندهند.

در رابطه با بخش نخست کلام ایشان، کراراً گفته‌ایم که تصدی مقام افتاء، درک درست از حوادث واقعه، نیازهای زمان و استنباط احکام از منابع است. اگر مقصود ایشان، از (زعامت کبری) مقام افتاء و مرجعیت باشد که با پوشش منافاتی ندارد؛ و اگر مقصود رهبری سیاسی، اجتماعی باشد، این که شأن هر مرجع و مفتیی نیست، بلکه تنها کسی می‌تواند عهده‌دار این مقام گردد که علاوه بر توانایی اجتهاد و استنباط، ویژگی‌های لازم را نیز داشته باشد. در این صورت، اگر منعی برای زن باشد، از آن جهت خواهد بود که در امام و رهبر مسلمانان ذکوریت شرط است و ارتباطی به مرجعیت در احکام ندارد. یکی دانستن این دو، برای بسیاری منشأ اشتباه شده است.

۱- خوئی، ابو القاسم، التتقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۲۶

و اما بخش دوم کلام ایشان و در حقیقت پایه اصلی استدلال. ایشان مذاق شریعت و متشرعین را به پایه‌ای از قوت می‌دانند که هم اطلاعات را تقیید می‌کند و هم می‌توان در پرتو آن به سیره عقلاء اهمیتی نداد! از این روی، باید دید مذاق شریعت درباره زن، بر چه پایه‌ای استوار است. آیا همان گونه است که اینان ادعا می‌کنند باید زن از حضور در صحنه‌های اجتماعی به جز موارد ضرورت، باز ماند؟ یا این که مذاق شریعت، درباره زن، بر حفظ حجاب و رعایت حریم میان زن و مرد است و این، نه تنها با پذیرش مسؤلیت‌های اجتماعی منافات ندارد، که در مواردی باید زن، آن را بپذیرد.

باید توجه داشت که دستیابی به مذاق شریعت، چندان آسان نبوده و نیست تا با مروری مختصر و دیدن چند حدیث بتوان ادعای کلی نمود. شریعت، دستگاه و سیستمی به هم پیوسته است و در یافتن مذاق شرع، در یک بخش بدون تصویر و برداشتی از کل شریعت، نادرست و غیرممکن است. برای این موضوع، باید فرمایشات رسیده از معصومان(ع) و قرآن کریم، سیره و افعال پیامبر و ائمه(ع) و مسلمانان متدین و متشرع را به دقت مطالعه کرد. لذا در ادامه به ادله موافقان مرجعیت زنان از جوانب مختلف خواهیم پرداخت.

### ۲-۳ ادله موافقان مرجعیت بانوان

#### ۱-۲-۳ آیات قرآن کریم

برای جواز تقلید در احکام دین به آیاتی از قرآن کریم بر می‌خوریم که از اطلاق آن آیات می‌توان برای جواز تصدی منصب مرجعیت زنان استفاده کرد

۱-۲-۳-۱ آیه شریفه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...»

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان جویا شوید.

این آیه، بیان قاعده کلی و ارشاد به حکم خرد است که جاهل نسبت به هر موضوعی ناگزیر باید برای تشخیص و تعیین راه حل به دانشمند و خبره همان امر رجوع نماید. این آیه از هر لحاظ اطلاق دارد، چه از لحاظ سائل و چه به لحاظ مسئول و چه به لحاظ مورد سؤال. بنابراین، آیه منحصر به زمان نزول نبوده، بلکه یک اصل و قاعده کلی است که در هر زمان و مکانی می‌توان به آن استناد کرد و گفت

۱- سوره نحل، آیه ۴۳

بر هر شخص نادانی لازم است که آنچه را نمی‌داند، از شخص عالم و دانایی که می‌داند، چه زن باشد و چه مرد، جویا شود.

در کتاب کافی به سندی از عبدالرحمن بن کثیر روایت است که گفت: سؤال نمودم از امام صادق (ع) از آیه «فاسئلو اهل الذکر ان کتتم لاتعلمون»، امام فرمودند: «ذکر، محمد(ص) است و ما اهل ذکر هستیم که مردم باید از ما سؤال کنند»<sup>۱</sup>. همچنین از امام صادق (ع) روایت شده درباره آیه شریفه فوق، امام فرمودند: «کتاب، ذکر است و اهل آن، آل محمد (ص). پروردگار، مردم را امر فرموده که از آنان سؤال کنند و هرگز امر نفرموده که از مردم جاهل و نادان پرسش نمایند»<sup>۲</sup>.

اما در زمان غیبت معصوم (ع)، اهل ذکر چه کسانی هستند؟ در زمان حاضر که با غیبت معصوم (ع) نیز مواجه هستیم، صاحب عصر، امام زمان (ع) می‌فرماید «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی و انا حجه الله»<sup>۳</sup> در زمان حاضر، منظور از راویان حدیث، جزء صاحبان فتوی و رأی کسانی نیستند<sup>۴</sup>.

چنانچه کسی موفق شد که با تحصیل علوم دینی به مقام رفیع اجتهاد و مرتبه والای فقاہت برسد، مسائل را خود استنباط می‌کند و گرنه موظف است و بر او واجب است که احکام و مسائل خود را از مجتهدی جامع شرایط بگیرد؛ چرا که فقہایی که واجد شرایط باشند، خود نمونه‌ای از اهل ذکرند و در حقیقت، رجوع به آنان که علوم خود را از اهل بیت (ع) گرفته‌اند، رجوع به اهل ذکر واقعی یعنی ائمه طاهرین (ع) است، منتهی با واسطه و غیرمستقیم. ملاحظه می‌شود که در رجوع جاهل به عالم هیچ فرقی در جنسیت عالم وجود ندارد.

۳-۲-۱-۲ آیه شریفه: «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ...»

«فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»<sup>۵</sup> چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند.

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰

۲- همان، ص ۲۹۵

۳- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰

۴- موسوی خمینی، روح الله، (امام خمینی)، الاجتهاد و التقليد، ص ۹۹

۵- سوره توبه، آیه ۱۲۲

مفاد آیه آن است که نظام اجتماعات اسلامی چنین مقتضی است که مسلمانان پیوسته دو صنف باشند: گروهی به منظور دفع خطر دشمنان، با سلاح نظامی، آماده دفاع باشند و گروهی به منظور فراگرفتن علوم دینی و معارف اسلامی با سلاح قلم، جحد و تلاش کنند. آیه مذکور، فقیهان در دین را مختص به مردان معرفی نمی‌کند، لذا بانوان نیز می‌توانند مانند مردان با تفقه در دین در مصدر انذار قوم و مرجع احکام فقهی قرار گیرند؛ زیرا عموم و اطلاق انذار به دلالت مطابقی و التزامی متضمن بیان احکام واجب و حرام است، بنابراین انذار متضمن بیان عقاب در هنگام ترک واجب و عمل به حرام است. نتیجه‌ای که از این دو مقدمه گرفته می‌شود، این است که انذار نوعی امر به معروف و نهی از منکر است و فریضه امر به معروف و نهی از منکر اختصاص به مردان ندارد.

۳-۲-۱-۳ آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ...»

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَيْنَاهُمْ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعُنُونَ»<sup>۱</sup> کسانی که دلایل روشن و رهنمودهای ما را پس از آنکه در کتاب آسمانی برای مردم به روشنی بیان کردیم، کتمان می‌کنند، خدا لعنتشان می‌کند و آنان را از رحمت خود دور می‌سازد و همه لعنت شدگان نیز آنان را لعنت می‌کنند.

این آیه از باب وجوب امر به معروف، بیان می‌کند که همه عالمان به احکام الهی چه مرد باشند و یا زن باید دانش خود را به دیگران انتقال دهند و در صورت کتمان آن، مستحق لعن الهی خواهند شد؛ چرا که با کتمان معارف اسلامی، مساعی و تبلیغات پیامبر (ص) و ائمه (ع) را تضییع می‌کنند، این است که استحقاق حرمان از رحمت ابدی را خواهند داشت. بنابراین اگر زنی، به مقام اجتهاد و افتاء رسید، می‌تواند فتوی دهد و دیگران نیز مجازند او را به عنوان مرجع تقلید برگزینند.

۳-۲-۲ روایات

در ادامه به تحلیل احادیثی که برای جواز تصدی مرجعیت زنان قابلیت استناد دارند، می‌پردازیم:

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۹

### ۳-۲-۱ روایتی از امام حسن عسگری (ع)

«فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لامر مولاه، تفسير منسوب الى الامام»<sup>۱</sup> در هر عصر و زمانی در میان فقهای اعصار و ادوار بر مردم مسلمان لازم است از کسی تقلید کنند که دارای صیانت نفس باشد، حافظ دین باشد، مخالف هوای نفسانی خود باشد و مطیع امر خدا باشد.

در این حدیث هیچ تفصیلی بین مرد و زن مطرح نشده است، بنابراین افتاء بین مردان و زنان مشترک است مگر اینکه شرط رجولیت را در کلام امام (ع) جداگانه در نظر بگیریم، با اینکه هیچ دلیلی بر این ادعا وجود ندارد. پس، چاره‌ای نیست جز عمل به ظاهر کلام و نباید بدون دلیل قیدی بر اطلاق بزنیم و تا زمانی که دلیلی محکم بر تخصیص نداشته باشیم، اطلاق به حال خود باقی است.

انتساب تفسیر امام حسن عسگری (ع) در بین علما، همواره محل بحث و اختلاف نظر بوده است؛ یکی از دلایل مهم مخالفان این تفسیر، ضعف سند آن است. با وجود قدمت این تفسیر، وثاقت آن در بین علمای امامیه از گذشته مورد بحث بوده است.

نخستین منتقد وثاقت تفسیر، احمد بن حسین بن عبیداله غضائری، معروف به ابن غضائری بود که در الضعفاء خود، محمد بن قاسم استرآبادی را فردی ضعیف و کذاب معرفی کرده و دو فرد مذکور در سلسله سند را - که تفسیر را به نقل از پدرانشان از امام حسن عسگری (ع) روایت کرده‌اند - مجهول خوانده است. ابن غضائری تفسیر را «موضوع» دانسته و جاعل آن را سهل بن احمد بن عبیداله دیباجی معرفی کرده است.<sup>۲</sup>

مرحوم خوبی گوید روایات تفسیر منسوب به امام عسگری (ع) ضعیف‌السند هستند؛ زیرا این تفسیر به طریق قابل اعتماد به دست ما نرسیده است. در طریق اثبات آن اشخاص مجهول الحال چون محمد بن قاسم استرآبادی، یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار وجود دارند. اگر تفسیر را آن‌گونه که شیخ صدوق سندیت آن را از استرآبادی نقل کرده باشد، در این صورت طریق اثبات تفسیر ضعیف است. اما اگر طریق اثبات تفسیر به طریقی باشد که محمد بن علی بن شهر آشوب در مستدرک آن را نقل کرده است، در آن صورت سند آن صحیح است؛ زیرا صاحب مستدرک گوید: حسن بن خالد برقی برادر محمد بن خالد کسی است که تفسیر را مستقیماً از امام املاء کرده و حسن بن خالد را نجاشی معتمد اعلام

۱- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱

۲- ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، صص ۱۵۶

کرده است. مگر اینکه بگوییم منظور از تفسیر امام، غیر از تفسیری است که از طریق شیخ صدوق از استرآبادی نقل شده است. اما این ادعا رد می‌شود؛ زیرا تفسیری که خالد برقی آن را مهیا کرده، در ۱۲۰ مجلد بوده و این تفسیر هرگز به دست ما نرسیده است و این تفسیری که اکنون در دست ماست، همان تک مجلدی است که از طریق استرآبادی نقل شده است<sup>۱</sup>

در پاسخ به اشکال فوق باید گفت که با توجه به اینکه اکثر محدثان و فقهای بنام شیعه به این تفسیر اعتنا کرده و قولاً و عملاً آن را تأیید نموده و روایات آن را در لابه لای مباحث تفسیر، حدیث و فقه آورده‌اند، این نکته روشن می‌شود که نسبت جعلی بودن تفسیر امام حسن عسکری (ع)، به دور از انصاف و واقع بینی است، ولی التزام به صحت تمام روایات آن هم، مشکل است. چنانچه برخی از محدثان، اکثر و یا تمامی احادیث این تفسیر را صحیح می‌دانند<sup>۲</sup> آنچه که می‌توان به عنوان نظر تحقیقی و نهائی پیرامون روایات این تفسیر ارائه کرد، این است که این کتاب همانند سایر منابع حدیثی بوده و باید با قواعد و ضوابط حدیث و رجال، سنجیده شود.

در مورد مفاد روایت مورد بحث نیز، فارغ از بحث سندی آن، لزوم رجوع به فقهی که راه اجتهاد را با صیانت از نفس و پیروی از اوامر الهی پیموده، واضح و مسئله تقلید از چنین مجتهدی به حکم عقل، اجماع، بنای عقلاء و منطق ثابت می‌گردد و جنسیت مرجع تقلید در آن مداخلیتی ندارد.

### ۳-۲-۲- روایت اسحاق بن یعقوب از صاحب الزمان (عج):

«واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی و انا حجه الله»<sup>۳</sup> در حوادث و رویدادها به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما و من حجت خدایم.

روایت مذکور از لحاظ سندی قابل خدشه نیست و راویان آن ثقه معرفی شده‌اند<sup>۴</sup> از لحاظ دلالت نیز بر مضمون آن اجماع قولی و فعلی وجود دارد مضاف بر اینکه، مضمون روایت که همانا ولایت فقیه بر مسلمانان است، به حکم کتاب، ثابت است مثل آیه «أولی بالمومنین من انفسهم»<sup>۵</sup> حال بعد از ذکر این مقدمات، در مورد موضوع مورد بحث باید بگوییم که با استفاده از عمومیت و اطلاق رواه حدیثنا می‌توان

۱- خویی، ابو القاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، صص ۲۲۲-۲۲۳

۲- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار (ترجمه موسوی همدانی) ج ۱، ص ۲۸

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ص ۴۸۴، حرعاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰

۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ص ۴۸۵

۵- سوره احزاب، آیه ۶

به این نتیجه رسید که جنسیت در راویان و علماء هیچ مدخلیتی ندارد. اگر زنی مسیر لازم برای اجتهاد را پیمود، رجوع به او هیچ منعی ندارد.

### ۳-۲-۳ عقل

یکی از دلایلی که برای جواز تصدی مرجعیت بانوان قابلیت استناد دارد، عقل است. این دلیل وقتی تمام است که از جانب شارع، منعی بر افتاء بانوان نباشد؛ زیرا علل و اسباب تشریح احکام بر اساس مصالح و مفاسد غالبی است. چه بسا، در اموری، عقل نتوانسته باشد مصلحت واقعی را درک کند و تنها در مقام ظاهری اندیشه کند. در مورد این بحث، علی‌رغم فقدان نص، هیچ‌گونه عموم و اطلاقی که حاکی از عدم حجیت افتاء زنان باشد، وجود ندارد و دلایل ممنوعیت، که برشمردیم، نمی‌تواند به عنوان شاهی معتبر بر اثبات موضوع اصرار ورزند.

همان طور که عقل سلیم حکم میکند که بیمار به پزشک رجوع کند، همان عقل حکم می‌کند که جاهل به عالم مراجعه کند. از نظر عقل فرقی بین مرد و زن در این مورد نیست. یعنی همین‌طور که اگر مردی اعلم بود، باید به او رجوع شود، اگر زنی هم اعلم بود، باید به او رجوع شود. بنای عقلاء این است که اگر یک نفر اعلم باشد و دیگری غیر اعلم، آن اعلم را، چه زن باشد و چه مرد، باید ترجیح داد.

آنچه از شهید مطهری (ره) نقل شده<sup>۱</sup> اینست که می‌گوید: آیا «مردی» در مرجع تقلید معتبر هست یا نه؟ چون دلیل عمده در باب تقلید، بناء عقلاء است، عقلاء در این جهت فرقی میان زن و مرد نمی‌گذارند. یعنی چون رجوع کردن به مرجع تقلید، مثل رجوع کردن به طبیب است، اگر دو طبیب باشد، یکی زن و یکی مرد و هر دو مساوی باشند، عقلاً فرقی نمی‌گذارند که به زن رجوع کنند یا به مرد و اگر زن اعلم از مرد باشد و حادثتر از مرد باشد زن را ترجیح می‌دهند، پس از نظر بناء عقلاً که اصل اساسی تقلید است، فرقی میان زن و مرد در این جهت نیست. [یعنی] همین‌طور که اگر مردی اعلم بود باید به او رجوع شود، زنی [هم] اگر اعلم بود به او رجوع می‌کنند و ما هیچ دلیلی نداریم غیر از اینکه کسی ادعا بکند که ادله ما منصرف به مرد است.

استاد شهید تأکید دارند که بحث قضاوت با موضوع مرجعیت و مقام افتاء در ارتباط با محور بحث تفاوت دارند با این بیان که حقیقت این است که باب افتاء با باب قضاء فرق دارد. هم از جهت ادله، چون در آنجا اجماع هست، در اینجا اجماع نیست. در آنجا بالاخره همان روایات ضعیف بود، اینجا

۱- پیام زن: بهمن ۱۳۷۱، شماره ۱۱ - به نقل از پایگاه جامع استاد شهید مرتضی مطهری، <http://www.mortezamotahari.com>

همان روایات ضعیف هم نیست. یک جهت دیگر هم فرق دارد و آن این است که ما یقین داریم که اسلام کوشش دارد تا حد امکان زن را از متن اجتماع بیرون نیاورد. البته تا حد امکان. نه حتماً. نمی‌خواهیم بگوییم به طور حتم باید این جور باشد، ولی اسلام عنایتی دارد در جایی که زن هست، مرد هم هست و یا یک حاجت اجتماعی است که زن و مرد هر دو می‌توانند انجام دهند، می‌گوید این کار را مرد بکند. می‌خواهد تا حد امکان زن به کارهای خانوادگی بیشتر اشتغال داشته باشد.

استاد شهید پس از این توضیح به جهت دیگری از همین بحث، می‌پردازد و آن اینکه: باب قضاوت، مسلماً باب احساسات است. اصلاً قاضی، شرطش قساوت قلب است، مثل جلادی، مثل به دار کشیدن. اجتماع افرادی را لازم دارد که در مواقع لزوم باید طناب دار را بدست بگیرند. اجتماع لازم دارد در مواقع لزوم یک نفر را سنگسار بکند. یک نفر را باید تیرباران بکند. حالا حتماً این کارهایی که با عواطف انسان سر و کار دارد و باید کسی که مجری این کار است خالی از عاطفه باشد حتماً باید زن این کار را بکند؟ باب قضاوت بسیار، بسیار احتیاج دارد به اینکه قاضی خالی از تأثر باشد؛ نه تأثر مهربانی و نه تأثر خشمگینی. موضوعاتی که می‌آید موضوعاتی عصبانی کننده است که بر قاضی عرضه می‌شود. این هم خودش یک مؤیدی است که بگوییم زن پست قضاوت را بدست نگیرد.

شهید مطهری در ادامه بحث می‌افزاید: باب افتاء فقط به علم کار دارد. مفتی در خانه خود نشسته است، دارد کار می‌کند، فکر می‌کند و فتوا می‌دهد. فتوا را هم در رساله‌اش می‌نویسد و مردم هم باید عمل کنند. نه احتیاج دارد بیاید در اجتماع بزرگ و با مردم سر و کله بزند و نه احتیاج دارد قساوت قلب داشته باشد.

بدین ترتیب آن فقیه شهید تصریح می‌کند: بنابراین در باب افتاء به طور قطع، هیچ دلیلی بر این نداریم که «افتاء» منحصر به مرد است و زن اگر شرایط دیگر را دارا باشد، مساوی مرد است و مانند مرد می‌تواند مرجع تقلید باشد و اگر فرض کنیم در شرایطی هستیم [که] یک زن وارد و عالم شده است و این زن از مردها [ی دیگر] اعلم است، عادل هم هست و دیگر شرایط را هم دارد. روی ادله فقهی باید بگوییم تقلید از آن زن جایز است و بلکه تقلید آن زن واجب است.<sup>۱</sup>

آیت الله جوادی آملی نیز می‌گوید: «جنبه عاطفی بودن زن ذاتاً مانع از تعدیل قوای عقلی و فکری او نخواهد بود و بحث در صورتی است که زن مزبور از اعتدال عقل نظری برخوردار بوده و جنبه

---

۱- همان منبع.

خردورزی و فرزانه‌گی معتبر در قضا و مرجعیت، مقهور عاطفه و احساس نگردد زیرا گاهی خردورزی برخی مردان هم مقهور بعضی از شؤون نفسانی آنان شده و جنبه فرزانه‌گی آنها تحت پوشش جنبه‌های نفسانی قرار می‌گیرد و در این حال چنین مردی نیز واجد شرایط قضاوت یا مرجعیت نمی‌باشد. ممکن است لزوم تمرین زنان برای تعدیل عواطف، بیشتر از مردان باشد لیکن اگر در پرتو تمرین، شرایط مساوی پدید آید دلیلی بر محرومیت زنان از سمت‌های یادشده چون مرجعیت و قضاوت، به ویژه نسبت به جامعه زنان وجود ندارد.»<sup>۱</sup>

### ۳-۲-۴ اصل قابلیت قابل

بنابر احکام بدیهی عقل، مشاغل باید بر اساس قابلیت به افراد سپرده شود و هر کس قابلیتش برای کاری بیشتر باشد، برای تصدی واکاوی ادله ناظر بر مرجعیت زنان در فقه امامیه آن شایسته‌تر است. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید شایسته‌ترین مردم برای زمامداری کسی است که توانایی او برای اداره جامعه از همه بیشتر و به اوامر خدا در این باره از همه آگاه‌تر باشد.<sup>۲</sup> امام در اینجا همین حکم بدیهی عقل را گوشزد می‌کند، نه یک مطلب تبعیدی را. این حکم عقل، به زمامداری اختصاص ندارد، بلکه در مورد همه مناصب اجرایی، قضایی و سیاسی که به نوعی درباره اداره جامعه است، جاری می‌شود و هر کس که قابلیتش برای تصدی منصبی بیشتر باشد، باید کار به او سپرده شود. در غیر این صورت، برخلاف عقل و برخلاف مصلحت جامعه خواهد بود و کاری که برخلاف عقل و مصلحت جامعه باشد، در شرع جایز نیست. این حکم بدیهی عقل، تخصیص بردار نیست که مثلاً در مورد سپردن منصب مرجعیت به بانوان آن را تخصیص بزیم؛ زیرا که احکام عقلی تخصیص نمی‌پذیرند.

### ۳-۲-۵ اصاله الجواز

به حکم اصاله الجواز باید گفت بانوانی که واجد شرایط افتاء باشند، می‌توانند متصدی آن گردند. در واقع بر اساس اصاله الجواز، آنچه دلیلی بر حرمت آن نرسیده، حکمش عدم وجوب احتیاط و جواز ارتکاب است. فقهای شیعی از جمله شیخ صدوق، سید مرتضی و علامه حلی معتقدند که تا زمانی که نهی

۱- رجبی، فاطمه، زنان و فمینیسم، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، زمستان ۷۹، ص ۲۱۵

۲- نهج البلاغه، برگرفته از خطبه ۱۳۱، ترجمه مرحوم دشتی، ص ۲۴۷

نرسیده باشد، اصل در اشیاء اباحه و جواز است و این حکم را مقتضی عقل می‌دانند<sup>۱</sup>. بنابراین با توجه به اصله الجواز، باید حکم به جواز مرجعیت بانوان داد.

برخی با عنوان اصله عدم الجواز خواسته‌اند با اصل جواز معارضه کنند. آنها می‌گویند که احکام اسلام توقیفی است و باید از ناحیه شارع به ما رسیده باشد تا از حجیت برخوردار باشند و چون درباره حجیت رأی مجتهد بر سایرین تنها در خصوص مردان دلیل داریم، لذا حجیت رأی زنان، نامشروع است و حداقل اینکه می‌گوییم در صورت شک، اصل، عدم جواز حجیت رأی زنان در احکام شرعی بر غیر خود است.

این اشکال را می‌توان با عبارت تعارض بین تعیین و تخییر نیز مطرح کرد مثلاً در مورد دو مجتهد جامع الشرائط که یکی اعلم از دیگری است و مقلد نیز باید به یکی از آنها مراجعه کند، آیا می‌توانیم غیر اعلم را بر اعلم ترجیح دهیم؟ بر اساس قاعده تعیین می‌گوییم تا زمانی که اعلم متعین است، نوبت به تخییر نمی‌رسد؛ زیرا تقلید هر یک به اختیار، محل تأمل است و در نتیجه با وجود متعین «اعلم» دست از تخییر بر می‌داریم و به اعلم رجوع می‌کنیم. اما در مسئله مورد بحث، ممکن است بگویند آنچه که از روایات اتخاذ می‌کنیم، به یقین، قبول حجیت رأی مردان مفتی است و در خصوص أخذ به قول زنان مفتی، خود را مخیر می‌بینیم و با وجود متعین چگونه می‌توان به غیر متعین تمسک کرد؟

پاسخ این است که اول اینکه به کارگیری اصل عدم جواز در صورتی صحیح است که ما از ابتدا و به طور مستقل به حجیت حکم مفتی، اعم از مرد و زن، شک کرده باشیم. اما با وجود اطلاقات و عمومات حجیت رجوع به اهل خبره، دیگر مجالی برای موضوع اصله عدم جواز باقی نمی‌ماند.

دوم اینکه بر فرض برقرار شدن اصله عدم جواز، با اصل جواز تعارض پیش می‌آید و هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند و باید به اطلاق عموم آیاتی که بر رجوع به اهل خبره تأکید دارند، تمسک جست. سوم اینکه بحث تعیین و تخییر در جایی مطرح می‌شود که واقعاً ترجیح وجود داشته باشد، در حالی که در حجیت رأی مفتی مرد، ذاتاً ترجیحی بر حجیت رأی مفتی زن نیست.

### ۳-۲-۶ قاعده اشتراک همه مکلفان در احکام

طبق این قاعده، اگر حکمی به صورت عام یا مطلق آمده باشد و بر اختصاص آن به افراد خاص دلیلی نباشد، حکم برای همه افرادی خواهد بود که دارای شرایط عامه تکلیف هستند<sup>۱</sup>

۱- ابن بابویه، محمد بن علی، الاعتقادات، ص ۱۱۴، علم الهدی، سید مرتضی، الذریعه، ج ۲، ص ۶۶۵

قرآن کریم، دستورات خود را گاه با واژه‌هایی چون انسان، بنی آدم و الناس بیان می‌کند. این واژه‌ها بر نوع بشر، بی‌هیچ تمایزی بین مرد و زن اطلاق می‌شوند. بنابراین، چون موضوع و محور در تکالیف و مسئولیت‌های اسلامی، نوع انسان است، اصل در تکالیف و وظایف دینی بر اشتراک می‌باشد، مگر آنکه دلیل خاص بر اختصاص داشته باشیم. مرجعیت یک حکم شرعی است و ما دلیلی بر اختصاص آن به مردان نداریم. بنابراین زنان نیز می‌توانند مرجع تقلید باشند.

### ۳-۲-۷ سیره

شواهد حضور زنان در سیره معصومین فراوان است. حضور فعال زنان مسلمان در جوامع اسلامی نشانه دیدگاه مترقیانه اسلام به زن است. در زیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) همان طور که قبلاً هم اشاره شد پیامبر(ص) در مسافرت‌ها و جنگ‌ها به قید قرعه یکی از همسران خود را به همراه می‌برد. عایشه می‌گوید: «کان رسول الله(ص) اذا اراد ان یخرج الی سفر أقرع بین ازواجه فایتھنَّ خرج سهمها خرج بها رسول الله(ص) معه. فاقرع بیننا فی غزوة غزاها فخرج سهمی فخرجت مع رسول الله(ص) بعد ما نزل الحجاب وانا أحمل فی ہودجی»<sup>۲</sup> همواره چنین بود که پیامبر(ص) هرگاه قصد مسافرتی می‌کرد، میان همسران خود قرعه می‌انداخت. به نام هرکس قرعه می‌افتاد، او را با خود می‌برد. در یکی از جنگ‌ها، قرعه به نام من افتاد، با پیامبر رفتم. در حالی که در محملی قرار گرفته بودم. و این جریان، بعد از نزول آیه حجاب بود. سخن عایشه را سیره پیامبر(ص) تأیید می‌کند، چه در رابطه با زنان خود و چه نسبت به زنان دیگر مسلمانان که با اجازه آن حضرت در بسیاری از غزوات شرکت می‌جستند.

ب) سخنرانی حضرت زهرا(س) در جمع مهاجران و انصار<sup>۳</sup>. خطبه‌ای است مفصل درباره توحید، نبوت، کوشش‌های پیامبر(ص)، فلسفه، احکام، محاجه با سران حکومت درباره فدک و ارثیه خود از پیامبر(ص) و... زمانی حضرت این خطبه را ایراد نموده که از گرفتن حق خود، مأیوس بوده زیرا مخالفت شدید عمر را با استرداد فدک، در جلسه پیش از این، که با خلیفه داشته، دیده است. بنابراین، آن حضرت، از این سخنرانی، آن هم با این تفصیل، خواستار استرداد حق خود نیست و لااقل تنها هدف

۱- حسینی مراغی، عبد الفتاح بن علی، العناوین الفقہیہ، ج ۱، صص ۲۶-۲۰

۲- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، درالمشور، ج ۵، ص ۲۵، طباطبائی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۹۶

۳- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تعلیق و تحقیق، محمدباقر موسوی خراسان، ج ۱، صص ۹۷-۱۰۷

نیست وگرنه با وجود اقامه دعوا و عدم نتیجه، چه نیازی به دفاع مجدد بود، آن هم در مجمع عمومی. افزون بر این، بیان مطالبی درباره توحید، فلسفه، نبوت و احکام، چه ارتباطی به دفاع از حق‌شان داشت. مگر نه این که (الضرورات تتقدر بقدرها)، این نیست جز این که پیشوای زنان عالم و تربیت شده پیامبر و وحی، می‌داند که این گونه امور، مخالف شأن زنان نیست.

ج) مأموریت چهل زن مسلح، بعد از جنگ جمل، از طرف حضرت امیر(ع) برای حفاظت از عایشه، از بصره تا مدینه. که این روایت نیز در مطالب قبلی گفته شد؛ راوی می‌گوید: به دستور حضرت امیر، اینان به شکل مردان درآمدند: کلاه خود و عمامه بر سر و شمشیر بر کمر. این زنان، چنان مأموریت خود را دقیق انجام دادند که عایشه، در تمام مدت راه، متوجه نشد که اینان زن هستند<sup>۱</sup>. تجهیز چهل زن، آن هم به این شکل و فرستادن آنان از این شهر به آن شهر، نشان از مسائلی بسیار دارد!

د) به همراه بردن امام حسین(ع) همسران، خواهران و دختران خود را به سمت کوفه، چه به قصد حکومت و چه با آگاهی از شهادت، هرکدام باشد، بردن زنان به همراه خود، ضرورتی نداشت و حتی به نظر بزرگان قوم، به صلاح نبود. محمد بن حنفیه از سر خیرخواهی می‌گوید: «حال که مصمم به رفتن هستی، زنان و کودکان را با خود نبر» امام می‌فرماید: «ان الله شاء ان يراهن سبايا»<sup>۲</sup> امام(ع) زنان را به کاری واداشته که در غیر از چهارچوب خانه است و آن را نه تنها خلاف شرع نمی‌داند که مشیت صاحب شریعت می‌داند.

ه) امام صادق(ع) مادر و همسر خویش را می‌فرستاد تا حقوق مردم مدینه را اداء کنند. انسان، در جامعه‌ای که زندگی می‌کند، همسایگان، خویشان، جامعه و... حقوقی به گردن انسان دارند که امام زین العابدین(ع) در رساله حقوق خود، برخی از این حقوق را برشمرده است. مانند: عیادت مریض، شرکت در مجالس سرور و عزا، دست‌گیری بیچارگان و بینوایان. راوی به امام موسی بن جعفر(ع) عرض می‌کند: همسرم با همسر ابن‌مارد، برای شرکت در مجالس عزا از خانه بیرون می‌روند. من مانع آنان می‌شوم. زخم می‌گوید: اگر حرام است، بگو تا نرویم وگرنه چرا مانع می‌شوی. می‌دانی با این عمل تو، اگر ما هم مجلسی این چنین داشته باشیم کسی شرکت نخواهد کرد.

۱- مفید، محمد بن محمد، الجمل، تحقیق سید علی میرشریفی، ص ۴۱۵

۲- ابن طاووس، علی بن موسی، لهوف، ص ۲۸

امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید: «عن الحقوق تسألنی؟» از حقوق سؤال می کنی این جزء حقوقی است که افراد جامعه به گردن یکدیگر دارند. می فرماید: «کان ابی (ع) یبعث امی وام فروة تقضیان حقوق اهل المدینة»<sup>۱</sup> پدرم پیوسته مادرم و ام فروه، مادر خود را، می فرستاد تا حقوق مردم مدینه را ایفاء کنند. این سیره و روش امام (ع) بوده است و حقوق هم حقوق اهل مدینه، نه حقوق بستگان و خویشاوندان فقط. بنابراین، امام (ع) ادای حقوق را به عهده نزدیک ترین زنان از بستگان خویش قرار داده است.

و) مرحوم کلینی در فروع کافی از عبدالرحمن بن حجاج روایتی نقل می کند که حمیده همسر امام صادق (ع) خدمت امام صادق (ع) رسیده در محضر آن حضرت در رابطه با حج، سئوالاتی را طرح می کند. از جمله: درباره چگونگی انجام اعمال حج برای کودکان. امام (ع) پس از آن که سئالات او را پاسخ می گوید: در رابطه با سؤال اخیر، می فرماید: «مر أمه تلقی حمیده فتسألها کیف تصنع بصبیانها»<sup>۲</sup> به مادرش دستور بده پیش حمیده رود و از او در این باره سؤال کند که: کودکانمان چگونه اعمال حج انجام دهند.

ز) حکیمه. وی دختر امام نهم (ع) خواهر امام دهم (ع) و عمه امام دوازدهم است. از جمله کسانی است که پس از غیبت امام دوازدهم (عج)، رابط بین آن حضرت و شیعیان بود. مسائل شرعی را از آن حضرت می گرفت و به شیعیان ابلاغ می کرد. محمد بن عبدالله مطهری، از کسانی است که پس از شهادت امام عسکری (ع) در امر امامت متخیر گشته بود، از این روی، به خدمت آن مخدره می رسد، تا در این باره از او سئوالاتی بکند. حکیمه، پس از شرح مفصلی از قبل و بعد ولادت امام زمان (عج)، می گوید: «والله إنی لأراه صباحاً ومساءً وانه لینیبتنی عما تسئلون عنه فاخبرکم...»<sup>۳</sup> به خدا سوگند، هر صبح و شام آن حضرت را می بینم و او آنچه را که شما از من سؤال می کنید، به من خبر می دهد و من هم به شما می گویم.

ام ابی محمد. وی مادر امام حسن عسکری (ع) و همسر امام دهم (ع) است. او نیز از کسانی است که در زمان غیبت امام زمان (ع)، مسؤولیت پاسخ گویی به مسائل و مشکلات دینی شیعیان را برعهده داشته است. محمد بن ابراهیم می گوید: در زمان غیبت، روزی به خدمت حکیمه، دختر امام نهم (ع) رسیدم در ضمن سئالات بسیاری که از آن مخدره داشتم، پرسیدم: «این روزگار، شیعیان مشکلات دینی خود را با

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷

۲- همان، ج ۴، ص ۴۳ - حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، ج ۸، ص ۲۰۷

۳- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴

چه کسی در میان بگذارند. چه کسی پاسخ گوی مسائل آنان خواهد بود.» حکیمه گفت: «الی الجده ام ابی محمد...» به جدّه امام زمان ام ابی محمد مراجعه کنند. راوی با حالت اعتراض می گوید: تو می گویی از کسی پیروی کنم که زنی را وصی و جانشین خود قرار داده است؟ حکیمه در پاسخ می گوید: او به جدش حسین(ع) اقتدا کرده است، چون امام حسین(ع) نیز، در ظاهر، خواهرش زینب را وصی خود قرار داد، تا جان علی بن الحسین محفوظ بماند. علوم و دانش را علی بن الحسین می فرمود، به زینب(ع) منتسب می شد و آن حضرت به مردم ابلاغ می کرد.<sup>۱</sup>

بنابراین، هرکدام از بزرگواران به تعیین و تأیید امام معصوم(ع)، پاسخ گوی مشکلات و مسائل دینی مردم بوده اند. احکام دین را از امام زمان خود می گرفته اند و به مردم می رسانده اند. کاری که امروز یک مرجع تقلید، پس از تلاش و زحمت فراوان، آن هم در بسیاری از موارد، بر پایه ظن و گمان به امام معصوم(ع) منتسب می کند و برای مردم بیان می کند.

ح) سایر بانوان: ام علی همسر شهید ثانی. از زنان برجسته شیعه است. عالمه، فقیه و عابده. همسرش او را می ستاید و زنان را در احکام دین به او ارجاع می دهد.<sup>۲</sup>

فاطمه ام الحسن دختر شهید اول؛ وی به «سیده المشایخ» یعنی سرور اساتید و مشایخ روایتی موصوف بود. «صاحب امل الآمل» وی را چنین توصیف میکند فاطمه زنی عالمه، فاضله، فقیهه، صالحه و عابده بوده است و من از مشایخ، مدح و ثنای او را شنیدم. پدرش او را مدح می کرد و به زنها توصیه می کرد که به او اقتداء کنند و در احکام به او رجوع نمایند.<sup>۳</sup>

آمنه بیگم دختر علامه مجلسی: وی همسر ملا محمد صالح مازندرانی و مادر ملا هادی مازندرانی و ملا نورالدین محمد مازندرانی است که از علماء و فضلالی عصر خویش بودند. این بانو علاوه بر زهد و تقوی در فقه و اصول و حدیث و تفسیر تبصری خاص و مثال زدنی داشت. شوهر وی که از اکابر علمای شیعه است در مسائل علمی از وی کسب فیض می کرد. از جمله مسائل دشوار کتاب قواعد علامه حلی را از او پرسش می کرد.<sup>۴</sup>

۱- ابن بابویه، محمد بن علی، اکمال الدین، ج ۲ ص ۵۰۱، تحقیق علی اکبر غفاری

۲- امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۳

۳- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، ج ۱، ص ۱۹۳

۴- بحر العلوم، محمد، أصول الفقه حلی، ج اول، ص ۲۶

سیده نصرت امین اصفهانی؛ این بانوی فقیه و مجتهد معاصر، علاوه بر کتب فقهی دارای یک دوره تفسیر قرآن به نام «مخزن العرفان» در ۱۵ مجلد است. مقام اجتهاد وی را آیات عظام شیخ عبدالکریم حائری، محمدرضا نجفی اصفهانی، محمد کاظم شیرازی و آیت الله مرعشی مورد تأیید، مکتوب قرار دادند<sup>۱</sup>

در نتیجه: مرجعیت بانوان نیز همانند ولایت زنان دارای موافقان و مخالفانی بود و هر کدام برای اثبات ادعای خود شواهد و ادله‌ای را بیان نمودند؛ مخالفان مرجعیت بانوان همانند مخالفان ولایت زنان، به آیه ۳۴ سوره نساء استناد کرده‌اند؛ اما همانطور که در فصل دوم نیز بیان شد، آیه مربوط به نظام خانواده است و بیان جایگاه شوهران در این نظام و موضوع مرجعیت و افتاء بیان حکم خداست لذا نه این آیه و نه دو آیه دیگر نمی‌توانند دلیل محکمی برای مخالفت با مرجعیت زنان باشد. روایات مختلف مربوط به قضاوت و داوری، ولایت و رهبری و امامت جماعت نیز هر کدام قابل خدشه است. دلایل دیگری همچون اجماع و مذاق شارع که استدلال‌های خاص خود را دارد نمی‌تواند حق مرجعیت بانوان را از آنان بگیرد.

فقهای مخالف مرجعیت زن، با وجود استناد به دلایل گوناگون، مشروعیت آن را از نظر قواعد اولیه پذیرفته و اعتراف کرده‌اند که هیچ دلیل لفظی معتبری بر ممنوعیت وجود ندارد و مقتضای دلیل اصلی در باب تقلید، یعنی سیره عقلا در خصوص رجوع جاهل به عالم، این است که در احراز مرجعیت میان مرد و زن تفاوتی نباشد؛ از طرف دیگر از ادله‌ای که موافقان مرجعیت زنان بیان کرده‌اند، هیچ یک از آیات قرآن کریم، قابل خدشه نبوده و ذکوریت در آنها شرط نشده است. روایت‌ها نیز حاکی از آن است که شروط تقلید از فرد را اختصاص به ذکوریت ندانسته و تقلید از کسی را که دارای صیانت نفس، حافظ دین بوده و جزو راویان حدیث باشد جایز شمرده و فرقی بین زن و مرد را بیان نکرده‌اند. بقیه ۵ دلیل ارائه شده نیز به نوعی بیانگر آن است که اگر شرایط افتاء در شخصی محرز شد مرد بودن یا زن بودن تأثیری در صدور فتوا از وی ندارد و تنها در مرجع بودن زن برای مردان اشکال وجود دارد که فقها تقلید مرد از یک زن را نمی‌پذیرند اما تقلید زن از خودش یا زنان دیگر از یک زن مجتهد را جایز می‌شمارند. چرا که اشکالات مربوط در ولایت زنان در این موضوع منتفی است و وظیفه مفتی، فتوا دادن است و

---

۱- راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر، ترجمه صادقی اردستانی ص ۱۲۴

مقلد می‌تواند بدون مراجعه حضوری و ارتباط مستقیم با زن مجتهد، فتاوی‌اش را از رساله‌های عملیه دریافت کند.

## نتیجه:

موضوع مورد نظر در این پایان‌نامه، در دو موضوع ولایت زنان و همچنین مرجعیت زنان مورد بحث و واکاوی قرار گرفت و در هر کدام از موضوعات، موافقان و مخالفان، استدلال‌های خود را با آیات قرآن کریم، روایات، سنت، اجماع و سایر ادله به نوعی بیان کردند و نسبت به هر کدام اشکالات وارد شده مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در نهایت با وجود تضارب آراء و وجود نظرات مختلف در فصول گوناگون باید گفت در موضوع ولایت بانوان، طبق نظر دین مبین اسلام، مجموع دلیل‌های بیان شده همگی نشانگر این است که دلایل اثبات ولایت زنان کافی نبوده و ادله ممنوعیت ولایت زنان نیز اگر فرض کنیم که هیچ یک از ادله‌ای که بیان شد، به تنهایی برای اثبات عدم ولایت زن کافی شمرده نشود، می‌توانیم با استناد به مجموع ادله من حیث المجموع آنها، این مسئله را اثبات کنیم. نکته مهمی که در بحث ولایت زنان باید گفت این است که اگر حالات استثنایی باعث شکل گرفتن مصلحتی شود که رعایت آن در نظر شریعت اسلام از رعایت حکم اولی متعلق به موضوع مهم‌تر باشد بدون شک به خاطر تعلق عنوان ثانوی این امر بلاشکال است. چرا که فلسفه عدم ولایت زن نقصان ذاتی زن نیست، بلکه رعایت مصالح زن و مرد است که از جمله این مصالح اجتناب از اختلاط زن با مرد است. در موضوع مرجعیت بانوان نیز ادله مخالفان هیچ شرطی را برای ذکوریت مفتی و مرجعیت بیان نکرده است و ادله‌ای که موافقان مرجعیت زنان بیان کرده‌اند، هیچ یک از آیات قرآن کریم، قابل خدشه نبوده و روایت‌ها نیز حاکی از آن است که شروط تقلید از فرد را اختصاص به ذکوریت ندانسته و تقلید از کسی را که دارای صیانت بوده نفس بوده، حافظ دین باشد و جزو راویان حدیث باشد جایز شمرده و فرقی بین زن و مرد را بیان نکرده‌اند. بقیه دلایل ارائه شده نیز به نوعی بیانگر آن است که اگر شرایط افتاء در شخصی محرز شد مرد بودن یا زن بودن تأثیری در صدور فتوا از وی ندارد و تنها در مرجع بودن زن برای مردان و اعتبار حکم شرعی زن مجتهده برای عموم مسلمانان اعم از مرد و زن اشکال وجود دارد که فقها تقلید مرد از یک زن را نمی‌پذیرند اما تقلید زن از خودش یا زنان دیگر از یک زن مجتهده را جایز می‌شمارند. چرا که اشکالات مربوط در ولایت زنان در این موضوع متفی است و وظیفه مفتی، فتوا دادن است و مقلد می‌تواند بدون مراجعه حضوری و ارتباط مستقیم با زن مجتهده، فتاوی‌اش را از رساله‌های عملیه دریافت کند. لذا تقلید مردان از زنان صحیح نبوده اما تقلید زنان از زن مرجع چه در مسائل عمومی و چه در مسائل ویژه زنان اشکالی به نظر نمی‌رسد.

## پیشنهاد:

با توجه به تحقیقات انجام شده در دو موضوع مطرح شده در پایان‌نامه، آنچه مسلم است اینست که در موضوعات ولایت و مرجعیت زنان، بصورت مستقل کتاب خاصی که بطور علمی، تخصصی، جامع و کاربردی به آنها پردازد وجود ندارد؛ این خلاء، در تحقیقات انجام شده در راستای این پایان‌نامه، به روشنی مشخص گردید؛ هر چند مقالات و تحقیقات مختصر و کوتاهی در این موضوعات بصورت پراکنده نوشته شده و گاهاً در خلال مباحثی همچون قضاوت و... به آنها اشاره شده، اما قطعاً برای فرهنگ سازی این موضوعات و بهره‌برداری از آنها، این مطالب موجز، مکفی نخواهد بود؛ لذا پیشنهاد می‌گردد:

با توجه به فرهنگ پیش رو در جوامع اسلامی و افزایش امکانات تحصیل علم و آگاهی و ارتقاء سطح بینش انسانها، اعم از زنان و مردان و حضور پررنگ زنان در کنار مردان در اکثر برنامه‌ها و بالتبع، افزایش سوالات مختلف در زمینه‌های مختلف چه در موضوعات ویژه زنان و چه در موضوعات عمومی و برای جلوگیری از ارتباط بیشتر زنان با مردان نامحرم و جهت دریافت پاسخ سوالات خویش از منبع معتبر اسلامی، پیشنهاد می‌شود هر دو موضوع بصورت مستقل و تخصصی با در نظر گرفتن زوایای مختلف آن مورد تحقیق و بررسی و واکاوی عمیق قرار گیرد و از متون بدست آمده کتابهای مختلفی در تمام گروه‌های سنی و رشته‌های مرتبط در این ارتباط، چاپ و نشر شود تا فرهنگ مراجعه زنان در موضوع مرجعیت و دریافت پاسخ سوالات خود از آنها بیشتر شده و نسبت به ولایت زنان نیز آگاهی‌های بیشتری بدست آورند.

## منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- نهج البلاغه

## الف) منابع فارسی:

۱. جعفری، محمد تقی، شرح و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۶
۲. جمعی از نویسندگان، زن و خانواده در افق وحی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۱
۳. جوادی آملی، عبد الله، زن در آینه جلال و جمال، مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم، قم، ۱۳۷۷
۴. \_\_\_\_\_ ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۷۹
۵. خزائلی، محمد، احکام قرآن، انتشارات بدرقه جاویدان، تهران، ۱۳۸۴.
۶. طباطبایی میرجهانی، سید حسن، ولایت کلیه، انتشارات الهادی، قم، ۱۳۸۲
۷. طباطبایی، محمدحسین، بررسی های اسلامی، موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸
۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۳
۹. \_\_\_\_\_ نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵
۱۰. \_\_\_\_\_ یادداشتها، ج ۵، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۲
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۲۴، ۱۳۷۵
۱۲. مهریزی، مهدی، زن در سخن و سیره امام علی (ع)، انتشارات بهاران، تهران، ۱۳۸۱
۱۳. موسوی خمینی، روح الله، (امام خمینی)، تبیان دفتر ۸، (جایگاه زن در اندیشه امام خمینی)،  
موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۷۸
۱۴. \_\_\_\_\_ ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، ۱۳۷۳
۱۵. همایونی، علویه، زن مظهر خلاقیت الله، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۷
۱۶. واعظی، احمد، حکومت اسلامی، درسنامه اندیشه سیاسی اسلام، انتشارات مرکز مدیریت  
حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۳

ب) منابع عربی:

- ۱) ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، ۶۵۵ ق.
- ۲) ابن اثیر، محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم؛ ۱۳۶۷
- ۳) ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، دار الکتب العلمیه بیروت، ۱۴۰۵ ق
- ۴) ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۱
- ۵) ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، بی تا
- ۶) ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تاویل مشکل القرآن، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا
- ۷) ابن کثیر، اسماعیل بن عمر دار، تفسیر القرآن العظیم، الکتب العلمیه، بیروت، بی تا
- ۸) ابن منظور؛ محمد، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۸ ق
- ۹) ابن میثم، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، بی تا
- ۱۰) ابوالفتوح رازی، شیخ جمال الدین، تفسیر روح الجنان، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۹۸ ه.ق.
- ۱۱) انصاری، قدرت الله، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، قم، بی تا
- ۱۲) بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، مکتبه العصریه، بیروت، چاپ اول. ۱۴۱۷ ق
- ۱۳) حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول، دار احیاء العلوم الاسلامیه، قم، بی تا
- ۱۴) حرّ عاملی، محمد حسن، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳
- ۱۵) حسینی تهرانی، سید محمدحسین، رساله بدیع، انتشارات حکمت، تهران، بی تا
- ۱۶) حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسایل الحلال و الحرام، اسماعیلیان، قم، بی تا
- ۱۷) حلی، حسن بن یوسف، (علامه حلی)، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا
- ۱۸) حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، اسماعیلیان - قم، بی تا
- ۱۹) خوئی، سید ابوالقاسم، التنقیح فی شرح عروة الوثقی، لطفی، قم، بی تا

- ۲۰) راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، الدارالشامیه، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۱۳ق
- ۲۱) سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، درالمنثور، انتشارات کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی، قم، بی تا
- ۲۲) شمس الدین، محمد مهدی؛ حدود مشارکت سیاسی زنان در اسلام، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۹۱
- ۲۳) صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، چاپخانه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ق
- ۲۴) طباطبایی؛ محمد حسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، انتشارات دارالعلم، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۲ش
- ۲۵) طبرسی، فضل بن حسن، الاحتجاج، نشر المرتضی، مشهد مقدس؛ ۱۳۶۱
- ۲۶) \_\_\_\_\_ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق
- ۲۷) طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۲ق
- ۲۸) الطریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرين، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵ش
- ۲۹) طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبیان فی التفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق
- ۳۰) \_\_\_\_\_ تهذیب الاحکام، دارالاضواء، بیروت، بی تا.
- ۳۱) عاملی، زین الدین الجبعی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۳
- ۳۲) فضل ...، سید محمد حسین؛ نقش و جایگاه زن در حقوق اسلامی، نشر میزان و نشر دادگستر، ۱۳۷۸
- ۳۳) فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الاصفی فی تفسیر القرآن، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۲
- ۳۴) \_\_\_\_\_ تفسیر صافی، کتابفروشی اسلامیة، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۲ش

۳۵) قرطبی؛ ابی عبدالله محمد بن الانصاری؛ **الجامع لاحكام القرآن**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۵م

۳۶) قمی، عباس، **سفینه البحار**، اسوه، قم، بی تا

۳۷) کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵

۳۸) مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، نشر اسلامیه، تهران، ۱۳۷۸

۳۹) مجلسی، محمد تقی؛ **موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام**، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳

۴۰) محمدی ری شهری، محمد، **میزان الحکمه**، موسسه علمی، فرهنگي دار الحدیث، قم، ۱۳۸۸

۴۱) مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن**، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران؛ ۱۳۷۴

۴۲) موسوی خمینی، روح الله، (امام خمینی)، **تحریر الوسیله**، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق

۴۳) نجفی، محمدحسین، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۴۴) نحاس، احمد بن محمد، **اعراب القرآن**، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا

۴۵) نسایی، ابو عبدالرحمن احمد، **سنن**، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۴۶) هبه؛ رئوف، **مشارکت سیاسی زن (دیدگاهی اسلامی)**، نشر قطره، چاپ اول، تهران ۱۳۷۷

ج) نشریات:

۱) آصفی، محمد مهدی، **زن و ولایت سیاسی و قضایی، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (ع)**،

شماره ۴۲، تابستان ۸۴

۲) ارسطا، محمد جواد، **ولایت زنان، فصلنامه فقه و حقوق**، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۷، تهران

۳) ایزدی فر، علی اکبر و کاویار، حسین، **واکاوی ادله ناظر بر مرجعیت زنان در فقه امامیه، فصلنامه**

**راهبرد**، شماره ۶۵، زمستان ۹۱، تهران

۴) رجبی، فاطمه، **زنان و فمینیسم، فصلنامه کتاب نقد**، شماره ۱۷، زمستان ۷۹، تهران

۵) طباطبایی، محمدحسین، **زن در اسلام، نشریه سالانه مکتب تشیع**، شماره اول، سال ۱۳۳۸، قم

(د) سایت‌ها:

<a href="http://www.akhbar-olama.blogfa.com">www.akhbar-olama.blogfa.com</a>	تاریخ ۹۲/۱۰/۲۰ ساعت ۲۲:۳۰
<a href="http://www.ensani.ir">www.ensani.ir</a>	تاریخ ۹۲/۱۰/۲۰ ساعت ۲۳:۲۰
<a href="http://www.feghahat.com">www.feghahat.com</a>	تاریخ ۹۲/۱۰/۲۵ ساعت ۱۷:۵۰
<a href="http://www.haghgostar.ir">www.haghgostar.ir</a>	تاریخ ۹۲/۱۰/۲۵ ساعت ۱۹:۰۰
<a href="http://www.hawzah.net">www.hawzah.net</a>	تاریخ ۹۲/۱۱/۱۱ ساعت ۲۳:۳۰
<a href="http://www.hoghogh.porsemani.ir">www.hoghogh.porsemani.ir</a>	تاریخ ۹۲/۱۱/۱۴ ساعت ۱۶
<a href="http://www.mortezamotahari.com">www.mortezamotahari.com</a>	تاریخ ۹۲/۱۱/۱۴ ساعت ۱۸:۲۰
<a href="http://www.noorlib.ir">www.noorlib.ir</a>	تاریخ ۹۲/۱۱/۱۴ ساعت ۱۹:۰۰
<a href="http://www.noormags.com">www.noormags.com</a>	تاریخ ۹۲/۱۱/۱۴ ساعت ۲۲
<a href="http://www.sadrsite.com">www.sadrsite.com</a>	تاریخ ۹۲/۱۱/۲۵ ساعت ۲۱:۳۰
<a href="http://www.shareh.net">www.shareh.net</a>	تاریخ ۹۲/۱۲/۰۶ ساعت ۱۷
<a href="http://www.tebyan.net">www.tebyan.net</a>	تاریخ ۹۲/۱۲/۰۶ ساعت ۱۸:۳۰

## **Abstract**

Talk authority and leadership of women, of Issue that suggested that more in the years after Islamic Revolution , And with the creation of social and political sphere, it is provided to Presence of believing women, with the protection and observance of religious rites and duties. This new position, make this argument will have proponents and opponents, and every one of them can provide evidence from the Quran and Hadith and other religious reasons with their mined.

In this paper, after explaining the meaning of guardianship, the arguments in favor from the Verses and hadith had been investigate. And then, Considered and discussed opposition arguments and verses and hadiths that referred to theme, and has been Review measure of Implications of their. And with Accomplished evaluation, it is Apparent that Women province and their leadership Men and women are not allowed except in exceptional cases. In The next chapter, we'll discusses about the issue of women's authority. In this chapter, the reasons of Prohibition women's authority from the Quran, hadith and the consensus is discussed.

And then the reasons of Women who accept the authority of woman are being to verses and hadiths and Practical Reason analyzed that they by predictable and certain principles, have expressed their Reasons. At the end of the season, we can conclude that the evidence against authority, Prohibition does not implicate the authority of women and even accept some of the reasons for opposition, just will consider authority to ban women than men and authority of Women for Women in the General Provisions and the Special Provisions women would be okay.

**Keywords:** female authority, female authority, Mufti, decree

**By:** M.Alamdarifar



**Islamic Azad University Of Ardabil  
Requirements For the Degree Of M.A**

**Dissertation topic:  
Guardianship And Authority Of women**

**Supervisor:  
Dr. Faraj Behzad**

**By:  
Mohammad alamdari far**

**Academic Year:**

**۹۲-۹۳**